

تجارب تاریخی کارگران - ۲

مانیفست گروه کارگران حزب کمونیست شوروی (بلشویک)

منبع: International Communist Current

جریان کمونیست بین‌المللی

ترجمه و تنظیم:

پویندگان تجارب تاریخی - طبقاتی کارگران

یک توضیح کوتاه:

جمع پویندگان تجارب تاریخی - طبقاتی کارگران صادقانه اذعان می‌دارند که نویسنده و مترجم حرفه‌ای نیستند. این جمع این کار را در وهله اول فقط براساس نیاز برای نقد و اعتماد به نفس خود و در وهله دوم برای انتقال تجربه تاریخی - طبقاتی - جهانی زیست طبقه مزدوران مزدی و کارگران رادیکال به طور اعم و کارگران جدی به طور اخص به نسل‌های آینده ارائه می‌دهند. چراکه نیروی کار به دلیل ضعف معرفتی، درمقابل سرکوب سلطه سرمایه، قربانیان زیادی داده است. جمع آوری، ترجمه و تنظیم اسناد مربوط به این سه جزوه بیش از ۳ سال (۲۰۱۰-۲۰۱۳) طول کشیده است. ما در طی این مدت با تلاش فراوان به اسناد و آثار بجامانده از خود کارگران جدی دست پیدا کرده‌ایم که امیدواریم در صورت زنده ماندن در غنا و تدقیق کارهای انجام شده تلاش کنیم. پرداختن به آثار و تلاش خود کارگران جدی تا امروز یک تابو بوده است. ما خوشبختانه اولین قدم را در شکستن این تابو برداشتیم و امیدواریم کس یا کسانی این تابوی شکسته شده را تقویت کنند.

بنابراین این جمع امیدوارند ضعف‌های خود را - که شاید هم کم نباشند - به وسیله کارگران جدی و کارگران رادیکال و افرادی که خود را همکار فکری کارگران می‌دانند (مانند مارکس) برطرف نمایند و این نوع از کارها با جمع طبقاتی بزرگتری دنبال شود.

پویندگان تجارب تاریخی - طبقاتی کارگران

اکتبر ۲۰۱۳

فهرست مطالب

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۴	مقدمه
۷	مانیفست گروه کارگران حزب کمونیست شوروی (بلشویک)
۱۷	سئول‌ها و پال‌ها در انقلاب روسیه
۲۳	وظایف اساسی امروز
۲۶	جبهه متحد سوسیالیست
۲۹	چه درس‌هایی می‌توانیم از تجربه انقلاب روسیه بیاموزیم؟
۳۶	در رابطه با تزه‌های رهبری کمونیست بین‌الملل
۴۸	مسئله جبهه متحد در کشورهایی که پرولتاریا قدرت دارد (دموکراسی کارگران)
۵۸	مسئله ملی
۶۱	نپ (سیاست اقتصادی جدید)
۶۴	نپ و حومه شهر
۸۴	سیاست جدید اقتصادی و مدیریت صنعت
۹۶	چند کلمه در مورد دو گروه
۱۰۳	حزب
۱۰۷	نتیجه

مقدمه

هر کارگر آگاهی که نمی‌تواند نسبت به درد و رنج طبقه خود و یا به مبارزه سترگ جاری بی تفاوت بماند، مسلماً بیش از یک بار به سرنوشت انقلابمان و تمام مراحل تکامل آن اندیشیده است. هر کارگر آگاهی درک می‌کند که سرنوشتش بسیار نزدیک به جنبش جهانی پرولتاریا گره خورده است.

ما هنوز در برنامه قدیم سوسیال دموکراسی می‌خوانیم که: "توسعه تجارت بین کشورها و دنیای متمدن رابطه نزدیکی ایجاد کرده است و جنبش پرولتاریا باید بین‌المللی بوده و این امر چنین شده است."

کارگران روسیه یاد گرفته‌اند که خود را به عنوان سربازی از ارتش جهانی پرولتاریای جهانی و سازمان خود را به عنوان هنگی از این ارتش ببینند. هر زمان که سؤال نگران‌کننده سرنوشت انقلاب اکتبر به میان می‌آید، او نگاه خود را به ماورای جبهه‌های روسیه می‌دوزد؛ جایی که شرایط برای انقلاب آماده است، اما جایی که انقلاب نمی‌آید.*

* منظور کشورهای اروپایی آن زمان، فرانسه و به‌درجاتی انگلیس و از همه مهمتر آلمان است. در کشورهای اروپایی بر اثر جنگ بخش وسیعی از طبقه مزدور مزدی به‌خاطر تحت تأثیر قرارگرفتن سیاست‌های احزاب سوسیال دموکرات و دنباله‌روی از طبقه متوسط در ابتدا به‌دنبال بورژوازی خودی کشیده شد، اما یکی دو سال به اتمام جنگ بر اثر فعالیت ←

اما پرولتاریا نباید شکایت کرده و یا سر خود را خم کند؛ زیرا انقلاب در هر لحظه پدیدار نمی‌شود. برعکس، او باید این سؤال را از خود بکند: چه چیزی برای اتفاق افتادن انقلاب ضروری است؟

وقتی کارگران روسیه به کشور خود نگاه می‌کنند، طبقه کارگری را می‌بینند که انقلاب سوسیالیستی کرده است، سخت‌ترین آزمایشات سیاست جدید اقتصاد (نپ) را تجربه کرده است. وقتی این را با شرایط خود مقایسه می‌کند، مضطربانه از خود می‌پرسد، واقعاً راستی ما به کجا می‌رویم؟

بنابراین، تلخ‌ترین افکار به میدان می‌آید. کارگر همه سنگینی جنگ امپریالیستی و داخلی را بردوش کشید، در روزنامه‌های روسی به نام وی به عنوان کسی که در این مبارزه خون خود را نثار کرد جشن گرفته می‌شود. اما او برای زیست و حفظ موجودیت خود به آب و نان محتاج است. از سوی دیگر، کسانی که از قبل عذاب و بدبختی دیگران و کارگرانی که جان خود را از دست دادند می‌خورند، در تجمل و رفاه به سر می‌برند. ما داریم به کجا می‌رویم و نهایت این کار به کجا ختم خواهد شد؟ آیا واقعاً ممکن است سیاست اقتصادی جدید به استثمار جدید پرولتاریا تبدیل شود؟ برای جلوگیری از این خطر چه باید کرد؟

وقتی این سؤالات با کارگر در میان گذاشته می‌شود، او خود به خود به گذشته نگاه می‌کند، تا رابطه‌ای بین گذشته و حال برقرار کند، تا درک کند

→ کارگران رادیکال و جدی بخش وسیعی از پرولتاریا ("توده کارگر") خود را برای سرنگونی بورژوازی خودی آماده نمود و شدیداً از سوی بورژوازی به کمک احزاب سوسیال دموکرات، که در قدرت سیاسی شریک شدند، شدیداً سرکوب گردید. (پویندگان...)

که ما چگونه به چنین شرایطی رسیده‌ایم. با وجود تلخ و آموزنده بودن این تجارب، کارگر وضع خود را در رشته حوادث تاریخی حل نشده در مقابل چشمان خود می‌یابد.

ما تا آنجا که توانمان اجازه می‌دهد، می‌خواهیم به او کمک کنیم تا حقایق را درک کند و در صورت امکان راه پیروزی را به وی نشان دهیم. ما تظاهر به جادوگری و پیغمبری که کلماتش مقدس و عاری از خطا است نمی‌کنیم. برعکس، ما می‌خواهیم گفته‌هایمان در معرض شدیدترین انتقادات و در صورت امکان تصحیحات قرار گیرد.

مانیفست گروه کارگران حزب کمونیست شوروی (بلشویک)

به رفقای کمونیست همه کشورهای

شرایط نیروهای تولیدی در کشورهای کاملاً توسعه یافته به جنبش پرولتاریایی این کشورها خصلت مبارزه برای انقلاب کمونیستی می دهد. یا بشریت با کشیده شدن به جنگ های داخلی و ملی در خون خود در بربریت ناپدید خواهد شد، و یا پرولتاریا وظیفه تاریخی خود را عملی ساخته، قدرت را به دست گرفته و یک بار برای همیشه به استثمار انسان از انسان و جنگ های داخلی و طبقاتی بین ملت ها پایان بخشیده و درفش صلح، کار و برادری را بر خواهد افراشت.

اقدامات عجولانه مسلح شدن به ناوگان هواپیماهای جنگی از سوی انگلستان، فرانسه، آمریکا، ژاپن و دیگران تهدید به جنگی بی سابقه است، که در آن ده ها میلیون انسان و ثمره غنی شهرها، کارخانه ها، پرستشگاه ها و همه چیز - که کارگران و دهقانان از طریق قرن ها کار دردناک و محنت زار ایجاد کرده اند - از بین خواهد رفت.

این وظیفه پرولتاریاست که در هر کشوری که هست، بورژوازی ملی خود را سرنگون سازد. پرولتاریای هر کشوری هر چه سریع تر به عمر

بورژوازی کشور خود پایان دهد، پرولتاریای سراسر جهان این معضل تاریخی را زودتر حل خواهد کرد.

به منظور پایان بخشیدن به استثمار، سرکوب و جنگ‌ها، پرولتاریا باید مبارزه برای افزایش اندک دستمزدها و کوتاه کردن ساعات کار را متوقف سازد. سابقاً این امر ضروری بود، اما اکنون باید برای پایان دادن به حاکمیت بورژوازی جنگید.

بورژوازی و طبقات ستمگر از هر نوع آن، از خائنین سوسیال همه کشورهای و ملت‌ها راضی هستند. خصوصاً زیرا بدان دلیل که اینان توجه پرولتاریا را از اهداف اصلی؛ یعنی مبارزه علیه حاکمیت بورژوازی و ستمگران منحرف نموده و دائماً چنان خواست‌های جزئی را طلب می‌کنند که این خواست‌ها نمی‌توانند ستم و خشونت را کنترل کنند. سوسیالیست‌های همه کشورهای در هر لحظه‌ای تنها منجیان بورژوازی از انقلاب کمونیستی پرولتاریا هستند؛ زیرا توده‌های بی‌شمار طبقه کارگر عادت به مظنون بودن از هر چیزی هستند که از سوی ستمگران‌شان می‌آید، اما زمانی که همان چیزها در جهت منافع آنان توضیح داده می‌شوند و با عبارات سوسیالیستی تزیین می‌شوند، سپس آنگاه این کارگر با این عبارات به ابهام فرو می‌رود و به خائنین باور می‌کند، قدرتش را برای مبارزه‌ای بی‌سرانجام صرف می‌کند. بورژوازی مدافعینی بهتر از این نداشته و نخواهد داشت.

پیشاهنگ پرولتاریای کمونیست قبل از هر چیز باید زبانه‌های* بورژوازی را از کله رفقای هم طبقه خود بیرون کرده، به منظور جنگی خونین برای پیروزی، آگاهی آنها را بالا ببرد. اما برای سوزاندن این زبانه‌ها، پیشاهنگ پرولتاریای کمونیست باید همیشه در مخاطرات و

* تفکرات بورژوایی. (پویندگان...)

سختی‌ها در کنار کارگران باشد. به‌طور طبیعی باید برای جلب سمپاتی پرولتاریا از هر وسیله‌ای استفاده کرد، اما نه به‌وسیلهٔ برش، مسامحه، یا تسلیم کردن شعار اساسی. هر کس برای امتیاز موقتی، از آنها عدول کند، نمی‌خواهد توده‌ها را هدایت کند؛ بلکه پشت سر آنها لنگان لنگان روان شده، فتح نمی‌کند؛ بلکه خود را به کسانی که علیه‌شان می‌جنگید، تسلیم می‌کند.

به‌علاوه، کسی نباید همیشه به اطراف خود نگاه کرده و منتظر بماند؛ زیرا انقلاب پرولتری هم‌زمان در همهٔ کشورها به وقوع نخواهد پیوست. کسی نباید تردید و دودلی خود را با استناد به نارس بودن جنبش پرولتری توجیه کند و هنوز زبان زیرین را اتخاذ کند:

"ما برای انقلاب آماده‌ایم و کاملاً قدرتمندیم، اما هنوز دیگران آماده نیستند. اگر ما بورژوازی خود را بدون اینکه دیگران اقدام به این کار کنند سرنگون کنیم، چه اتفاقی خواهد افتاد؟"

بگذارید تصوّر کنیم که پرولتاریای آلمان بورژوازی و خادمانش را فراری دهند. چه اتفاقی پیش خواهد آمد؟ بورژوازی و خائنین سوسیال‌ها از جلو خشم پرولتاریا فرار خواهند کرد. آنها به فرانسه و بلژیک رو کرده و از پونکاره با عجز و لابه خواهند خواست تا کار پرولتاریای آلمان را یکسره کند. آنها تا جایی پیش خواهند رفت که به فرانسه قول دهند که معاهدهٔ ورسای را محترم شمارند، شاید راینلند و روهر* را به فرانسه

* منطقهٔ راینلند و روهر جزو مناطقی بودند که بعد از جنگ جهانی اول مدتها در اشغال فرانسه ماندند. فرانسه برای تضعیف قدرت اقتصادی و سیاسی آلمان خصوصاً در منطقهٔ راینلند مردم این منطقه را تشویق می‌نمود تا از فرانسه جدا شده و کشوری به‌وجود بیاورند. راینلند تا سال ۱۹۲۳ تحت اشغال فرانسه باقی ماند. (پویندگان...)

بدهند. بدین معنی آنها مانند بورژوازی و متحدین دموکرات خود عمل خواهند کرد؛ همان طور که این کار را کردند و باز مجدداً تکرار خواهند کرد. طبیعتاً پونکاره* از این معامله خوشحال خواهد شد: این به معنی نجات آلمان از دست پرولتاریای خود و نجات روسیه از همهٔ دزدان تمام دنیا خواهد بود. بدبختانه به محض اینکه کارگران و دهقانانی که ارتش پونکاره را تشکیل می‌دهند، دریابند که این کار کمکی برای بورژوازی آلمان و متحدینش علیه پرولتاریای آلمان است، اسلحه‌های خود را به سوی رؤسای خود یعنی خود پونکاره نشانه خواهند رفت. پونکاره برای حفظ خود و بورژوازی فرانسه نیروهایش را فراخوانده و بورژوازی بدبخت آلمان را با متحدان سوسیالیستش ترک خواهد کرد؛ حتی اگر پرولتاریای آلمان قرارداد ورسای را پاره کرده، به دور اندازد. وقتی پونکاره از راین و روهر تعقیب شود، بدون الحاق و درخواست غرامت براساس عزم ملت‌ها اعلان صلح خواهد کرد. برای پونکاره توافق با کونو (سیاستمدار و بورژوای آلمانی) و فاشیست‌ها کار آسانی خواهد بود، اما شوراهای کارگران آلمان پشت آنان را خواهد شکست. وقتی نیرو در اختیار داشتی باید آن را به کار گرفت و نه اینکه دور زد.

خطر دیگری انقلاب آلمان را تهدید می‌کند و آن پراکندگی نیروهایش است. در جهت منافع انقلاب پرولتری جهانی، تمامی پرولتاریای انقلابی باید تلاش‌هایش را متحد سازد. اگر پیروزی پرولتاریا بدون گسست قطعی

* رایموند پونکاره سیاستمدار فرانسوی که ۵ بار به‌عنوان نخست‌وزیر فرانسه خدمت نمود. وی از سال ۱۹۱۳ تا ۱۹۲۰ رئیس‌جمهور فرانسه بود. وی ابتدا وکیل دادگستری بود، که در دوران جمهوری سوم فرانسه حزب اتحاد جمهوریخواهان دموکرات را به وجود آورد. این فرد گرایش‌های عمیق ضدآلمانی داشت و برای حفظ قدرت بورژوازی فرانسه در اروپا دوبار به روسیه سفر نمود و با تزار قرارداد همکاری بست. (پویندگان...)

از دشمنان خود و مبارزه علیه دشمنان طبقه کارگر، خائنین سوسیال انترناسیونال دوّم، که با استفاده از ارتش، جنبش انقلابی پرولتاریا را در کشورهای به اصطلاح آزاد سرکوب می کند، همین پیروزی بدون الحاق همه نیروهایی که برای انقلاب کمونیستی و دیکتاتوری پرولتاریا می جنگند غیرقابل تصوّر است. به همین خاطر ما، گروه کارگران حزب کمونیست شوروی (بلشویک) از همه پرولتاریای انقلابی کمونیست شرافتمند می خواهیم همه نیروهای خود را برای نبردی قطعی و نهایی متحد سازند. ما از همه احزاب متعلق به انترناسیونال سوّم به احزابی که در انترناسیونال چهارم* متحد شده اند و سازمان های جدا، که به هیچکدام از این ها تعلق ندارند اما همان اهداف را دنبال می کنند، می خواهیم جبهه متحدی تشکیل

* در پایان جنگ جهانی اوّل به دنبال قیام اکتبر، یک انشعاب وسیع در احزاب سوسیال دموکرات اروپایی رخ داد. در آن زمان، بعد از حزب بلشویک حزب سوسیال دموکرات آلمان قوی ترین و متشکل ترین حزب سوسیال دموکرات در اروپا محسوب می شد. با شروع جنگ جهانی سه گرایش در درون حزب با سیاست ها و تاکتیک های متفاوت شکل گرفتند. بخش اعظم اعضای این حزب با دفاع میهن پرستانه، عملاً در خدمت بورژوازی آلمان قرار گرفت. جناح میانی این حزب به رهبری کائوتسکی، که خود را بیشتر از همه وارث سنت انگلس می دانست، علیرغم مخالفت با جنگ سیاستی کاملاً منفعلانه پیش گرفت. گرایش سوّم، که بیشتر از سوی لیگ اسپار تاکیست ها تحت نفوذ رزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنشت قرار داشت، پرولتاریای آلمان را برای سرنگونی بورژوازی آلمان فراخواند. در جریان شکل گیری انترناسیونال سوّم، که بعدها به کمینترن مشهور شد، حزب کمونیست کارگران آلمان و حزب کمونیست کارگران هلند از پیوستن به آن خودداری کردند. چند سازمان و حزب کوچکتر آن زمان منجمله سازمان های رادیکال ایتالیا و اسپانیا به دفاع از سیاست های دو حزب آلمان و هلند پرداختند که بعدها به "کمونیست های شورایی" مشهور شدند. به این دسته از احزاب "بین الملل چهارم" اطلاق شد. این بین الملل با بین الملل بعدی، که به رهبری تروتسکی و هواداران وی تشکیل شد، کاملاً از هر نظر متفاوت است. (پویندگان...)

دهند. جبهه‌ای متحد برای جنگیدن و پیروزی.

شروع کار آغاز شده است. روسیهٔ پرولتاریایی بر طبق استعداد پرولتاریایی، وظیفهٔ خود را انجام داد. بورژوازی و همهٔ پیروان رنگارنگ آن (سوسیالیست‌های انقلابی، منشویک‌ها و غیره) از آن با حرارت تمام دفاع کردند. و همان طور که می‌بینید، پرولتاریای روسیه ضعیف‌تر از پرولتاریای آلمان، بورژوازی جهانی را که به درخواست بورژوازی روسیه، ملاکین و سوسیالیست‌های خائن به کمکشان آمده بود، حملاتش را دفع کرد.

اکنون نوبت پرولتاریای غرب است که وارد عمل شود، نیروهای خود را جمع‌آوری کرده، مبارزه برای قدرت را آغاز کند. به‌طور آشکار خطرناک است اگر کسی چشمان خود را به خطری که از درون اتحاد شوروی، انقلاب اکتبر و انقلاب جهانی را تهدید می‌کند، ببندد. در این زمان اتحاد شوروی سخت‌ترین لحظات خود را سپری می‌کند. این لحظات از چنان اهمیتی برخوردارند، که می‌توانند برای پرولتاریای روسیه و کل انقلاب جهانی مهلک و کشنده باشد. این کمبودها از ضعف طبقهٔ کارگر روسیه و جنبش جهانی کارگران نشأت می‌گیرد. پرولتاریای روسیه هنوز آمادگی مخالفت با گرایشاتی را ندارد، که منجر به انحطاط بوروکراتیک سیاست جدید اقتصادی می‌شود. از سوی دیگر به همان اندازه خطر از درون و خارج پیروزی‌های انقلاب پرولتری روسیه را تهدید می‌کند.

پرولتاریای سراسر دنیا مستقیماً و بلاواسطه علاقمند به پیروزی‌های انقلاب اکتبر هستند و می‌خواهند در مقابل همهٔ این تهدیدات از انقلاب اکتبر دفاع کنند. وجود کشوری نظیر شوروی به‌عنوان پایگاه انقلاب کمونیستی جهانی، دلالت بر تضمین پیروزی دارد. در نتیجه، پیشاهنگ ارتش پرولتاریای بین‌المللی - کمونیست‌های هر کشوری باید مؤکداً به بیان کمبودها و ناخوشی‌هایی که روسیهٔ شوروی و ارتش کمونیستی پرولتاریایش -

حزب کمونیست شوروی (بلشویک) از آن رنج می برد بپردازند. گروه کارگران حزب کمونیست شوروی که به خوبی با شرایط روسیه آشناست، آغاز به کار می کند. ما بر این باور نیستیم که ما کمونیست های پرولتاریایی نباید از اشتباهاتمان سخن بگوییم زیرا در دنیا سوسیالیست های خائن و اراذلی هستند که قادر خواهند شد از نظرات ما علیه روسیه شوروی و کمونیسم استفاده کنند. همه این ترس و نگرانی ها بیجاست. خواه دشمنان ما آشکارا و خواه مخفیانه معاند ما هستند، اهمیتی ندارد. آنها آشوبگرانی هستند که بنا به سرشتشان بدون صدمه زدن به ما پرولترها و کمونیست ها نمی توانند زنده بمانند. اما نتیجه این کار چیست؟ آیا ما باید از کنار این بیماری و کمبودهای خود با سکوت گذر کنیم یا از آنها سخنی به میان نیاوریم و اقداماتی برای انهدام آنها انجام ندهیم؟ چه اتفاقی خواهد افتاد اگر ما اجازه دهیم در زمان گرفتاری از سوی خائنین سوسیالیست تعقیب شویم و سکوت اختیار کنیم؟ در این صورت دستاوردهای اکتبر تنها به صورت یک خاطره باقی خواهند ماند.

بنابراین، این به نفع انقلاب جهانی پرولتاریا و طبقه کارگر روسیه است اگر ما بدون تزلزل در مقابل دیدگاه های سوسیالیست های خائن مسائل قطعی بین المللی و جنبش پرولتاریایی را پیش بکشیم. ما قبلاً گفته ایم که این کمبودها را با ضعف بین المللی و همچنین ضعف پرولتاریای روسیه می توان توضیح داد و بهترین کمکی که پرولتاریای سایر کشورها می توانند به پرولتاریای روسیه کنند انقلاب در کشورهای خودشان می باشد، حتی این انقلاب اگر در یک یا دو کشور کاملاً پیشرفته اتفاق بیفتد. اگر در زمان حال، پرولتاریای سایر کشورها قادر به این کار نباشند، در هر سطحی کافی است کمک کنند که انقلاب روسیه موقعیت انقلاب اکتبر را حفظ کند تا پرولتاریای کشورهای دیگر بپاخیزند و دشمن را نابود سازند.

طبقه کارگر روسیه به خاطر جنگ امپریالیستی جهانی، جنگ داخلی و قحطی تضعیف شده است و به اندازه کافی قوی نیست. می توان بر خطراتی که اکنون ما را تهدید می کند غلبه کرد؛ زیرا طبقه کارگر روسیه این خطرات را شناخته است و همه توان خود را برای غلبه بر این مخاطرات به کمک پرولتاریای سایر کشورها به کار خواهد بست و موفق خواهد شد. گروه کارگران حزب کمونیست شوروی (بلشویک) زنگ خطر را به صدا درآورده است و فراخوانش پژواک بلندی در روسیه بزرگ یافته است. همه آن دسته از آدم‌ها در درون حزب کمونیست که پرولتاریایی فکر می کنند و در این جهت صادق هستند، جمع شده و شروع به مبارزه می کنند. ما مطمئناً در بیدار کردن مشغله مربوط به سرنوشت پیروزی های انقلاب اکتبر در بین پرولترهای آگاه موفق خواهیم شد. مبارزه سختی است. ما را به فعالیت مخفی مجبور کرده اند. ما غیرقانونی فعالیت می کنیم. مانیفست ما نمی تواند در روسیه چاپ شود. ما آن را کپی و به طور غیرقانونی پخش کرده ایم. رفقای که مظنون به همکاری با ما هستند، از حزب و اتحادیه‌ها اخراج، تبعید و سر به نیست می شوند.

در کنفرانس ۱۲ حزب بلشویک، رفیق زینوویف* با تأیید حزب و بوروکرات‌های شوروی یک فرمول جدید برای خفه کردن هرگونه انتقاد از سوی طبقه کارگر اعلام نمود: "همه انتقادات علیه رهبری حزب کمونیست شوروی چه از راست و چه از چپ، منشویسم است." این به چه معناست؟ این بدین معنی است که اگر رفتار دفتر مرکزی از نظر کارگر کمونیست

* زینوویف یکی از یاران نزدیک لنین و بنیانگذار انترناسیونال سوم، که با رهنمود حزب بلشویک با سوسیال دموکرات‌های اروپا برای خفه کردن حرکت انقلابی کارگران در اروپای بعد از جنگ جهانی اول سازش نمود. (پویندگان...)

درست به نظر نرسد و وی با سادگی پرولتریش شروع به انتقاد کند، از حزب و اتحادیه‌های کارگری اخراج خواهد شد، بعد او را منشویک خواهند نامید و به دست جی. پی. یو (سازمان امنیت و اطلاعات دولت شوروی) خواهند سپرد. مرکزیت حزب هیچ انتقادی را تحمل نمی‌کند زیرا خود را مانند پاپ رم مبراً از هر خطایی می‌داند. نگرانی‌های ما، نگرانی و دلواپسی‌های کارگران روسیه در رابطه با سرنوشت پیروزی‌های انقلاب اکتبر، همه ضد انقلابی اعلام شدند. ما گروه کارگران حزب کمونیست شوروی (بلشویک) در مقابل پرولتاریای سراسر جهان اعلام می‌کنیم که اتحاد شوروی یکی از بزرگترین پیروزی‌های جنبش پرولتاریایی بین‌المللی است. ما به‌همین خاطر به‌طور صریح زنگ خطر را به‌صدا درآوردیم، به‌خاطر قدرت شوراها، قدرت پرولتاریا، پیروزی اکتبر طبقه کارگر روسیه که تبدیل به یک الیگارش‌ی سرمایه‌داری می‌شود. ما اعلام می‌کنیم که ما با تمام توان خود تلاش خواهیم کرد جلو واژگونی قدرت شوراها را سد کنیم. ما اقدام به این کار خواهیم کرد؛ حتی اگر به‌نام قدرت شوراها آنها ما را دستگیر و به زندان بفرستند. اگر گروه رهبری‌کننده حزب کمونیست شوروی اعلام کند که ملاحظات ما در مورد انقلاب اکتبر غیرقانونی و ضد انقلابی هستند، شما پرولترهای انقلابی هر کشوری و بالاتر از همه کسانی که به انترناسیونال سوّم وابستگی دارید، نظر قطعی خود را بر اساس شناخت از مانیفست ما بیان کنید.

رفقا!

همه پرولتاریای روسیه، که نسبت به خطراتی که انقلاب کبیر را تهدید می‌کنند و نگران این خطرات هستند، به شما نگاه می‌کنند. ما از شما می‌خواهیم در جلساتتان در رابطه با مانیفست ما بحث کنید و اصرار کنید که نمایندگان شما در کنگره ۵ انترناسیونال مسأله شکاف در احزاب و

سیاست حزب کمونیست شوروی نسبت به شوراها را طرح کنید.

رفقا!

مانیفست ما را به بحث بگذارید و قطعنامه صادر کنید. رفقا بدانید که به این طریق شما به طبقه کارگر خسته و شهید روسیه کمک می کنید، تا پیروزی های انقلاب اکتبر را حفظ کند. انقلاب اکتبر ما بخشی از انقلاب جهانی است.

به رفقای کارگر!

زنده باد پیروزی های انقلاب اکتبر روسیه پرولتری!

زنده باد انقلاب جهانی!

سئول‌ها و پال‌ها* در انقلاب روسیه

هر کارگر آگاهی که درس‌های انقلاب را یاد گرفته است، خود شاهد بود که چگونه طبقات مختلف "به‌طور معجزه‌آسایی" از سئول به پال، از تبلیغاتچی صلح به تبلیغاتچی جنگ داخلی و برعکس تبدیل گردیدند.

* سئول و پال یک روایت مذهبی است. بنا به روایات انجیل، سئول یکی از اعضای فرقهٔ اولیهٔ یهودیت و دشمن سرسخت مسیحیت بود. این فرد پس از کسب اجازه از یکی از خاخام‌های آن دوره تصمیم می‌گیرد پیروان مسیح را در سوریهٔ امروز قتل عام کند. در نزدیکی‌های دمشق ناگهان از آسمان رعدوبرق بسیار نورانی ظاهر می‌شود. بر اثر این سانحه سئول بینایی خود را از دست می‌دهد. در این موقع، سئول صدایی می‌شنود: "سئول، سئول، تو چرا به من ظلم می‌کنی؟" وقتی سئول می‌پرسد تو کیستی، در جواب می‌شنود: "من مسیحم که به من ظلم می‌کنی. اکنون از جا برخیز و به شهر برو و به تو گفته خواهد شد که چه باید بکنی." اطرافیان سئول از این مکالمه خبر نداشتند، اما سئول مسیح را دیده و پیامش را شنید. همراهان سئول وی را به دمشق منتقل می‌کنند. وی به مدت سه شبانه‌روز قادر به دیدن نبود. مسیح فردی را به نام آنانیاس مأمور می‌کند که پیش سئول برود. آنانیاس به خاطر شهرت قساوت سئول برای انجام این مأموریت تردید به خرج می‌دهد. بالأخره عیسی مسیح وی را قانع ساخته و روانهٔ خانه‌ای می‌کند که سئول در آن به حالت بیمار و زار افتاده بود. آنانیاس سئول را در خانهٔ جوداس ملاقات کرده و دستش را بر وی می‌مالد. آنانیاس در عین تماس با بدن سئول می‌گوید که وی از سوی عیسی مأموریت دارد که وی را شفا دهد. سئول پس از بازیافتن بینایی خود به مسیحیت می‌گردد و تا آخر عمر به تبلیغ این دین ادامه می‌دهد. (پویندگان...)

اگر کسی حوادث ۱۵-۲۰ سال گذشته را به خاطر آورد، آنها به روشنی این تحولات را نشان می‌دهد.

به بورژواها، ملاکین، سوسیالیست‌های انقلابی و منشویک‌ها نگاه کنید. چه کسانی در بین کشیشان و ملاکین قبل از ۱۹۱۷ از جنگ داخلی حمایت کردند؟ هیچکدام از آنان. همه کسانی که از صلح جهانی و مرحمت دولت حمایت می‌کردند، آنها را به خاطر جرأت چنین تبلیغاتی به زندان انداخته، تیرباران و اعدام کردند. اما بعد از اکتبر؟ چه کسانی با اشتیاق از جنگ داخلی پشتیبانی کردند؟ همان فرزندان مؤمن مسیحیت: کشیشان، ملاکین و افسران.

و بورژوازی، که با دموکرات‌های طرفدار قانون اساسی نمایندگی می‌شد، آیا قبلاً هوادار جنگ داخلی علیه استبداد نبود؟ شورش را در ویبورگ به خاطر آورید. آیا میلیوکوف* از تریبون بالای دولت موقت نگفت: "ما پرچم سرخ را در دستانمان می‌گیریم، و زمانی این پرچم از ما گرفته خواهد شد که از اجساد ما بیرون آورده شود"؟ صحیح، او همچنین کلمات بسیار متفاوتی در مقابل دومای دولتی بر زبان راند: "این پرچم سرخ چشمان ما را اذیت می‌کند." اما ما با اطمینان می‌توانیم بگوییم که قبل

* پاول (به‌انگلیسی پال) میلیاکوف بنیانگذار حزب کادت روسیه بود. این یک حزب طرفدار مشروطه سلطنتی بود که گاهاً بعضی از سیاست‌های افراطی تزار روسیه را مورد انتقاد قرار می‌داد. پس از انقلاب سیاسی فوریه و سرنگونی تزار، میلیاکوف در اولین دولت موقت به رهبری شاهزاده لووف از همین حزب به‌عنوان وزیر امور خارجه منصوب گردید. او در ۲۰ اوت ۱۹۱۷ نامه‌ای به فرانسه و انگلیس نوشته که در آن به وظیفه روسیه در ادامه جنگ تأکید گذاشت. این نامه در تاریخ به یادداشت میلیوکوف مشهور است. وی پس از قدرت‌گیری بلشویک‌ها به فرانسه رفت و در آنجا روزنامه "آخرین اخبار" را منتشر نمود. میلیوکوف علیرغم مخالفت‌های اولیه‌اش با بلشویک‌ها، بعدها به طرفدار پروپاقرص سیاست خارجی استالین تبدیل شد. (یویندگان...)

از ۱۹۰۵، بورژوازی خواهان جنگ داخلی بود. و در ۱۹۱۷، تحت دولت موقت با حدت بیشتری اعلام نمود: "صلح، صلح، اتحاد بین همه طبقات جامعه: این نجات ملت است!"؟ این آنها یعنی بورژوازی، کادت‌ها بودند. اما بعد از اکتبر؟ چه کسی امروز مانند یک متعصب فریاد می‌زند: "مرگ بر شوراها، مرگ بر بلشویک، جنگ، جنگ داخلی: این نجات ملت است!"؟ این همین اربابان خوب و "انقلابیون" شاکی هستند که اکنون حال و هوای ببرها را دارند.

و سوسیالیست‌های انقلابی؟ آیا آنها در وقت خود پلوه، شاهزاده سرگه آلكساندروویچ، باگدانویچ و سایر ستون‌های رژیم قدیمی را ترور نکردند؟ و آیا این انقلابیون تند فراهوان اتحاد و صلح داخلی در ۱۹۱۷ را ندادند، تحت همان دولت موقت؟ بلی، آنها مجدداً به انسان‌های طرفدار خشونت تبدیل شدند... اما این بار ارتجاعی و به لنین تیراندازی کردند. آنها از جنگ داخلی حمایت کردند.

و منشویک‌ها؟ آنها قبل از ۱۹۰۸ هوادار شورش مسلحانه، ۸ ساعت روز کار، مصادره زمین، جمهوری دموکراتیک بودند و از ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۷ به نوعی وارد "همکاری طبقاتی" برای آزادی تشکل و اشکال قانونی مبارزه علیه استبداد شدند. آنها مخالف سرنگونی استبداد نبودند، اما به طور حتم در جریان جنگ مخالف براندازی بودند، زیرا آنها میهن پرست و حتی "انترناسیونالیست" هستند. قبل از اکتبر ۱۹۱۷، آنها به دفاع از صلح داخلی برخاستند و بعد از اکتبر، مانند سلطنت طلبان، کادت‌ها و سوسیالیست‌های انقلابی* از جنگ داخلی حمایت کردند.

* سوسیالیست‌های انقلابی روسیه حزبی شبه مارکسیستی بودند که در سال ۱۸۹۶ توسط الکساندر هرزن و پیوتر لاوروف تشکیل گردید. این حزب منشأ دهقانی داشت اما پس از توسعه مناسبات سرمایه‌داری تلاش نمود نفوذ خود را در بین کارگران ←

آیا این پدیده محدود به ما روس‌ها می‌شود؟ نه. قبل از برانداختن فئودالیسم، بورژوازی انگلیس، فرانسه، آلمان و غیره از جنگ داخلی حمایت و آن را رهبری کردند. بعد از این که فئودالیسم به خاکستر تبدیل شد و بورژوازی قدرت را به دست گرفت، بورژوازی به دفاع از صلح داخلی پرداخت، خصوصاً با ظهور یک مدعی جدید برای قدرت، طبقه کارگری که با چنگ و دندان جنگید.

نگاه کنید که اکنون بورژوازی کجا خواهان جنگ داخلی است. هیچ جا! در همه جا جز روسیه شوروی، عشق و صلح را ترویج می‌کند. و وقتی پرولتاریا قدرت را به دست گیرد رفتارش چگونه خواهد بود؟ آیا فراخوان برای اتحاد و صلح خواهد داد؟ نه. بورژوازی تبدیل به تبلیغاتچی خشن برای جنگ داخلی خواهد شد و این جنگ را تا آخرین محدوده‌اش، تا آخر برپا خواهد کرد.

و ما پرولترهای روسی، آیا استثنایی بر این قاعده هستیم؟

→ توسعه دهد. این حزب با اتخاذ تاکتیک سوءقصد به مقامات دولت تزار بر این باور بودند می‌توانند تزار را مجبور به عقب‌نشینی‌های سیاسی کنند. این حزب در سال‌های ۱۹۰۵ و ۱۹۰۷ نقشی جدی در مبارزات سیاسی آن دوره بازی کرد. سوسیالیست‌های انقلابی علیرغم تحریم انتخابات با استفاده از چهره‌های ناشناخته و کمتر شناخته شده خود بین سال‌های ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۷ گاهاً بین ۳۰-۳۵ نفر نماینده در دومای دولتی داشت. بین آوریل تا اکتبر ۱۹۱۷ این حزب همراه منشویک‌ها بیشترین نمایندگان را در شوراهای کارگری داشتند. (تأکید از ماست). در جریان قیام اکتبر، بر اثر فشار مبارزه طبقاتی سوسیالیست‌های انقلابی به دو شاخه راست و چپ تقسیم شدند. جناح راست این حزب مستقیماً با منشویک‌ها و بورژوازی روسیه وارد همکاری شدند، اما جناح چپ این حزب به بلشویک‌ها پیوستند و در اولین کابینه بلشویک‌ها عملاً سه وزیر (کمیسر) داشتند. (پویندگان...)

نه ابدأً.

اگر شما همان سال ۱۹۱۷ را در نظر بگیرید، آیا نمایندگان شوراهای کارگران ما ارگان‌های جنگ داخلی نشدند؟ بلی. به علاوه، آنها قدرت را گرفتند. آیا آنها بورژوازی، ملاکین، کشیش‌ها، و سایر افراد مخالف شوراها که علیه آنها شورش کردند را می‌خواستند؟ نه. آیا آنها می‌خواستند بورژوازی و متحدین ریز و درشتش بدون مقاومت تسلیم شوند؟ بلی، آنها این را می‌خواستند. پرولتاریا بنابراین قبل از تصرف قدرت طرفدار جنگ داخلی بود و بعد از پیروزی مخالف آن و طرفدار صلح داخلی.

این واقعیتی است که در همهٔ این تحولات مقدار زیادی جبر تاریخی وجود دارد. حتی در دوره‌ای که هر کس (از سلطنت طلب تا منشویک، منجمله سوسیالیست‌های انقلابی) جنگ داخلی را علیه قدرت شوروی هدایت می‌کردند، این تحت شعار "صلح داخلی" بود. در واقعیت، پرولتاریا صلح می‌خواست، اما مجبور بود مجدداً فراخوان به جنگ بدهد. حتی در ۱۹۲۱، یا در یکی از بخشنامه‌های کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست روسیه، هر کس می‌تواند این عدم درک شرایط را به طور اجمالی ببیند. شعار جنگ داخلی حتی در ۱۹۲۱، نشان‌دهندهٔ روحیهٔ انقلابی شدید محسوب می‌شد. اما آدم می‌تواند این را تنها به عنوان یک مورد تاریخی ببیند که در نقطه نظر ما تزلزلی ایجاد نمی‌کند.

اگر اکنون در روسیه، در جهت استحکام قدرت پرولتری، که در انقلاب اکتبر فتح شد، ما از صلح داخلی حمایت کنیم، با همهٔ این‌ها، همهٔ عناصر صادق پرولتاریا باید به طور استوار زیر شعار جنگ داخلی متحد شوند، جنگی خونین و خشن علیه بورژوازی جهانی.

طبقهٔ کارگر دقیقاً می‌بیند که اقشار استثمارگر جمعیت در کشورهای سرمایه‌داری فراخوان به صلح جهانی می‌دهند، حالت مرحمت.

بنابراین ما باید اکنون درک کنیم که اگر فردا، پروتراه‌های این کشورهاى بورژوايى قدرت را به دست گرفتند، همهٔ پاسيفيست‌هاى امروز، از ملاكين تا انترناسيونال دوّم و دوونيم جنگ داخلى را عليه پرولتاريا هدايت خواهند كرد.

با همهٔ توان و قدرتى كه داريم، ما بايد پرولتاريائى همهٔ كشورها را به جنگ داخلى، خونين و بى‌رحم دعوت كنيم: ما باد خواهيم كاشت زيرا ما توفان مى خواهيم. اما هر جا پرولتاريا پيروز شد و قدرت را در دست گرفت، ما باحرارات و نيروى بيشتري براى صلح جهانى و داخلى تبليغ خواهيم كرد.

همان طور كه مالكان، منشويك‌ها، سوسياليست‌هاى انقلابى همهٔ كشورها، هر جا كه ستمگرى سرمايه‌دارى حاكم است، از صلح داخلى در هكشور دفاع خواهند كرد، و هر جا كه پرولتاريا قدرت را در دست گرفت از جنگ داخلى خونين تر و بى‌رحمانه‌تر دفاع خواهند كرد.

وظایف اساسی امروز

توسعه نیروهای مولده در تمام کشورها به مرحله‌ای رسیده است که در آن خود سرمایه‌داری عاملی برای انهدام همان نیروهاست. جنگ جهانی و حوادث متعاقب آن، صلح ورسای، مسأله غرامت‌ها، ژنو، هیگ، لوزان، پاریس* و بالأخره اشغال روهر از سوی فرانسه، به‌اضافه بیکاری عظیم و موج بی‌پایان اعتصابات نشان می‌دهد که ساعات واپسین استثمار سرمایه‌داری فرارسیده و از خلع‌یدکنندگان باید خلع‌ید شود.

وظیفه تاریخی پرولتاریا نجات بشریت از بربررسیمی است که توسط سرمایه‌داری در آن غوطه‌ور شده است. و انجام این کار با مبارزه برای پنی‌ها، برای هشت کار در روز، با مصالحه‌های کوچکی که سرمایه‌داری می‌تواند اهدا کند ناممکن است.

* معاهدات ژنو، هیگ، لوزان، پاریس و نهایتاً ورسای نشست‌های دولت‌های پیروز جنگ جهانی اول بودند، که در جریان این معاهدات آلمان و متحدانش مقصر جنگی شناخته شدند. طبق این معاهدات، که بدون حضور نمایندگان آلمان برگزار گردید، قرار شد آلمان غرامت جنگی پرداخته و راینلند و روهر را به فرانسه واگذار کند. در پایان جنگ بخش‌های وسیعی از امپراطوری مجارستان، پادشاهی بلغار و امپراطوری عثمانی بین متفقین تقسیم گردید. طبق معاهده ورسای آلمان مجبور گردید ۱۳۲ بیلیون مارک به کشورهای پیروز بپردازد. به‌علاوه طبق همین قرارداد، آلمان از داشتن هواپیماهای جنگی محروم گردید و تعداد ارتش آلمان به ۱۰۰ هزار محدود گردید. (پویندگان...)

در چنین زمانی، همه تبلیغات به نفع اعتصابات برای اصلاح شرایط مادی پرولتاریا در کشورهای توسعه یافته سرمایه داری تبلیغات بدخواهانه‌ای است که پرولتاریا را به امید اصلاح واقعی در استاندارد زندگی در جامعه سرمایه داری در توهم نگه می‌دارد.

کارگران پیشرو باید در اعتصابات شرکت کنند، اگر شرایط اجازه داد آنها را هدایت کنند. آنها جایی که توده‌های پرولتاریا هنوز امید دارند شرایط خود را با تعقیب این مسیر اصلاح کنند، باید خواست‌های عملی را پیشنهاد کنند. چنین برخوردی نفوذ آنها را در درون پرولتاریا افزایش خواهد داد. اما آنها باید مؤکداً بگویند که این مسیر، مسیر رهایی، اصلاح شرایط زندگی طبقه کارگر نیست. اگر سازمان دادن پرولتاریا با دیدی برای مبارزه قطعی با همه تضادهایش با سرمایه انجام گیرد، وی آن را رد نخواهد کرد. بهتر است در رأس این جنبش قرار گرفت و خواست‌هایی پیشنهاد کرد که شجاع و قطعی، عملی و قابل درک برای پرولتاریا باشد، در حالی که به وی توضیح داده شود که اگر قدرت را به دست نگیرد، قادر به تغییر شرایط زیستش نخواهد شد. بنابراین، برای پرولتاریا، هر اعتصاب و هر درگیری درسی خواهد بود که ضرورت فتح قدرت سیاسی و خلع‌ید کردن از خلع‌یدکنندگان را ثابت خواهد کرد.

اینجا کمونیست‌ها از همه کشورهای باید همین برخورد را به پرولتاریا داشته باشند؛ آنها به آنجا نروند تا کار مثبتی برای پارلمان بکنند، بلکه با این دید به آنجا بروند که برای نابودی این پارلمان‌ها با پرولتاریای سازمان یافته تبلیغات بکنند.

مشابهاً، جایی که نیاز به اعتصاب برای پنی هست (افزایش دستمزدها)، برای یک ساعت (ساعات کار)، ما باید شرکت کنیم، اما نه به امید اصلاح واقعی در شرایط اقتصادی کارگران. در عوض، ما باید این توهمات را

برطرف کنیم، از هر درگیری استفاده کرده و نیروهای پرولتاریا را در حالی که آگاهی را برای نبرد نهایی آماده سازیم، سازمان دهیم. زمانی، خواست ۸ ساعت کار در روز انقلابی بود، اکنون در همه کشورهای که انقلاب اجتماعی در دستور روز است دیگر چنین نیست. ما اکنون به مسأله جبهه متحد برمی گردیم.

جبهه متحد سوسیالیست

قبل از پرداختن به محتوای اساسی این مسأله، ضروری است شرایطی را که در آن تزه‌های جبهه متحد رفیق زینوویف در روسیه پذیرفته شده است، یادآوری کنیم. از ۱۹ تا ۲۱ دسامبر ۱۹۲۱ کنفرانس ۱۲ حزب کمونیست شوروی (بلشویک) برگزار شد، که در جریان آن جبهه متحد طرح گردید. تا قبل از آن در مورد این مسأله نه چیزی در مطبوعات نوشته شد و نه بحثی در این مورد در جلسات حزبی در گرفت. در این کنفرانس، رفیق زینوویف حملات خامی را شروع کرد و کنفرانس چنان شگفت‌زده گردید که فوراً راه را برای تصویب این تزه‌ها به صورت بلندکردن دست باز نمود. ما این را به خاطر اهانت به کسی یادآوری نمی‌کنیم؛ بلکه می‌خواهیم توجه شما را به حقایق جلب کنیم:

(۱) تاکتیک جبهه متحد خیلی عجولانه، تقریباً به صورت نظامی

مورد بحث قرار گرفت.

(۲) این امر در روسیه به شکل کاملاً ویژه‌ای انجام پذیرفت.

حزب کمونیست شوروی (بلشویک) مروج این تاکتیک در درون

کمینترن* بود. این مسأله رفقای خارجی را متقاعد نمود که انقلابیون

* کمینترن در ماه مارس ۱۹۱۹ توسط بلشویک‌ها به عنوان ارگان بین‌المللی کمونیست‌ها پایه‌گذاری شد. علیرغم ادعاهای ظاهری کمینترن، این سازمان بین‌المللی به وسیله‌ای برای حفظ قدرت از سوی بلشویک‌ها مورد استفاده قرار گرفت. در ابتدا احزاب سوسیالیست در نشست‌های آن تا حدودی فعال و می‌توانستند نقطه‌نظرات خود را مطرح سازند، اما از کنگره دوم بلشویک‌ها این سازمان را کاملاً تحت کنترل در آوردند، تا جایی که بعدها حتی رهبران احزاب کمونیست را منصوب می‌ساختند. در مواردی در صورت مقاومت رهبران احزاب اروپا، پس از تخریب شخصیت این دسته از افراد، رسماً با حکمی از بالا وی را از حزب متبوع خود و کمینترن اخراج می‌کردند. کمینترن پس از بیش از دو دهه خرابکاری در سطح دنیا و سازش با بورژوازی جهانی در سال ۱۹۴۳ توسط استالین منحل گردید. دلیل انحلال کمینترن را باید در همکاری کامل و نزدیک شوروی دوران استالین با دولت‌های سرمایه‌داری غرب آن زمان دید. زمینه‌های انحلال کمینترن از سال‌ها قبل آماده بود. روز ۱۴ اوت ۱۹۳۹ وزیر امور خارجه آلمان ریبنتروپ به دستور هیتلر در تماس با مولوتوف وزیر امور خارجه شوروی مسأله ملاقات و عقد قراردادی اقتصادی و نظامی را پیش می‌کشد. پس از توافق شوروی با این قرارداد استالین نامه‌ای به هیتلر می‌نویسد. استالین می‌نویسد: "از نامه‌ات متشکرم. من امیدوارم که قرارداد عدم تعرض یک چرخش قطعی را در رابطه سیاسی بین دو کشورمان به وجود خواهد آورد." بر طبق این قرارداد شوروی تعهد نمود که مواد خام و مواد غذایی در اختیار هیتلر قرار دهد و آلمان نیز در عوض ماشین‌آلات صنعتی در اختیار شوروی قرار دهد. این قرارداد به آلمان کمک کرد که محاصره اقتصادی انگلستان را بشکند. این قرارداد یک هفته قبل از شروع جنگ جهانی امضا شد. قرار بود اصول این قرارداد تا ده سال از سوی طرفین رعایت شود. در عرصه سیاسی بر طبق این معاهده قرار شد آلمان استونیا، لاتیویا و لیتوانی را به شوروی واگذار کند و لهستان بین این دو کشور تقسیم‌گردد. وقتی آلمان در ۱۷ سپتامبر به لهستان حمله نمود، شوروی نیز بخش شرقی لهستان را اشغال نمود. هیتلر با درس‌گیری از تجارب جنگ جهانی اول با این قرارداد سعی کرد شوروی را خنثی نموده و فقط در جبهه اروپا بجنگد. انحلال کمینترن از سوی استالین اطمینان‌دادن به دولت‌های اروپایی بود تا بدون قید و شرط در همه زمینه‌ها با شوروی همکاری کنند. (پویندگان...)

روسی دقیقاً به خاطر همین تاکتیک جبهه متحد موفق شده اند و این تاکتیک براساس تجربه سراسر دوران پیشانقلابی و خصوصاً تجربه مبارزه بلشویک‌ها علیه منشویک‌ها استوار است. رفقای که از کشورهای مختلف می‌آیند، تنها این حقیقت را می‌دانند که پرولتاریای روسیه برنده شده است و آنها می‌خواهند همین کار را با بورژوازیِ خودشان بکنند. اکنون آنها قانع شده‌اند که پرولتاریای روسیه پیروز شده است. باید از تاکتیک جبهه متحد ممنون بود!! یک بار رفیق لنین کسانی را که تنها به کلمات اعتماد می‌کنند به شدت محکوم نمود، اما او نخواست کسی او را به خاطر این کلمات مخصوص مسئول بداند.*

* کارگران نویسنده مانیفست به وعده‌های لنین در "دولت و انقلاب" و مانورهای سیاسی وی در رابطه با کنترل کارگری و نقش شوراها اشاره می‌کنند که در هر کدام از این مسایل نظر و عمل لنین قبل از ۱۹۱۷ (قبل از قدرت سیاسی) و بعد از ۱۹۱۷ (بعد از به‌دست‌گرفتن قدرت سیاسی) کاملاً متفاوت بود. خواننده می‌تواند مواضع و عملکرد آیت‌الله خمینی را در نوفل‌لوشاتو (در اپوزیسیون) و بعد از استقرار جمهوری اسلامی (در قدرت) را با هم مقایسه کند. وعده وعیدهای احزاب و شخصیت‌های سیاسی قبل و در جریان انتخابات و عملکرد آنها پس از انتخابات و به‌دست‌گرفتن قوه مجریه یک مثال زنده روشن در این زمینه است. امروزه در کشورهای اروپایی احزاب سوسیال دموکرات و چپ برای به‌دست‌گرفتن قدرت و تشکیل دولت شعارهای انتخاباتی‌شان را چنان تنظیم می‌کنند که کارگران و اقشار میانی جامعه را به‌سوی خود جلب کنند، اما به‌محض پیروزی در انتخابات، همان شعارها و وعده وعیدها را کنار گذاشته و برنامه احزاب لیبرال و محافظه‌کار را در دستور کار خود قرار می‌دهند. (پویندگان...)

چه درس‌هایی می‌توانیم از تجربه انقلاب روسیه بیاموزیم؟

در یک دوره بلشویک‌ها از یک جنبش پیشرو علیه استبداد حمایت کردند:

(۱) سوسیال دموکرات‌ها تا جایی که بورژوازی انقلابی است یا حتی به درجه کمی در مبارزه‌اش علیه تزارسم مخالف آن است، باید از آن حمایت کنند.

(۲) بنابراین، سوسیال دموکرات‌ها باید به آگاهی بیدار شده سیاسی در بورژوازی روسیه خوش آمد بگویند، اما از یک طرف دیگر، آن‌ها مجبورند محدودیت و خصیصه ناکافی جنبش لیبرال بورژوایی را در مقابل پرولتاریا افشا سازند، هر زمان این محدودیت‌ها و ناکافی بودن‌ها خودش را نشان داد (قطعنامه کنگره دوم حزب کار سوسیال دموکراتیک روسیه، برخورد به لیبرال‌ها، اوت ۱۹۰۳)

قطعنامه کنگره سوم، که در آوریل ۱۹۰۵ برگزار شد، این دو نکته را به رفقا توصیه نمود:

(۱) توضیح سرشت ضد انقلابی و ضد پرولتری جریان بورژوا

دموکراتیک، صرف نظر از اختلافات جزئی‌شان، از لیبرال‌های معتدل، که از سوی اقشار وسیع ملاکین بزرگ و کارخانه‌داران حمایت می‌شوند تا رادیکال‌ترین جریان شناخته‌شده به نام "اتحادیه آزادی" و گروه‌های مختلف لیبرال‌های حرفه‌ای.

(۲) مبارزه شدید علیه هرگونه تلاش از سوی دموکراسی بورژوایی برای نفوذ در جنبش کارگری و سخن گفتن به نام پرولتاریا و گروه‌های مختلف آن.

سوسیال‌دموکراسی از سال ۱۸۹۸ طرفدار "جبهه متحد" با بورژوازی بوده است. اما جبهه متحد سه مرحله داشته است:

(الف) در سال ۱۹۰۱، سوسیال‌دموکراسی همه "جنبش‌های پیشرو" را، که مخالف رژیم موجود بود، مورد حمایت قرار داد.

(ب) در سال ۱۹۰۳، سوسیال‌دموکراسی تشخیص داد که نیاز به فراتر رفتن از جنبش بورژوایی وجود دارد.

(پ) در سال ۱۹۰۵، در ماه آوریل، قدم‌های مشخصی برداشت "در توصیه به رفقا در محکوم نمودن سرشت ضد انقلابی و ضد پرولتری جریان بورژوا دموکراتیک از هر نوعی" و مبارزه پُرانرژی در مبارزه با نفوذ بورژوازی بر روی پرولتاریا.

اما صرف نظر از اشکال حمایت از بورژوازی، بدون شک در مراحل قبل از ۱۹۰۵ بلشویک‌ها جبهه متحدی با بورژوازی تشکیل دادند.

و اما امروز به این فرد "انقلابی" که می‌خواهد براساس تجربه انقلاب روسیه پیشنهاد جبهه متحد با بورژوازی را بدهد، چه باید گفت.

در سپتامبر ۱۹۰۵، کنفرانسی فراخوان داده شد که به طور ویژه

مسألهٔ دوما و برخورد آن به بورژوازی را به شکل زیرین مورد بحث قرار داد: "با ایجاد توهم نمایندگی از مردم، استبداد می خواهد با استفاده از ناتوانی جنبش کارگری بخش بزرگی از بورژوازی را به خود ملحق ساخته و از حمایت آن برخوردار شود. استبداد بدین طریق قصد دارد جنبش انقلابی پرولتاریا و دهقانان را درهم شکند."

قطعنامه‌ای که از سوی بلشویک‌ها به کنگرهٔ وحدت حزب سوسیال دموکراتیک کار روسیه پیشنهاد شد، راز تغییر سیاست بلشویک‌ها از حمایت قبلی از بورژوازی به مبارزه علیه آن را نشان داد: "هر کس می تواند ببیند که طبقهٔ بزرگ بورژوازی و ملاکین با عبور سریع از نقش اپوزیسیون به سازش با استبداد رسیده و تصمیم دارند با هم انقلاب را درهم شکنند. وظیفهٔ اصلی طبقهٔ کارگردر شرایط حاضر انقلاب دموکراتیک، کامل کردن این انقلاب است." طبقهٔ کارگر با احزابی که خواهان آن هستند باید جبههٔ متحد تشکیل دهد. به این دلیل، بلشویک‌ها هرگونه توافقی را با احزاب راست کادت سرزنش نموده و قراردادی با احزابی که نسبت به کادت‌ها چپ محسوب می شدند، بست: با اس.ارها، نارودنیک‌ها و گروه کارگران. بنابراین، ساختن یک "جبههٔ متحد سوسیالیستی" در مبارزه برای پیشرفت پیوستهٔ انقلاب دموکراتیک.

آیا در این زمان تاکتیک بلشویک‌ها درست بود؟ ما بر این باوریم که در میان مبارزین فعال انقلاب اکتبرکسانی وجود ندارند که با درستی این تاکتیک مخالفت کنند. بنابراین ما از سال ۱۹۰۶ و ۱۹۰۷ می بینیم که بلشویک‌ها در مبارزه برای پیشرفت دائمی انقلاب دموکراتیک، که به شکل گیری دولت موقت انقلابی - که مجلس مؤسسان را ایجاد کرد - طرفداری کردند.

هیچ کس نتوانست و نخواست این انقلاب را پرولتری یا سوسیالیستی

بخواند. همه به خوبی درک کردند که آن یک انقلاب بورژوا دموکراتیک بود. بلشویک‌ها خود پیشنهاد تاکتیک "جبهه متحد سوسیالیستی" را نموده و با متحد شدن عملی با اس.ارها، منشویک‌ها، پوپولیست‌ها و نارودنیک‌ها آن را دنبال کردند.

تاکتیک بلشویک‌ها در زمان مبارزه برای انقلاب دموکراتیک و مبارزه برای انقلاب سوسیالیستی چه بود؟ آیا مبارزه برای قدرت شوراهای همچنین احتمالاً "جبهه متحد سوسیالیستی" بود؟

مارکسیست‌های انقلابی هنوز اس.ارها را "فراکسیون بورژوا دموکراتیک" با "الفاظ مبهم سوسیالیستی" می‌دانند. این امر درمقیاس وسیعی با فعالیت آنها در جریان انقلاب تا هم‌اکنون اثبات گردیده است. به‌عنوان فراکسیون بورژوا دموکراتیک، این حزب نمی‌تواند گام‌های عملی برای انقلاب سوسیالیستی، برای سوسیالیسم بردارد، اما این حزب سعی می‌کند با به‌کار بردن الفاظ مبهم سوسیالیستی به هر قیمتی این مبارزه را به عقب بکشد. اگر چنین است (و چنین هم هست) تاکتیکی که باید پرولتاریای شورشی را به پیروزی برساند، نمی‌تواند همان جبهه متحد سوسیالیستی باشد. این تاکتیک باید مبارزه‌ای خونین، بدون احتیاط، علیه فراکسیون‌های بورژوازی و عبارات مبهم سوسیالیستی* آنها باشد.

* "عبارات مبهم سوسیالیستی" اشاره به سیاست‌ها (برنامه) و عملکرد جریانات سیاسی چپ آن دوره در روسیه و سطح اروپاست. این دسته از احزاب با ادعا به اینکه سوسیالیست هستند، به اشکال مختلف در عمل سیاست‌سازش با بورژوازی و سرمایه را پیش می‌بردند. (سازش طبقاتی) امروز از این نوع احزاب و عبارات مبهم سوسیالیستی آنها به‌وفور در همه جا می‌توان یافت. این دسته از احزاب با نام‌ها و آرم‌های رنگارنگ و "مدعی رهبری کارگران"، مبلغ جامعه مدنی بورژوایی، مدافع سازمان‌های غیرانتفاعی دست‌ساز سرمایه، مدافع حقوق بشر، طرفدار جنبش زنان، دانشجویان، ملت‌های ←

تنها این مبارزه می تواند به پیروزی بیانجامد و باید بدین صورت انجام گیرد. پرولتاریای روسیه پیروز شده است، اما نه در اتحاد با اس.ارها، پوپولیست‌ها، و منشویک‌ها؛ اما با مبارزه علیه آنها.

این حقیقتی است که با نزدیک شدن به اکتبر، بلشویک‌ها در میان اس.ارها و منشویک‌ها با توسل به آزاد کردن توده‌های کارگر از عبارات گیج‌کننده سوسیالیستی آنها قادر شدند از آن بهره‌برداری کنند، اما این را نمی توان جبهه متحد با فراکسیون‌های بورژوازی نامید.

تجربه روسیه به ما چه می آموزد؟

۱) در بعضی شرایط تاریخی، با بورژوازی در کشورهایی که کمابیش شرایطی نظیر شرایط قبل از ۱۹۰۵ وجود دارد، باید یک جبهه متحد شکل بگیرد.

۲) در کشورهایی که تا حدودی شرایط نظیر بین ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۷ روسیه را دارد، ضروری است تاکتیک جبهه متحد با بورژوازی کنار گذاشته شود و تاکتیک "جبهه متحد سوسیالیستی" دنبال شود.

در کشورهایی که یک مبارزه مستقیم برای قدرت پرولتاریایی وجود دارد، ضروری است تاکتیک "جبهه متحد سوسیالیستی" کنار گذاشته

→ در بند و نهایتاً انقلاب انسانی بوده و می باشند. همه این شعبده‌بازی‌ها برای مقبولیت- یافتن در کمپ سرمایه و سرمایه شخصیت یافته (بالایی‌ها) و نفوذ در میان مزدوران مزدی - پایینی‌ها ("توده کارگران") و خفه کردن حرکت مستقل قدرت نیروی کار در مقابل قدرت سرمایه انجام می پذیرد. عبارت مبهم سوسیالیستی آن احزاب در آن دوره به خاطر نفوذ این احزاب بین مزدوران مزدی و نگرانی کارگران رادیکال و جدی واقعاً اهمیت بسزایی داشت. (پویندگان...)

شده و به پرولتاریا اخطار شود که "فراکسیون‌های بورژوازی با عبارات مبهم سوسیالیستی" - در شرایط کنونی از انترناسیونال دوّم - در لحظه حیاتی دست‌درست بورژوازی به دفاع از سیستم سرمایه‌داری برخوانند خاست.

برای اتحاد همهٔ عناصر انقلابی، که قصد برانداختن دنیای استثمار سرمایه‌داری را دارند، ضروری است با حزب کارگران کمونیست آلمان، حزب کارگران کمونیست دانمارک و سایر احزابی که متعلق به انترناسیونال چهارم هستند، متحد شوند. همهٔ عناصر قابل اعتماد پرولتاریای انقلابی باید خود را از نیروهایی که آنان را زندانی کرده‌اند آزاد سازد: از احزاب انترناسیونال دوّم، انترناسیونال دوونیم و "عبارت گنگ سوسیالیستی" آنها. پیروزی انقلاب جهانی بدون یک گسست اساسی و مبارزه‌ای بی‌رحمانه علیه کاریکاتورهای بورژوازی سوسیالیسم امکان‌پذیر نیست. اپورتونیست‌ها، سوسیال‌شوونیست‌ها، به‌عنوان خادمین بورژوازی و نتیجتاً دشمن مستقیم طبقهٔ پرولتاریا خصوصاً امروز هرچه بیشتر به سرمایه‌داران و ستمگران مسلح در کشور خود و خارج پیوند می‌خورند. این حقیقتی در مورد تاکتیک جبههٔ متحد است، که توسط رهبری کمینترن مورد حمایت قرار گرفته است، که می‌بایست بر تجربهٔ انقلاب روسیه تکیه کند، درحالی‌که این یک تاکتیک اپورتونیستی است. چنین تاکتیک همکاری با دشمنان اعلام‌شدهٔ طبقهٔ کارگر، که در کشور خود و سایر کشورها اقدام به سرکوب مسلحانه علیه طبقهٔ کارگر می‌کنند، یک تناقض آشکار با تجربهٔ انقلاب روسیه دارد. برای پابرجاماندن در زیر بیرق سوسیالیسم انقلابی، ما باید "جبههٔ متحدی" علیه بورژوازی و خادمین سوسیالیست آن داشته باشیم.

همان‌طور که در بالا اشاره شد، "جبههٔ متحد سوسیالیستی" ارزش

انقلابی خود را در کشورهایی که پرولتاریا علیه استبداد برای انقلاب بورژوا دموکراتیک مبارزه می‌کند و از سوی بورژوازی مورد حمایت قرار می‌گیرد، حفظ می‌کند.

و جایی که پرولتاریا هنوز علیه استبداد می‌جنگد، که مورد مخالفت بورژوازی نیز هست، تاکتیک "جبهه متحد" با بورژوازی دنبال می‌شود. زمانی که کمینترن از احزاب کمونیست می‌خواهد همه کشورهای به هر قیمتی جبهه متحد سوسیالیستی را به کار گیرند، این یک خواست دگماتیک است که با نتیجه وظایف عملی بر طبق شرایط هر کشوری تداخل پیدا کرده و بدون شک به جنبش انقلابی پرولتاریا لطمه وارد می‌سازد.

در رابطه با تزه‌های رهبریِ کمونیست بین‌الملل

تزهایی که در پراودا به چاپ رسیده‌اند به روشنی نشان می‌دهد که "نئوریسین"ها از ایده "جبهه متحد سوسیالیستی" تنها دو کلمه می‌دانند: "جبهه و متحد". هر کس می‌داند که چگونه سوسیالیست‌های خائن در هر کشوری به خصوص شیدمان*، نوسکه** و شرکا در انقلاب ۱۹۱۷ روسیه "مشهور" بودند. عناصر صفوف حزبی، که کمی تجربه

* شیدمان یکی از رهبران حزب سوسیال دموکرات آلمان و عضو انترناسیونال دوم بود. وی به کمک اپرت و میلیشیای ناسیونالیست آلمان کارگران را در برلین به گلوله بست. (پویندگان...)

** گوستاو نوسکه، که قبل از ورود به حزب سوسیال دموکرات از طریق اتحادیه‌های کارگری آلمان، شغل قضایی داشت، در سال ۱۹۰۶ به عنوان عضو این حزب به پارلمان آلمان راه یافت. نوسکه در سال ۱۹۱۴، زمانی که هنوز حزب متبوعه‌اش موضع ضدجنگ و ضدمیلیتاریستی داشت، به بودجه کلان توسعه ناوگان آلمان با این توجیه که این کار برای کارگران شغل ایجاد می‌کند، رأی مثبت داد. نوسکه بین سال ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۰ به عنوان وزیر دفاع به بورژوازی آلمان خدمت نمود. وی همراه نیروهای ناسیونالیست و ژنرال وان لوتویتز در فاصله بین ۱۰ ژانویه تا ۱۷ ژانویه ۱۹۱۹ قیام کارگران را در برلین به حمام خون تبدیل کرد و به همین سبب به قصاب برلین مشهور گردید. پس از شکست قیام کارگران و اسپارتاکیست‌ها به رهبری روزالوکزامبوگ و کارل لیبکنشت هر دو آنها دستگیر و بنا به دستور نوسکه تیرباران شدند. در اینجا باید روی این نکته تأکید کرد روزا و کارل علیرغم سیاست‌های رادیکالشان با چنین قضایی سال‌ها در یک حزب کار کرده بودند. (پویندگان...)

داشتند، از هر گوشه فریاد می‌زدند: "خائنین پیمان‌شکن طبقه کارگر، ما شما را از تیر تلگراف‌ها آویزان خواهیم کرد. شما مسئول حمام خون بین‌المللی هستید، که کارگران هر کشوری را در خون غرق کرده است. شما روزا لوکزامبورگ* و لیبکنشت** را اعدام کرده‌اید. خیابان‌های برلین، با خون کارگرانی که علیه استثمار و سرکوب وحشیانه قیام کردند رنگین شد. شما نویسندگان معاهده و رسای هستید. شما ضربات

* روزا لوکزامبورگ انقلابی لهستانی‌الأصل، که همزمان عضو حزب سوسیال دموکرات لهستان، لیتوانی و آلمان بود، جناح چپ حزب سوسیال دموکرات را همراه با کارل لیبکنشت پس از سال ۱۹۱۵ بنیان نهاد. شکل‌گیری این جناح در مقابله با سیاست‌های راست حزب سوسیال دموکرات آلمان بود که با طرح‌های بودجه برای گسترش ارتش آلمان موافقت نمود. این جناح در آلمان به اسپار تاکیست‌ها مشهور شد. آنها نشریه جناح خود را پرچم سرخ نامگذاری کردند. روزا علیرغم اینکه قیام اسپار تاکیست‌ها و کارگران را در برلین یک اشتباه بزرگ می‌نامید، پس از اعلام جمهوری آزاد سوسیالیستی ازسوی کارل لیبکنشت از این قیام به دفاع برخاست. پس از شکست قیام توسط رفقای قبلی خود، وی همراه لیبکنشت دستگیر و توسط میلیشیای ناسیونالیست تیرباران گردیده و جنازه آنها به کانال لندور انداخته شد. روزا مدتها به خاطر انتقادش از لنین و بلشویک‌ها مورد بی‌اعتنایی مارکسیست لنینیست‌ها قرار گرفت، اما تاریخ ثابت نمود که روزا در انتقادش از بلشویسم در سطح سیاسی محق بود. اکنون هرساله هزاران نفر از گرایشات چپ به خاطر بزرگداشت وی بر سر مزار وی و لیبکنشت در برلین جمع می‌شوند. (پویندگان...)

** کارل لیبکنشت فرزند ویلهلم لیبکنشت یکی از بنیانگذاران حزب سوسیال دموکرات آلمان بود. این حزب توسط اگوست بیل و ویلهلم بنیانگذاری شد. کارل برخلاف پدرش به پارلمنتاریسم و قواعد بازی در زمین بورژوازی پشت پا زد و در ۱۹۱۹ با سازماندهی اسپار تاکیست‌ها و کارگران در آلمان جمهوری آزاد سوسیالیستی را برپا کرد. این قیام توسط سوسیال دموکرات‌ها به رهبری اِبرت و نوسکه درهم شکسته شد. کارل همراه روزا لوکزامبورگ دستگیر و تیرباران شد. (پویندگان...)

بی‌شماری بر پیکر زخمی جنبش پرولتاریای جهانی وارد کرده‌اید؛ زیرا شما هر بار به آن خیانت کرده‌اید."

ما به علاوه باید اضافه کنیم که تصمیم بر این نبود که: "جبهه متحد سوسیالیستی به کارگران کمونیست پیشنهاد شود؛ بلکه این پیشنهادی برای یک جبهه متحد با نوسکه، شیدمان، واندرولده*، برنتینگ** و شرکا است. چنین جبهه متحدی باید به اشکال مختلف لباس مبدل به تن کند و به همین شکل هم پیش رفت. تزاها به طور ساده عنوان "جبهه متحد سوسیالیستی" نام ندارد؛ بلکه تزهایی در رابطه با جبهه متحد پرولتاریا و برخورد آن با کارگران متعلق به انترناسیونال دوّم و دوونیم و کارگران متعلق به کنگره آمستردام، و کارگران متعلق به آنارشیست‌ها و سازمان‌های سندیکایی نام دارد." چرا این قدر دهن پرکن؟ شما می‌بینید که خود رفیق زینوویف که کمی قبل ما را به همکاری در دفن انترناسیونال دوّم دعوت می‌کرد، اکنون ما را به جشن عروسی آن دعوت می‌کند. این دلیلی بر طولانی بودن عنوان آن است. در واقعیت، این تزاها از توافق با کارگران صحبت نمی‌کند بلکه از احزاب انترناسیونال دو و انترناسیونال دوونیم صحبت می‌کند. هر کارگری، حتی کارگری که هرگز در خارج نبوده است می‌داند که احزاب توسط کمیته مرکزی شان نمایندگی می‌شوند، که در آن افرادی نظیر واندرولده، برنتینگ، شیدمان، نوسکه و شرکا نشسته‌اند.

* امیل والدورلده رهبر حزب کارگر بلژیک و رهبر انترناسیونال دوّم. (پویندگان...)
 ** کارل لیبکنشت فرزند ویلهلم لیبکنشت یکی از بنیانگذاران حزب سوسیال دموکرات آلمان بود. این حزب توسط آگوست بیل و ویلهلم بنیانگذاری شد. کارل برخلاف پدرش به پارلمنتاریسم و قواعد بازی در زمین بورژوازی پشت پا زد و در ۱۹۱۹ با سازماندهی اسپار تاکیست‌ها و کارگران در آلمان جمهوری آزاد سوسیالیستی را برپا کرد. این قیام توسط سوسیال دموکرات‌ها به رهبری اِپرت و نوسکه درهم شکسته شد. کارل همراه روزا لوکزامبورگ دستگیر و تیرباران شد. (پویندگان...)

این توافق باید با این‌ها برقرار گردد. چه کسی به کنفرانس این سه انترناسیونال خواهد رفت؟ انترناسیونال کمونیست اعتماد قلبی خود را به چه کسی ابراز خواهد داشت؟ به ولس‌ها، واندرولده‌ها و غیره...

آیا ما تلاش کرده‌ایم با حزب کارگران کمونیست آلمان توافق کنیم، در همان حال که رفیق زینوویف قبول دارد که ارزشمندترین عناصر پرولتاریا در آن یافت می‌شود؟ نه. و این در حالی است که حزب کارگران کمونیست آلمان برای سازمان‌دادن مبارزه برای قدرت از سوی پرولتاریا تلاش می‌کند.

این حقیقت دارد که رفیق زینوویف در تزه‌های خود تصدیق می‌کند که هدف انترناسیونال کمونیست سازش با انترناسیونال دوّم نیست. در مورد آن، او به ما ضرورت خودمختاری سازمانی را یادآوری می‌کند: "او احزاب انترناسیونال سوّم را مستقل و خودمختار می‌داند که هر کدام حق دارند با احزاب متعلق به انترناسیونال دوّم و دوونیم* موضع مستقل خود

* انترناسیونال دو به مجموعه احزاب سوسیال دموکرات اروپایی اطلاق می‌شد. این تشکل "بین‌المللی" در روز ۱۴ ژوئیه ۱۸۸۹ پس از حذف آنارکوسندیکالیست‌ها در پاریس تشکیل شد. در مجموع از بیست کشور در اولین کنگره آن سوسیال دموکرات‌ها از کشورهای مختلف در آن شرکت کردند. اعضای دفتر دائمی آن مرکب بود از: امیل واندرولده، کامیله هویسمانس. نلین از سال ۱۹۰۵ عضو این تشکل سوسیال دموکرات‌ها بود. این تشکل در سال ۱۹۱۶ به خاطر مواضع متعدد اعضای آن عملاً منحل گردید. در جریان جنگ آن دسته از سوسیال دموکرات‌ها که در کنار بورژوازی خودی قرار گرفته و از جنگ پشتیبانی کردند، به انترناسیونال دوّم مشهور شدند. دسته دیگری از سوسیال دموکرات‌ها ظاهراً به دفاع از جنگ پرداختند، اما در همان حال کارگران را به حال خود رها کردند. از نظر این دسته از سوسیال دموکرات‌ها جنگ پدیده‌ای زودگذر است و احزاب سوسیالیست در دوره جنگ تنها باید تشکلات و احزاب خود را حفظ کنند. این دسته از سوسیالیست‌ها به انترناسیونال دوونیم مشهور شدند. (پویندگان...)

را داشته باشند و با آنها به توافق برسند. " کمونیست‌ها در عمل خود دیسپلینی را در جریان عمل رعایت می‌کنند. اما آن‌ها باید حق داشته باشند - نه تنها قبل و بعد از عمل؛ بلکه در صورت نیاز همچنین در جریان عمل - بیان سیاست‌های سازمان‌های کارگری را بدون استثنا برای خود محفوظ نگاه‌دارند. برای حمایت از شعار اتحاد حداکثری همه سازمان‌های کارگری در جریان عمل علیه جبهه سرمایه‌دار، کمونیست‌ها نمی‌توانند در دفاع از مواضعشان مورد سرزنش قرارگیرند. (به تظاهرات کمیته مرکزی کمینترن برای کنفرانس حزب کمونیست روسیه در ۱۹۲۱ نگاه کنید).

قبل از ۱۹۰۶ در حزب کارگر سوسیال‌دموکراتیک روسیه دو فراکسیون وجود داشت که هر دو به همان اندازه تظاهرات کمیته مرکزی که در بالا قید شد، خودمختاری داشتند.

نظم و انضباط در مذاکرات، و خودمختاری ارزیابی در حیات حزب به‌طور فرمال توسط حزب کمونیست روسیه (بلشویک) به رسمیت شناخته شده است. هر کس باید کاری را انجام دهد، که اکثریت تصمیم گرفته و شما می‌توانید از حق انتقاد استفاده کنید. فرمان را اجرا کن. اما اگر واقعاً بیش از حد به خشم آمدی و متقاعد شدی که کسی به امر انقلاب جهانی صدمه می‌زند، می‌توانی قبل، بعد از عمل، آزادانه خشم را بیان کنی. این معادل سرزنش کردن اعمال خودمختارانه است (مانند والدرونده، و قرارداد ورسای و سازش با آن).

در همین تظاهرات، رهبری کمینترن پیشنهاد شعار "دولت کارگری" را می‌دهد، که باید به جای دیکتاتوری پرولتاریا بنشیند. واقعاً "دولت کارگران" چیست؟ این دولتی است که از اعضای کمیته مرکزی حزب تشکیل می‌شود. تحقق ایده‌آلی این تظاهرات در آلمان؛ جایی که رئیس‌جمهور

آن سوسیالیستی به نام اِبرت (Ebert)* است و دولت‌ها با تأیید وی تشکیل می‌شوند، اتفاق می‌افتد. اگر این فرمول قبول نشود، کمونیست‌ها باید با رأی خود نخست‌وزیران و رئیس‌جمهورهای سوسیالیستی نظیر برنتینگ در سوئد و اِبرت در آلمان را مورد حمایت قرار دهند.

* فردریک اِبرت اولین رئیس‌جمهور آلمان از حزب سوسیال دموکرات بین سال‌های ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۵ بود. وی پس از مرگ اگوست بیل رهبری حزب سوسیال دموکرات را به عهده گرفت. در سال ۱۹۱۴ اِبرت با حرارت اعضای حزب را در درون حزب و پارلمان متقاعد نمود که به لویج بودجه جنگی رأی مثبت دهند. تعداد قلیلی از نمایندگان این حزب در سال ۱۹۱۶ در پارلمان به مخالفت با سیاست حزب خود برخاستند. ما به خاطر نقش جنایتکارانه و نه خائنانه سوسیال دموکراسی لازم دیدیم در این زمینه توضیحات بیشتری دهیم. اِبرت به عنوان رهبر حزب سوسیال دموکرات آلمان حتی پس از شکست قیصر (پادشاه) این کشور در جنگ مخالف پایان دادن به نظام سلطنتی بود. زمانی که مشخص گردید که آلمان در جنگ جهانی اول شکست خورده است، شاهزاده ماکسیمیلیان از منطقه بادن دولت جدیدی را در اکتبر ۱۹۱۸ تشکیل داد که اِبرت در آن شرکت نمود. به دنبال شروع انقلاب در آلمان شاهزاده در روز ۹ نوامبر آن سال استعفا داد و پایان پادشاهی را در کشور اعلام نمود. اِبرت از این امر ناخشنود شد و روز ۷ نوامبر نامه‌ای به شاهزاده نوشت. وی در این نامه نوشت: "اگر قیصر کناره‌گیری نکند، انقلاب حتمی است، اما من این کار را دوست ندارم. من حتی مثل گناه از این امر نفرت دارم." در همان روز، برای فرونشاندن نفرت توده‌های مردم و به ویژه کارگران آلمان، شیدمان برای مقابله با ناآرامی‌ها در برلین و خنثی کردن "جمهوری آزاد سوسیالیستی" اعلام شده از سوی کارل لیبکنشت شکل‌گیری جمهوری آلمان را از بالکن رایشتاگ اعلام نمود. پس از اعلام جمهوری، یک دولت یک‌دست از سوسیال دموکرات‌ها تحت رهبری اِبرت با تکیه بر شوراهای کارگران شکل گرفت. اِبرت چند ماهی دولت را هدایت نمود و در جریان قیام اسپارتاکیست‌ها همراه کارگران رادیکال و جدی صنعتی به کمک دوست خود گوستاو نوسکه به کمک میلیشیای ناسیونالیست‌ها در برلین و سایر شهرهای آلمان حمام خون به راه انداخت. (پویندگان...)

اینجا ما خودمختاری منتقدانه خود را نشان می‌دهیم. رئیس کمینترن رفیق زینوویف با کمیته مرکزی حزب سوسیال دموکرات ملاقات می‌کند و به محض دیدن اِبرت (Ebert)، نوسکه (Noske)، شیدمان (Scheideman)، مشتش را بالا آورده فریاد می‌زند: "خائنین طبقه کارگر!" آنها با مهربانی تبسم کرده و در مقابل وی تعظیم می‌کنند: "شما روزا لوکزامبورگ و کارل لیبنکشت، رهبران پرولتاریای آلمان را به قتل رسانده‌اید. ما شما را از چوبه دار آویزان خواهیم کرد!" آنها به وی تبسم کرده و حتی مهربان‌تر و این بار بیشتر تعظیم خواهند کرد.

رفیق زینوویف به آنها جبهه متحد پیشنهاد می‌کند تا با شرکت کمونیست‌ها "دولت کارگری" تشکیل دهند. بنابراین او چوبه دار را با صندلی وزارت عوض می‌کند. نوسکه، اِبرت، شیدمان و شرکا به مجامع کارگری رفته و خواهند گفت کمونیست بین‌الملل به آنها بخشودگی داده و به جای چوبه دار پست‌های وزارت تقدیم کرده است. حالا که کمونیست‌ها به این‌ها وزارت می‌دهند، آنها به کارگران خواهند گفت که کمونیست‌ها امکان تحقق سوسیالیسم را تنها در اتحاد با آنها امکان‌پذیر می‌دانند نه علیه آنها. آنها به علاوه خواهند افزود: نگاهی به این آدم‌ها بکنید! آنها می‌توانستند ما را قبلاً به دار بیاویزند. اکنون آنها به سوی ما آمده‌اند. خیلی خوب. ما آنها را می‌بخشیم زیرا البته آنها ما را بخشیده‌اند. یک بخشودگی متقابل.

انترناسیونال کمونیستی خلوص سیاسی انترناسیونال دوّم را گواهی نموده است و انترناسیونال دوّم گواهی فقر سیاسی خود را دریافت کرده است. ریشه این تغییر در حقیقت چیست؟ چرا رفیق زینوویف به جای چوبه دار به اِبرت، شیدمان و نوسکه، صندلی وزارت می‌دهد. مدتی قبل آنها خطابه دفن انترناسیونال دوّم را می‌خواندند و حالا به آن بوسه زندگی

می‌زنند. چرا اکنون به مدیحه‌سراییِ آن می‌پردازد؟ آیا ما رستاخیز آن را می‌بینیم و آیا ما چنین ادعایی داریم؟

تزه‌های زینوویف به‌طور مؤثر به چنین سؤالی جواب می‌دهد:

"بحران اقتصادی دنیا شدیدتر می‌شود، بیکاری رشد می‌کند،

سرمایه حالت ته‌جمی گرفته و ماهرانه مانور می‌دهد، شرایط طبقه

کارگر به خطر می‌افتد."

بنابراین جنگ طبقاتی غیرقابل اجتناب است و از این، این نتیجه حاصل می‌شود که طبقه کارگر بیشتر به چپ متمایل می‌شود. توهمات اصلاح طلبانه در حال از بین رفتن هستند. پایه بزرگ کارگران شروع به قدردانی از شهامت کمونیست پیشرو می‌کند... و با در نظر گرفتن این حقیقت... باید یک جبهه متحد با شیدمان تشکیل شود. شیطانی! نتیجه با صغری و کبری ارتباط منطقی ندارد.

ما اگر بعضی ملاحظات اساسی را، که رفیق زینوویف در این تزه‌ها در دفاع از جبهه متحد پیش کشیده، ربط ندهیم بدون غرض نخواهیم بود. رفیق زینوویف کشف حیرت‌آوری می‌کند: "ما می‌دانیم که طبقه کارگر برای اتحاد مبارزه می‌کند و این اتحاد را چگونه غیر از جبهه متحد با شیدمان به دست می‌آورد؟ هر کارگر آگاهی که نسبت به منفعت طبقه خود و انقلاب جهانی بیگانه نیست، می‌تواند بپرسد: آیا طبقه کارگر درست زمانی دست به مبارزه برای اتحاد زده است که ضرورت جبهه متحد آن را اثبات کرده است؟ هرکس که در میان کارگران زمان ورود کارگران به عرصه مبارزه سیاسی زندگی کرده باشد، با شکی که به کارگران هجوم آورده است آشناست. چرا منشویک‌ها، سوسیال رولوسیونرها (اس.ارها)، پوپولیست‌ها، بلشویک‌ها، نارودنیک‌ها علیه هم می‌جنگند؟ همه آنها خواهان خوبی مردم هستند. بنابراین انگیزه جنگیدن این‌ها علیه

همدیگر چیست؟ هر کارگری شک و تردید خود را دارد، اما از آن چه نتیجه‌ای باید گرفت؟ طبقه کارگر باید خود را به عنوان طبقه‌ای مستقل سازمان دهد و با همه دیگران به مخالفت برخیزد. باید به پیشداوری خرده‌بورژوازی مان غلبه کنیم! این حقیقت بود و امروز نیز به عنوان حقیقت پابرجا می‌ماند.

در هر کشور سرمایه‌داری، آنجا که شرایط برای انقلاب سوسیالیستی مناسب است، ما باید طبقه کارگر را برای مبارزه مسلحانه علیه منشیوک‌ها و سوسیال رولوسیونرها (اس.ارها) آماده کنیم. در این صورت، حتماً، تجارب انقلاب روسیه باید مورد توجه قرار گیرد. طبقه کارگر جهانی باید این را درک کند که سوسیالیست‌های انترناسیونال دو و دوونیم در پیشاپیش ضدانقلاب خواهند بود. تبلیغ برای جبهه متحد با خائنین رنگارنگ سوسیالیست این باور را به وجود می‌آورد که آنها هم به طور قطعی با بورژوازی و برای سوسیالیسم می‌جنگند و نه برعکس آن. اما تنها تبلیغات صریح و شجاعانه به نفع جنگ داخلی و فتح قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر می‌تواند علاقه پرولتاریا را به انقلاب جلب کند. آن زمان که طبقه کارگر می‌توانست شرایط مادی و حقوقی خود را از طریق اعتصابات و پارلمان بهبود بخشد، گذشته است. این امر باید به صراحت گفته شود. مبارزه برای فوری‌ترین اهداف، مبارزه برای قدرت است.

ما باید از طریق تبلیغاتمان نشان دهیم که هر چند ما در موارد متعددی به اعتصاب دامن زده‌ایم، اما واقعاً قادر به بهتر کردن شرایط کارگران نشده‌ایم. کارگران! شما هنوز فراتر از توهم قدیم رفرمیستی نرفته‌اید و شما در مبارزه‌های شرکت می‌کنید که شما را تضعیف می‌سازد. ما البته در طی اعتصاب با شما در همبستگی خواهیم بود، اما ما همیشه پیش شما

آمده و خواهیم گفت که این جنبش‌ها شما را از بردگی و استثمار و درد و رنج نیاز فرونشسته‌تان آزاد نخواهد کرد. تنها راهی که شما را به پیروزی هدایت خواهد کرد، گرفتن قدرت توسط دستان پینه‌بسته خودتان است. اما این، همهٔ قضایا نیست. رفیق زینوویف تصمیم گرفته است به صورت محکمی تاکتیک جبههٔ متحد را توجیه کند: ما عادت داریم که نظریهٔ "عصر انقلاب اجتماعی" را مترادف با شرایط کنونی درک کنیم؛ به این معنی که انقلاب اجتماعی در دستور روز است. اما در عمل نشان داده است که "عصر انقلاب اجتماعی یک پروسهٔ انقلابی درازمدت است". زینوویف سفارش می‌کند که پافشاری کرده و توده‌های کارگر را جلب کنیم، ولی ما از قبل توده‌های کارگر را با متحد شدن در اشکال مختلف با منشویک‌ها و اس.ارها از ۱۹۰۳ تا ۱۹۱۷ جلب کرده‌ایم. و همین‌طور که دیده‌ایم پیروز شده‌ایم. به همین خاطر زینوویف استدلال می‌کند که برای غلبه بر اپرت، شیدمان و سیه (Cie)، ما نباید با آنها بجنگیم؛ بلکه باید متحد شویم.

ما این مسأله، که عصر انقلاب اجتماعی پروسهٔ طولانی مدت است و چقدر طول می‌کشد را مورد بحث قرار نخواهیم داد، زیرا این شبیه مشاجرهٔ راهب بر سر جنسیت ملائکه یا بحث از دست دادن تعداد مو برای کچل شدن شبیه خواهد بود. ما می‌خواهیم مفهوم "عصر انقلاب اجتماعی" را معین کنیم. این چیست؟ این اولاً شرایط مادی نیروهای مولد است، که شروع به ناسازگاری با شکل مالکیت می‌کند. آیا شرایط مادی لازم برای انقلاب اجتماعی غیر قابل اجتناب است؟ بلی، چیزی این وسط غایب است؟ شرایط ذهنی مربوط به انسان‌ها غایب است: طبقهٔ کارگر کشورهای توسعه‌یافته باید هنوز نیاز به این انقلاب را تشخیص دهند؛ نه در آینده‌ای دور، بلکه امروز، فردا. و برای این کار، کارگران پیشرو چه باید بکنند، پیشگامی که قبلاً آن را تشخیص داده است؟ آژیر را به صدا در آورد،

به وسیله تبلیغات به نفع جنگ داخلی همه امکانات را به کار گرفته و کارگران را دعوت به مبارزه کند (بستن محل کار، اعتصابات، وقوع خطر نزدیک جنگ، پایین آمدن استاندارد زندگی) و با آماده‌سازی از طریق سازمان‌دادن طبقه کارگر برای مبارزه‌ای فوری.

آیا کسی می‌تواند بگوید که پرولتاریای روسیه پیروز شد چراکه با منشویک‌ها و اس.ارها متحد بود؟ این بی‌معنی است. پرولتاریای روسیه بورژوازی و فئودال‌ها را از طریق جنگ بی‌رحمانه‌اش علیه منشویک‌ها و اس.ارها شکست داد.

رفیق تروتسکی در یکی از سخنرانی‌هایش در رابطه با ضرورت تاکتیک جبهه متحد گفت که ما پیروز شده‌ایم، اما باید تحلیل کنیم که چگونه مغلوب می‌شویم. او استدلال می‌کند که ما در جبهه متحد با منشویک‌ها و اس.ارها رژه رفتیم زیرا ما خودمان، با منشویک‌ها و اس.ارها در یک شورا نشستیم. اگر تاکتیک جبهه متحد شامل نشستن در همان نهاد باشد، بنابراین رئیس کار اجباری* و محکومین نیز در یک جبهه متحد هستند: هر دو در زندان.

*مانیفست اینجا اشاره به تروتسکی و اقدامات وی علیه کارگران می‌کند. تروتسکی بعد از قیام ۱۹۱۷ برای انباشت سریع سرمایه و بالا بردن نرخ استثمار، طبق قراری که به تأیید رهبری بلشویک‌ها رساند، دیسیپلین نظامی را در کارخانه‌ها برقرار کرد. طبق این قرار در صورت اعتصاب یا "کارشکنی" از سوی کارگران، آنها به دادگاه نظامی سپرده می‌شدند. همین امر نیز پس از احیای سلسله مراتب نظامی در ارتش به اجرا گذاشته شد. در ارتش آن زمان روسیه پس از قیام آوریل شوراهای سربازان شکل گرفت و امتیازات افسران و فرماندهان ارتش لغو گردید. این امر انسان را به یاد طغیان ۵۷ ایران می‌اندازد، که حاکمیت جدید در کارخانه‌ها و پادگان‌ها همین امر را با کمی تفاوت پیاده کرد. بر اثر اعتصابات پس از قیام اکتبر هزاران کارگر در روسیه روانه زندان‌ها شدند و حتی خانواده‌های آنها بنا به همین قانون از دسترسی به کوبین نان محروم ماندند. (پویندگان...)

احزاب کمونیست ما در پارلمان‌ها می‌نشینند - آیا این بدین معنی است که می‌توانیم بگوییم آنها در یک جبهه متحد با همه نمایندگان هستند؟ رفقا تروتسکی و زینوویف باید به جای چیزهایی در مورد به اصطلاح جبهه متحد بلشویک‌ها، منشویک‌ها و اس.ارها، به کمونیست‌های همه دنیا بگویند که بلشویک‌ها دلیل داشتند که در مجلس مؤسسانی که توسط کرنسکی سوسیال رولسیونر در اوت ۱۹۱۷ فراخوان داده شد، یاد دولت موقت تحت رهبری سوسیالیست‌ها (که درس مفیدی بود) شرکت نکنند. ما قبلاً به دورانی که بلشویک‌ها با بورژوازی جبهه متحدی داشتند اشاره کرده‌ایم. اما این چه بود؟ قبل از ۱۹۰۵. بلی. بلشویک‌ها از جبهه متحد با همه سوسیالیست‌ها حمایت کردند - اما چه زمانی؟ قبل از ۱۹۱۷. و در ۱۹۱۷، زمانی که آنها علیه قدرت طبقه کارگر مبارزه می‌کردند، بلشویک‌ها نیروهای خود را با همه عناصر انقلابی متحد کردند، از اس.ارهای چپ تا انواع مختلف آنارشیست‌ها اسلحه به دست، علیه منشویک‌ها و اس.ارها - که آنان نیز در یک جبهه متحد با "دموکراسی" بودند - با بورژوازی و ملاکین. در سال ۱۹۱۷، پرولتاریای روسیه خود را در صف جلو "دوران انقلاب اجتماعی" قرار داد، که پرولتاریای کشورهای پیشرفته از قبل در آن به سر می‌بردند. و در آن تاکتیک‌های پیروزمند پرولتاریای روسیه در ۱۹۱۷ باید به کار گرفته شود، با در نظر گرفتن درس‌های سال‌های متعاقب آن: مقاومت خشم‌آلود از سوی بورژوازی، اس.ارها و منشویک‌ها علیه طبقه کارگر روسیه، که قدرت را به دست آورده بود. این باید تاکتیکی باشد که طبقه کارگر کشورهای پیشرفته را متحد می‌سازد زیرا که این طبقه در پروسه "آزاد شدن از توهمات رفرمیستی" است. جبهه متحد با انترناسیونال دوم و انترناسیونال دوونیم پیروزی به بار نخواهد آورد؛ بلکه جنگ علیه آنها. این شعار آینده انقلاب اجتماعی دنیا است.

مسألهٔ جبههٔ متحد در کشورهای که پرولتاریا قدرت دارد (دموکراسی کارگران)

در همهٔ کشورهای که یورش سوسیالیستی از قبل اتفاق افتاده است، جایی که پرولتاریا طبقهٔ حاکمه است، هر زمان به روش متفاوتی نیاز است. توجه شود که هیچ کس نمی تواند یک تاکتیک معتبر برای همهٔ مراحل پروسهٔ انقلابی در کشورهای متفاوت اتخاذ کند. هیچ کس نمی تواند یک سیاست برای همهٔ کشورها در همان مرحلهٔ پروسهٔ انقلابی اتخاذ کند. اگر ما تاریخ خود را به خاطر بیاوریم (بدون بازگشت به زمان های دور)، تاریخ مبارزهٔ خودمان را، در مبارزه با دشمنانمان دیده می شود که ما پروسه های متفاوت زیادی را مورد استفاده قرار داده ایم.

در ۱۹۰۶ و سال های بعد از آن، آن پروسه سه پایه داشت: ۸ ساعت کار در روز، مصادرهٔ زمین و جمهوری دموکراتیک. این سه پایه شامل آزادی بیان و مطبوعات، آزادی تشکل، اعتصابات و اتحادیه ها و غیره بود.

در فوریهٔ ۱۹۱۷؟ "نابود باد استبداد، زنده باد مجلس مؤسسان!" این فریاد بلشویک ها بود. با همهٔ این ها، در آوریل - مه، همه چیز به جهت دیگری حرکت می کند: آزادی تشکل، مطبوعات و بیان وجود دارد، اما زمین مصادره نشده است، کارگران در قدرت نیستند. بنابراین آنها شعار: "همهٔ قدرت به شوراها" را به میان می کشند.

در این زمان، هرگونه تلاشی از سوی بورژوازی برای بستن دهان ما با مقاومت خشم آلودی روبرو می‌شود: "زنده باد آزادی بیان، مطبوعات، تشکل، اعتصابات، اتحادیه‌ها، تفکر! مصادره زمین! کنترل تولید از سوی کارگران! صلح! نان! آزادی! زنده باد جنگ داخلی!"

اما بعد، اکتبر و پیروزی. قدرت به طبقه کارگر. مکانیسم قدیمی سرکوب دولت کاملاً منهدم می‌شود، مکانیسم جدید رهایی در شوراهای کارگران، سربازان، نمایندگان و غیره ایجاد می‌شود.

آیا در این زمان پرولتاریا باید شعار آزادی مطبوعات، بیان، تشکل، و ائتلاف را سر دهد؟ آیا پرولتاریا باید به این عالی جنابان از سلطنت طلبان تا منشویک‌ها و اس.ارها اجازه دهد از جنگ داخلی حمایت کنند؟ بیشتر از آن، آیا پرولتاریا، به عنوان طبقه حاکمه، در این محیط به کسانی که به طرفداری از جنگ داخلی برمی‌خیزند، آزادی بیان و مطبوعات اعطا می‌کند؟ نه و باز هم نه.

هرگونه تبلیغات سازمان یافته برای جنگ داخلی علیه قدرت پرولتاریا عملی ضد انقلابی و به نفع استثمارگران و سرکوب کنندگان خواهد بود. این تبلیغات هرچه بیشتر "سوسیالیستی" بود به همان اندازه بیشتر می‌توانست خسارت وارد کند. به همین دلیل ضروری بود این تبلیغاتچی‌ها از همان خانواده پرولتاریایی "با شدیدترین و بی رحمانه ترین شکلی حذف شوند".

بنابراین، این پرولتاریاست که قابلیت متوقف ساختن مقاومت استثمارگران را دارد و می‌تواند خود را به عنوان تنها قدرت در کشور سازمان دهد، می‌تواند یک اتوریته ملی بسازد، که حتی توسط همه دولت‌های سرمایه داری به رسمیت شناخته شود. یک وظیفه تازه به پرولتاریا تحمیل می‌شود: سازمان دادن اقتصاد کشور و خلق کالاهای

مادی تا آنجا که مقدور است. و این وظیفه به اندازه فتح قدرت و متوقف- ساختن مقاومت استثمارگران عظیم است. بیشتر از آن، فتح قدرت و متوقف ساختن استثمارگران اهداف در خودی نیستند؛ بلکه این‌ها وسیله‌ای برای سوسیالیسم هستند، برای بهتر شدن شرایط و آزادی بیش از دوران تحت سرمایه‌داری، تحت غلبه و سرکوب یک طبقه توسط یک طبقه دیگر.

برای حل معضل شکل سازمان و ابزار عمل برای از میان بردن سرکوب-کنندگان قبلی، روش‌های جدیدی مورد نیاز است.

با توجه به کمبود منابع ما، با توجه به انهدام وحشتناکِ حاصله از جنگ‌های امپریالیستی و داخلی، وظیفه‌ای بر ما تحمیل شده، وظیفه خلق کالاهای مادی برای نشان دادن نیروی جذاب جامعه سوسیالیستی به طبقه کارگر و گروه‌های متحد آن در عمل. ما باید نشان دهیم که این کالاها توسط پرولتاریا به وجود آمده است. و این کار خوب است زیرا دیگر بورژوازی، پلیس، و سایر انگل‌ها وجود ندارند، زیرا پرولتاریا حاکم شده است و آزاد است. به طور حتم همه ارزش‌ها، همه کالاها، هر کدام پتکی در جهت بهبود زندگی، زندگی فقرا، سرکوب‌شدگان و تحقیرشدگان تحت سرمایه‌داری فرود می‌آورند. برای نشان دادن این که این پادشاهی گرسنگی نیست، بلکه سرزمین فراوانی است، که تا به حال جایی دیده نشده است. این وظیفه‌ای است که باقی مانده است و باید توسط پرولتاریای روسیه عملی شود؛ وظیفه‌ای که از وظایف قبلی پیشی می‌گیرد.

این وظیفه مقدم بر دو وظیفه قبلی است؛ زیرا فتح قدرت و از بین بردن مقاومت سرکوب‌کنندگان (بادر نظر گرفتن نفرت شدید پرولتاریا و دهقانان علیه مالکین و بورژواها) مطمئناً مهم هستند، اما کم‌اهمیت‌تر از هدف سوّم. و امروز همه کارگران ممکن است بپرسند: چرا همه این‌ها انجام

گرفتند؟ باید بیشتر از این انجام داد؟ آیا باید خون بیشتری به آن پرداخت؟ چه چیزی این مشکل را حل خواهد کرد؟ چه کسی معمار آینده ما خواهد بود؟ چه تشکیلاتی این کار را انجام خواهد داد؟

هیچ ناجیِ عالیرتبه‌ای وجود ندارد.

نه خدا، نه شاه، نه منبر.

تولیدکنندگان، بگذارید خودمان خودمان را نجات دهیم.

فرمان نجات مشترک.

برای حل این مسأله، ما نیاز به سازمانی داریم که ارادهٔ متحد همهٔ پرولتاریا را نمایندگی کند. ما نیاز به نمایندگان شوراهای کارگران، همچنین سازمان‌های صنعتی در همهٔ بنگاه‌ها - که از بورژوازی پس گرفته شده است - داریم، سازمان‌هایی که باید نفوذشان را به لایه‌های وسیع هم‌قطارانمان پخش کنند.

اما در حال حاضر شوراهای ما چه هستند؟ آیا آنها حتی تعداد کمی از نمایندگان شوراهای کارگران را نمایندگی می‌کنند، برای مثال "هستهٔ قدرت دولتی در مراکز تولید و کارخانه‌ها را"؟ آیا آنها شوراهای پرولتاریا و ارادهٔ متحد آن را برای پیروزی نمایندگی می‌کنند؟ آنها از معنی و مفهوم خود، از پایهٔ صنعتی‌شان تهی شده‌اند.

جنگ طولانی داخلی، که توجه پرولتاریا را به اهداف تخریب، و مقاومت علیه سرکوبگران سوق داد، همهٔ وظایف دیگر را به تأخیر انداخت و همهٔ این وظایف را بدون اینکه پرولتاریا متوجه شود، از آن گرفت؛ این امر سازمان پرولتاریا و شوراهای را از بین برد. نمایندگان شوراهای کارگران در کارخانه‌ها مرده‌اند. زنده باد نمایندگان شوراهای کارگران!

آیا این مسأله به طور عموم در مورد دموکراسی کارگری چنین

نیست؟ آیا ما مانند زمان جنگ داخلی خشم آلود علیه شورش صاحبان بردگان نیاز به این داریم که نسبت به آزادی بیان و مطبوعات برای پرولتاریا یک نگرش مشابه داشته باشیم؟ آیا پرولتاریا که قدرت را گرفت، و قادر بود از خودش علیه هزاران دشمن وحشتناک دفاع کند، اکنون اجازه دارد افکارش را در رابطه با سازمان‌دان خود برای غلبه بر مشکلات عظیم در تولید، در رابطه با هدایت تولید و کل کشور، بیان کند؟

بورژوازی مجبور به سکوت شده است، مطمئناً، اما چه کسی می‌تواند جرأت کند با حق آزادی بیان برای پرولتاریا - که از قدرت خود با خونسخه دفاع کرده است - مخالفت کند؟

این آزادی بیان و مطبوعات برای ما چیست؟ آیا این یک خداست، یک فتیش است؟

ما برای خود بت نمی‌سازیم.

نه بر روی زمین، نه در آسمان،

و ما خود را در مقابل هیچ‌کس ذلیل نمی‌کنیم.

برای ما، دموکراسی واقعی وجود ندارد، نه آزادی مطلق به عنوان فتیش یا بت و حتی نه دموکراسی پرولتری.

دموکراسی برای ضدانقلاب هرگز فتیش نبوده و نخواهد بود. برای بورژوازی و ملاکین، کشیش‌ها، اس.ارها و منشویک‌های همه کشورهای دنیا، دموکراسی تنها وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف طبقاتی‌شان است.

قبل از ۱۹۱۷، آزادی بیان و مطبوعات برای همه شهروندان خواست برنامه‌ای ما بود. در ۱۹۱۷، ما این آزادی‌ها را فتح و آنها را برای تبلیغات و تشکیلات پرولتاریا و همراهانش از جمله روشنفکران و دهقانان به کار

گرفتیم. بعد از سازمان دادن یک نیروی قادر به شکست دادن بورژوازی، ما پرولترها به جنگ رفتیم و پیروز شدیم. برای جلوگیری بورژوازی از به کار بردن آزادی بیان و مطبوعات به منظور راه انداختن جنگ داخلی علیه ما، ما آزادی بیان و مطبوعات را نه تنها برای دشمن طبقاتی انکار کردیم؛ بلکه همچنین همین آزادی بیان و مطبوعات را برای بخشی از پرولتاریا و همراهانش انکار کردیم؛ تا لحظه‌ای که مقاومت بورژوازی در روسیه درهم شکسته شد.

اما ما با حمایت اکثریت کارگران، مقاومت بورژوازی را درهم شکستیم. آیا اکنون ما اجازه داریم بین خودمان، بین پرولتاریا با هم صحبت کنیم؟

آزادی بیان و مطبوعات قبل از ۱۹۱۷، یک چیز است، در ۱۹۱۷ یک چیز دیگر، در ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ باز یک چیز، در ۱۹۲۱ حزب ما نیاز به برخورد دیگری دارد.

اما آیا دشمنان قدرت شوروی می‌توانند این آزادی‌ها را برای سرنگونی مورد استفاده قرار دهند؟

شاید این آزادی‌ها در آلمان، فرانسه، انگلستان و غیره مفید و ضروری باشند، اگر این کشورها در همین مرحلهٔ پروسهٔ انقلابی باشند؛ زیرا یک طبقهٔ بزرگ کارگر دارند و نه دهقانان زیاد. اما اینجا این پرولتاریای کوچک، که از جنگ‌ها و ویرانی‌های اقتصادی جان به‌در برده، گرسنه، سرمازده، زخمی‌شده و رنگ‌پریده و خسته است. آیا کار سختی است که این پرولتاریا را به پرتگاه کشانده، و به مسیر سرنگونی قدرت شوروی هدایت کرد؟ به غیر از پرولتاریا در روسیه یک بخش بزرگ دهقانان فقیر وجود دارد، که به‌سختی زندگی می‌کند. چه تضمینی وجود دارد که آزادی بیان برای شکل دادن به نیروی ضد انقلابی با این دهقانان

به کار گرفته نشود؟ نه. وقتی ما کارگران را کمی سیر کردیم، چیزی به دهقانان دادیم، سپس ما خواهیم دید نه، چنین اتفاقی نخواهد افتاد. این کمابیش دلیل کمونیست‌های راست‌گرا است.

"شما کارگران و دهقانان، آرام باشید. اعتراض نکنید. دلیل نیاورید؛ زیرا ما تعدادی از تیپ آدم‌های شجاع داریم، که آنها نیز خود کارگر و دهقانانی هستند که ما قدرت را به آنان تفویض کرده‌ایم، کسانی که قدرت را به شیوه‌ای به کار می‌گیرند که شما اعتماد نخواهید کرد. شما همه این کارها را بکنید و به‌طور ناگهان به بهشت سوسیالیسم وارد خواهید شد."

صحت کردن بدین شیوه، دلالت بر ایمان به افراد، و قهرمانان دارد، نه به طبقه؛ زیرا این توده خاکستری با ایده‌های متوسط (حداقل رهبران این‌گونه فکر می‌کنند) چیزی بیش از یک ماتریال، با قهرمانان ما، با مقامات کمونیست ما، بهشت کمونیستی ایجاد خواهند کرد. ما به قهرمانان اعتقاد نداریم و از همه پرولتاریا می‌خواهیم که به قهرمانان اعتماد نکنند. آزادی کارگران تنها امر خود کارگران است.

بلی، ما پرولترها، خسته، گرسنه، سرمازده، و از رمق افتاده‌ایم. اما مشکلی را که در مقابل خود داریم، هیچ طبقه و هیچ گروهی از مردم نمی‌توانند آن را برای ما حل کنند. ما باید مشکل خود را خود حل کنیم. اگر شما به ما نشان دهید که مسایل پیش‌روی ما می‌تواند از سوی روشنفکران انجام شود - حتی اگر اینان روشنفکران کمونیست باشند - سپس ما با شما موافقت خواهیم کرد که سرنوشت پرولتاریایی خودمان را به شما تفویض کنیم. اما هیچ‌کس قادر به حل مشکلات ما نیست. به همین دلیل ابداً صحیح نیست که به این بچسبید که پرولتاریا خسته است و نیازی به دانستن و تصمیم‌گیری در مورد هیچ چیز را ندارد.

اگر شرایط در روسیه در سال‌های ۱۹۱۸ تا ۲۰ متفاوت است، طرز برخورد ما نسبت به این مسأله نیز اکنون باید متفاوت باشد. زمانی که شما رفقای کمونیست راست‌گرا می‌خواهید صورت بورژوازی را داغان کنید، این خوب است، اما مشکل اینجاست که شما زمانی که دست خود را به‌روی بورژوازی بلند می‌کنید، این ما پرولترها هستیم که دنده‌هایمان خرد شده و دهانمان خونین می‌شود.

در روسیه، طبقه کارگر کمونیست وجود ندارد. اینجا به‌طور ساده یک طبقه کارگری وجود دارد که در آن ما می‌توانیم بلشویک‌ها، آنارشویست‌ها، اس.ا.رها و سایرین را پیدا کنیم (کسانی که به این احزاب تعلق ندارند، اما در جهت آنها هستند). چگونه کسی به آن تعلق می‌یابد؟ با "کادت"‌های بورژوا، (دموکرات‌های پارلمانی)، پروفسورها، وکلا، دکترها، راه مذاکره نداریم. برای آنها یک نسخه وجود دارد. اما در مورد طبقه کارگر کاملاً فرق می‌کند. ما نباید آن (طبقه کارگر) را بترسانیم، بلکه باید بروی (طبقه کارگر) اثر گذاشته و به‌لحاظ فکری راهنمایی کنیم. برای وی نه خشونت، بلکه روشنگری خط حرکتان و قوانین‌مان لازم است.

بلی، قانون قانون است، اما نه برای همه. در آخرین کنفرانس حزبی، در بحث مبارزه علیه ایدئولوژی بورژوایی مشخص شد که در مسکو و پتروگراد ۱۸۰ چاپخانه بورژوازی وجود دارد و بنا به اعلانات زینوویف تصمیم گرفته شد که برای مبارزه با آن نباید از اقدامات سرکوبگرانه استفاده شود؛ بلکه این کار باید ۹۰٪ از طریق نفوذ ایدئولوژیک علنی‌مان انجام گیرد. اما آنها چگونه می‌خواهند روی ما "اثر" بگذارند؟ اگر ما به‌اندازه یک‌دهم آزادی‌هایی که بورژواها از آن بهره‌مندند بهره می‌بردیم،

آن وقت زینوویف می‌دانست که چگونه روی بعضی از ماها اثر بگذارد.*

* مسأله آزادی به‌طور عموم و مسأله آزادی مطبوعات به‌طور ویژه‌ای یکی از مهم‌ترین مسایل طرح‌شده در آن دوران از سوی کارگران رادیکال و جدی در داخل و خارج حزب بلشویک بود. کارگران رادیکال و جدی در آن دوره به‌درستی بدین نتیجه رسیده بودند که بدون آزادی کارگران، آزادی در نظام سرمایه‌بی‌معنی و پوچ است. آنها برخلاف طبقات استثمارگر، آزادی را نه تنها برای خود بلکه برای کل جامعه می‌خواستند. این دسته از کارگران به درک این مسأله رسیده بودند که از خودبیگانگی جامعه از خودبیگانگی کارگران (کار بیگانه‌شده) نشأت می‌گیرد. آنها درک می‌کردند که آزادنبودن کارگران عملاً در بند بودن همه می‌باشد. طرح همین مسأله همه رهبران بلشویک‌ها و به‌ویژه لنین را به وحشت می‌انداخت به‌طوری‌که مجبور شد در مقابل چنین خواستی از سوی میاسنیکوف و میاسنیکوف‌ها سه مقاله در این زمینه بنویسد. ما در مقاله اپوزیسیون بلشویکی نامه‌های لنین را در این زمینه ترجمه کرده و ضمیمه این مقاله کرده‌ایم. این مسأله همین‌طور که مانیفست گروه کارگران نشان می‌دهد یکی از محورهای حاد اختلاف بین کارگران رادیکال و جدی با حزب بلشویک بود. خواست آزادی بیان برای کارگران و همه یکی از بندهای اصلی شوراهای کارگران را در کمون کرونشتات تشکیل می‌داد. آزادی بیان و تشکیل شوراهای آزاد بدون دخالت حزب بلشویک در جریان قیام کرونشتات به‌قدری بلشویک‌ها را به وحشت انداخت که آنان کنگره دهم را با عجله و در فضای بسیار متشنجی به پایان رساندند. در این کنگره علیرغم مخالفت شدید اپوزیسیون کارگری علیه حزب و کنارزدن سازمان‌های کارگری، همه گرایش‌های درون حزب علیه کرونشتات بسیج شدند. کرونشتاتی‌ها در آن زمان اعلام کردند: "ما برای قدرت واقعی طبقه کارگر می‌جنگیم، در صورتی که تروتسکی خونخوار و زینوویف شکمباره و باند هوادارانش برای قدرت حزب می‌جنگند...". "کرونشتات برای اولین بار پرچم انقلاب سوّم زحمتکشانش را بلند کرده است... حکومت مطلقه سقوط کرده است. قانونگذاران به جهنم درک شده‌اند. اکنون رژیم کمیساریایی در حال فرو ریختن است..."

تروتسکی در این کنگره صریحاً اعلام نمود: "آنها با شعار خطرناکی ظاهر شده‌اند. آنها از اصول دموکراسی یک فتیش ساخته‌اند. آنها حق انتخاب نمایندگان از سوی ←

رفقای کارگر چه فکر می کنید؟ ابدأً بد نیست. آیا این طور نیست؟ بنابراین، از ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۷ یک تاکتیک وجود داشت. در ۱۹۱۷ قبل از اکتبر تاکتیک دیگری، از اکتبر ۱۹۱۷ تا اواخر ۱۹۲۰ تاکتیک سوّمی و از ابتدای ۱۹۲۱ تاکتیک چهارمی. {...}

→ کارگران را بالاتر از حزب قرار داده اند. گویی حزب حق ندارد که دیکتاتوری خود را حتی اگر آن دیکتاتوری موقتاً با شرایط دموکراسی کارگران تصادم پیدا کند به آنها به زور بقبولاند؛ حق مادرزادی تاریخی انقلابی حزب را. حزب مجبور است دیکتاتوری خود را بدون توجه به نوسانات موقتی حتی در طبقه کارگر حفظ کند... حزب دیکتاتوری خود را در هر لحظه بر اصول فرمال دموکراسی کارگران بنا نمی کند..."

ما به خاطر طولانی نشدن زیرنویس، یک بار دیگر نامه لنین را به میاسنیکوف کارگر فلزکار و رهبر منطقه اورال، در انتهای کتاب خواهیم آورد. (پویندگان...)

مسأله ملی

دستیابی به تاکتیک جبهه متحد به طور ویژه به دلیل تنوع فرهنگی و ملل مختلف در جماهیر شوروی مشکل بود. نفوذ مهلک گروه رهبری کننده حزب کمونیست روسیه (بلشویک) خصوصاً در سطح مسأله ملی خود را آشکار ساخت: محرومیت های بی پایان ("تقسیم سیستماتیک حزب کارگران")، انتصابات که گاهاً خصلت استبدادی داشت (آدم های منفوری که از اعتماد رفقای محلی برخوردار نبودند) فرمان های صادر شده به جمهوری ها (به مردمی که دهه ها و قرن ها بی وقفه تحت یوغ رومانوف ها زندگی کرده بودند، شخصیت بخشیدن به غلبه ملت بزرگ روس)، تقویت مجدد گرایشات شووینیستی در درون طبقه کارگر، حتی نفوذ آن در درون سازمان های حزب کمونیست.

در این جمهوری ها انقلاب روسیه بدون شک از سوی پرولتاریای محلی و با حمایت فعال دهقانان انجام گرفت. و اگر تا حدودی حزب کمونیست ملی کار مهمی و ضروری را از پیش برد، این امر ابتدائاً از طریق حمایت سازمان های محلی پرولتاریا علیه بورژوازی و حامیان محلی آن ها پیش رفت. اما به محض اینکه انقلاب عملی شد، رویه حزب، گروه رهبری کننده حزب کمونیست روسیه به طرف بی اعتنائی به درخواست های محلی کشیده شده، تجربه محلی را مورد غفلت قرار داده و کنترل کنندگان متعددی را بر احزاب کمونیست محلی تحمیل نمود،

اغلب از ملیت‌های دیگر، که گرایش‌ات شوونیستی را برانگیخت و این تلقی را بین توده‌های کارگر به وجود آورد که این مناطق به یک رژیم اشغالگر تسلیم می‌شوند* به رسمیت‌شناسی اصول دموکراسی پرولتری، با نهاد سازمان‌ها و حزب محلی، ریشهٔ تفاوت‌های بین کارگران و دهقانان همهٔ ملیت‌ها را از بین خواهد برد.

برای اجرای این "جبههٔ متحد" در جمهوری‌ها - که انقلاب اجتماعی

* بلشویک‌ها از همان ابتدا به کمونیست‌های ملل مختلف در درون جمهوری شوروی اعتماد نداشتند. آنان بدون توجه به ویژگی‌های محلی ابتکارات کمونیست‌ها و به‌ویژه کارگران را در مناطق مختلف نادیده گرفته و تلاش کردند قدرت در مرکز یعنی مسکو متمرکز گردد. دلیل این امر را باید در تمرکز سرمایه‌ها بعد از قیام اکتبر و قبضه کردن قدرت اقتصادی و سیاسی توسط حزب بلشویک دید. بنا به تجارب تاریخی تمرکز سرمایه‌ها همیشه نیاز به دولت‌های مقتدر داشته است. آتانورک در ترکیه و رضاشاه و به دنبال آن محمدرضا شاه بعد از فرم ارضی، نمونه‌های کوچک این تجربه هستند. بعد از جنگ جهانی اول و دوم می‌توان به هیتلر و موسولینی و فرانکو و چرچیل و آیزنهاور و روزولت در اروپا و آمریکا اشاره نمود. بلشویک‌ها درست مانند دوران تزار اغلب مقامات حزبی را در مناطق مختلف مستقیماً از مسکو منصوب می‌کردند. در این مناطق حتی قدرت و نفوذ رئیس چکا (سازمان امنیت شوروی) بالاتر از رهبر حزب کمونیست این مناطق بود. بر خوردهای تحقیرآمیز و از موضع بالای این مقامات انتصابی در دامن زدن به اختلافات ملی نقش بسیار منفی در روابط کارگران مناطق مختلف نسبت به بلشویک‌ها و حتی کارگران روسیه به‌جامی گذاشت تا جایی که همین اختلافات و تبعیضات در فروپاشی رژیم شوروی نقش مهمی ایفا کرد. همین موضع آمرانه را بلشویک‌ها نسبت به سایر احزاب و رهبران آن در سطح جهانی اعمال می‌کردند. برای مثال اگر حزبی و یا عضوی از کمیتهٔ مرکزی آن بنا به ویژگی کشور محل فعالیت خود تصمیمی غیر از برنامهٔ دیکته‌شدهٔ مسکو اتخاذ می‌کرد، به اشکال مختلف و با برچسب‌هایی نظیر عامل بورژوازی و امپریالیسم، پس از تخریب شخصیت، از حزب اخراج می‌شد و افراد ضعیف‌النفس و گوش‌به‌فرمان جای آنها را پر می‌کردند... (پویندگان...)

را به انجام رسانده‌اند. برای اجرای دموکراسی پرولتری، یعنی نهاد سازمان ملی در درون انترناسیونال با احزاب کمونیست - که با حزب کمونیست روسیه (بلشویک) باید از حق مساوی برخوردار باشند - باید یک بخش ویژه انترناسیونال تشکیل شود. اما از آنجا که همه جمهوری‌های سوسیالیست بعضی وظایف مشترک دارند و حزب کمونیست در مجموع نقش هدایت‌کننده‌ای بازی می‌کند، باید یکی برای بحث و تصمیمات بر سر مشکلات عمومی همه ملت‌های جمهوری‌های سوسیالیستی شوروی، کنفرانس‌های عمومی دوره‌ای حزب را با در نظر گرفتن فعالیت پایدار، برای رهبری احزاب کمونیست شوروی فراخوان دهد. چنین ساختمان سازمانی احزاب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی، بدون شک بی‌اعتمادی در درون پرولتاریا را ریشه‌کن خواهد ساخت و به علاوه اهمیت زیادی به تبلیغ جنبش کمونیستی در هر کشوری خواهد بخشید.

نپ (سیاست اقتصادی جدید)

نپ نتیجه مستقیم شرایط نیروهای مولده در این کشور است. و واقعاً، فرض کنید که کشور ما با یک جنگل انبوه دودکش کارخانه‌ها پوشانده می‌شد، زمین توسط تراکتور کشت می‌شد نه با گاو آهن، گندم با استفاده از ماشین دروگر برداشت می‌شد نه با داس، گندم با ماشین خرمن کوبی کوبیده می‌شد نه با داس، توسط ماشین بالابرنده بالا برده می‌شد نه با پارو، همه این ماشین‌ها توسط یک تراکتور رانده می‌شد؛ در چنین شرایطی ما به سیاست اقتصادی جدید نیاز داشتیم؟ نه، ابداً.

و اکنون فرض کنید که سال گذشته در آلمان، فرانسه و انگلستان انقلاب اجتماعی روی می‌داد، و اینجا که هنوز چماق و گاو آهن بازنشسته نشده است، ماشین‌های ملکه و حتی عالی‌تر از این جایگزین می‌شد. در حالی که امروز (به‌ویژه گاو آهن) حکمفرماست، و نبود حیوانات انسان را مجبور می‌کند که خود، فرزندان و همسرش را به یوغ ببندد و زمین را شخم بزند. در این صورت، آیا ما به سیاست جدید اقتصادی نیاز داریم؟ آری. و برای چه؟ برای همان چیز، برای حمایت کردن از یک فرهنگ دهقانی با گاو آهن، و جایگزین کردن تراکتور به جای گاو آهن، و بدین ترتیب تغییر پایه مادی اقتصاد خرده‌بورژوازی روستایی به منظور بسط پایه اقتصادی انقلاب اجتماعی.

سرمايه داری با تولیدکنندگان کوچک و ملاکین در کشاورزی و

صنعت در کشورهای پیشرفته چه کرد؟ (در انگلستان، ایالات متحده، آلمان). قدرت پرولتاریایی همین را باید در روسیه انجام دهد.

اما این وظیفه چگونه باید عملی شود؟ با فرمان دادن، فریادزدن: "هی تو، خرده بورژوا، گم شو!"؟ شما می توانید هر قدر دوست دارید قانون درست کنید و فرمان ناپدید شدن عناصر خرده بورژوایی را بدهید، خرده بورژوا هنوز زنده است، و مانند خروس جنگی است. و پرولتاریای خالص بدون دهقان در کشوری نظیر روسیه چه خواهد کرد؟ آنها از گرسنگی کشیدن خواهند مرد. آیا ما می توانیم همه عناصر خرده بورژوایی را در یک کمون جمعی گردآوریم؟ غیرممکن است. بنابراین ما با ساختن قانون با خرده بورژوازی نخواهیم جنگید، بلکه با ارائه نیازهای آن از طریق یک اقتصاد عقلانی، مکانیزه شده و همگون. به وسیله مبارزه آزاد اقتصادها بر مبنای استفاده از ماشین ها و اصلاحات فنی علیه همه شیوه های تولیدی قرون وسطایی، که هنوز در اقتصاد کوچک صنعتی غلبه دارد. ما نمی توانیم با خیش کمونیسم بسازیم.

اما تصوّر این را بکنید که انقلاب اجتماعی در آلمان یا انگلستان رخ دهد. آیا آنجا در هیچ دوره ای از پروسه انقلابی، سیاست جدید اقتصادی ممکن خواهد بود؟

این امر کاملاً به اهمیت و وزن تولید خرده بورژوایی بستگی دارد. اگر نقش آن در حیات کشور ناقابل باشد، ما می توانیم از سیاست اقتصادی جدید معاف شویم و با سرعت بخشیدن به فعالیت قانون گذاری دیکتاتوری پرولتاریا شیوه های جدید کار را مرسوم سازیم.

و جایی که تولید خرده بورژوایی اثر قابل ملاحظه ای بر زندگی اقتصادی کشور اعمال کند، و صنعت شهر و حومه بدون آن قادر نشوند، سیاست اقتصادی جدید اتفاق خواهد افتاد. هرچه صنایع بزرگ به تولید درمقیاس

کوچک وابسته باشد، وزن سیاست اقتصادی جدید وسیعتر و مدت زمان آن توسط سرعت پیشروی فاتحانه صنعت سوسیالیستی ملی تعیین خواهد شد.

در روسیه، سیاست اقتصادی جدید مدت‌های زیادی دوام خواهد آورد؛ نه به خاطر اینکه کسی خواهان آن است، بلکه هیچ‌کس غیر از این نمی‌تواند بکند. تازمانی که صنعت سوسیالیستی ما به تولید خرده‌بورژوازی و مالکیت متکی است، صحبتی از توقف سیاست جدید اقتصادی در میان نخواهد بود.

نپ و حومه شهر

مسأله تغییر سیاست اقتصادی، توقف سیاست اقتصادی جدید بعد از ناپدید شدن غلبه خرده بورژوازی در کشاورزی در دستور کار خواهد بود.

اکنون، استحکام و قدرت انقلاب سوسیالیستی کاملاً به وسیله مبارزه برای صنعتی کردن، مبارزه برای تراکتور برفراز خیش مشروط است. اگر تراکتور خیش را از زمین روسی بگسلد، سوسیالیسم پیروز خواهد شد، اما اگر خیش تراکتور را وادار به فرار کند، سرمایه داری پیروز خواهد شد. سیاست اقتصادی جدید تنها با از بین رفتن خیش ناپدید خواهد شد.

قبل از اینکه آفتاب بالا بیاید، شب‌نم می‌تواند چشمانت را آشفته سازد (این یک ضرب‌المثل روسی است). اما برای چشمان انقلاب سوسیالیستی، برای سالم و تندرست ماندن، ما باید خط مشی درستی را در رابطه با پرولتاریا و دهقان دنبال کنیم.

کشور ما کشوری دهقانی است. ما نباید فراموش کنیم که این جا دهقان قوی ترین است و باید به سوی ما جذب شود. ما نمی‌توانیم دهقان را به ایدئولوژی بورژوایی واگذار کنیم؛ زیرا این کار مرگ روسیه شوروی خواهد بود و برای مدتی طولانی انقلاب جهانی را فلج خواهد

کرد. شکل سازمان دهقانی مسألهٔ مرگ و زندگی برای روسیه و انقلاب جهانی است.

روسیه در حالی به مسیر انقلاب سوسیالیستی وارد شد که ۸۰٪ جمعیت آن هنوز در ملک منحصر به فرد خود زندگی می کردند. ما دهقانان را جلو راندیم تا از سلب مالکیت کنندگان سلب مالکیت کنند، زمین را تصاحب کنند. اما او این سلب مالکیت را مانند کارگران صنعتی درک نکرد. هستی روستایی بودنش آگاهی را تعیین کرد. هر دهقانی، با مایملک فردی خود، رؤیای افزایش آن را کرد. مالکیت زمین مانند بنگاه‌های صنعتی در شهر سازمان داخلی ندارد، و به همین خاطر ضروری بود "زمین اجتماعی" شود هر چند این یک قهقرا و تقلیل نیروهای مولد، یک قدم به عقب بود. با سلب مالکیت کم و بیش سلب مالکیت-کنندگان، ما نتوانستیم فوراً به تغییر شیوهٔ تولید با نیروهای تولیدی موجود و دهقان با مالکیت فردی خود فکر کنیم، ما نباید فراموش کنیم که شکل اقتصاد کاملاً از طریق درجهٔ توسعهٔ نیروهای مولد تعیین می‌شود، و خیش چوبی ما به هیچ وجه نمی‌تواند شیوهٔ تولید سوسیالیستی ما را هموار سازد.

دلیلی وجود ندارد باور کنیم که ما می‌توانیم یک مالک را با تبلیغات کمونیستی مان تحت تأثیر قرار دهیم و او خود را در کمون یا کلکتیو در خانهٔ خود حس کند.

برای سه سال، پرولتاریا و بورژوازی برای جذب دهقان جنگیدند. هرکس در رابطه با دهقان دست بالا پیدا کرد جنگ را برد. ما پیروز شدیم زیرا ما قوی‌ترین و قدرتمندترین بودیم. ما باید آن قدرت را استحکام بخشیم، اما در همان حال یک چیز را تشخیص دهیم: قدرت ما با کمیت

و کیفیت سخنرانی و روده‌درازیمان تحکیم نخواهد یافت؛ بلکه با رشد نیروهای مولده، با پیروزی ماشین بوجاری* بر بیل، علف‌چین ماشینی بر داس، محصول جمع‌کن کمباین بر داس و دهره**، تراکتور بر خیش. بدین طریق اقتصاد سوسیالیستی بر تولید خرده‌بورژوازی و مالکیت پیروز خواهد شد.

چه کسی می‌تواند ثابت کند که دهقان مخالف علف‌جمع‌کن، ماشین بوجاری، ماشین درو، علف‌تاکن و تراکتورها است؟ هیچ‌کس. هیچ‌کس نمی‌تواند ثابت کند که دهقان شکل اقتصادی سوسیالیستی را هرگز قبول نخواهد کرد، اما ما این را می‌دانیم که او روی تراکتور سوار خواهد شد و خودش را به خیش نخواهد بست.

پلخانوف از یک قبیله بومی آفریقایی صحبت می‌کند، که مخالف اروپائیان بودند. هر چیزی که آنها انجام می‌دادند به نظرشان زشت و ناپسند می‌آمد. تقلید رفتار اروپائیان، عرف و عادت و شیوه کارشان به‌عنوان گناه کبیره محسوب می‌شد. اما همان مردم بومی، که تبر سنگی به‌کار می‌بردند، با دیدن تبرهای فولادی اروپائیان، به‌زودی شروع به فراهم کردن آن نمودند، علیرغم اینکه ورد می‌خواندند و مخفی می‌شدند.

مطمئناً برای دهقان، طعم کمون و همه آنچه که کمونیست‌ها انجام می‌دهند ناپسند است. اما ما باید او را مجبور کنیم که تراکتور را جانشین خیش سازد، درست مانند آن بومیان که تبر فولادی را جانشین سنگ کردند. برای ما این کار از آنچه که اروپائیان در آفریقا کردند آسان‌تر

* پاک‌کننده غلات از خار و خاشاک و سنگ‌ریزه. (پویندگان...)

** نوعی حربه دسته‌دار شبیه به ساطور. به‌معنی داس و شمشیر. (پویندگان...)

است.*

اگر ما بخواهیم نفوذ پرولتاریا را در محیط دهقان توسعه دهیم، نباید به زارع اغلب اوقات یادآوری کنیم که این طبقه کارگر است که به وی زمین داده، زیرا او ممکن است جواب دهد: "متشکرم، انسان خوب من، و حالا، اینجا چه می‌کنی؟ برای جمع‌آوری مالیات جنسی؟ این مالیات! تو آن را خواهی داشت، اما نگو دیروز کارهای خوبی در حق من

* بنا به ترکیب اجتماعی اقتصادی جامعه روسیه، وظیفه اقتصادی انقلاب روسیه الغای فئودالیسم دهقانی پوسیده و آزادسازی سرف‌ها بود تا بدین طریق کشاورزی را صنعتی کرده و آن را به سطح تولید کالایی برساند، تا بدین وسیله افرادی به‌عنوان طبقه کارگر آزاد واقعی به‌وجود بیاید. و این چیزی جز آزادکردن جامعه از زنجیرهای فئودالی نمی‌توانست باشد و این امر نمی‌توانست به چیزی جز اقتصاد بورژوازی منجر نشود. این را هم کارگران و هم بلشویک‌ها درک کرده بودند و به همین خاطر آن را انقلاب بورژوا دموکراتیک می‌نامیدند. این شرایط اجتماعی اقتصادی، وجود مواضع و گرایش‌های سیاسی خود را الزامی می‌کرد و وظیفه این گرایش‌ها در عمل یورش به نهادهای ویژه کارگران به‌طور اخص و دیگر اقشار زحمتکش به‌طور اعم بود. این گرایش و سرشت انقلاب بورژوازی برنامه نپ را برای صنعتی‌سازی روسیه پیش‌کشید. شروع برنامه نپ امر سرکوب کارگران را تسریع کرد و میخ خود را به تابوت انقلاب کوبید. در حالی که با نگاه مارکس، کارگران علی‌رغم جامعه فئودالی، مهر خود را بر انقلاب زده بودند. مارکس می‌گوید: "دگرگونی انسان‌ها در مقیاس توده‌ای ضروری است؛ دگرگونی که فقط می‌تواند در یک جنبش عملی یک انقلاب به‌وقوع بپیوندد. این انقلاب لازم است لذا نه تنها به‌علت اینکه طبقه حاکمه نمی‌تواند به هیچ طریق دیگری سرنگون شود بلکه همچنین به‌علتی که طبقه‌ای که سرنگون می‌کند در یک انقلاب می‌تواند موفق به خلاصی خود از تمام منجلا ب اعصار گردد و در پی افکندن یک جامعه نوین غالب شود." اینجا تکیه بر نیروی خلاق توده‌های کارگر برای رفع نیازهای خود و جامعه است. این امر با فرمان، وضع قوانین و برنامه‌های دیکته‌شده از سوی "رهبران حزبی" و با دیسیپلین ناشی از سلسله مراتب به‌هیچ‌وجه امکان‌پذیر نیست. (پویندگان...)

انجام دادی، بگو امروز چه چیزهای خوبی می توانی انجام دهی. در غیر این صورت، سرهنگ من، فلان فلان جایت!"

همه احزاب ضدانقلابی، از منشویک ها تا اس.ارها و سلطنت طلب ها، تئوری های کاذب علمی شان را بر اساس آمدن ناگزیر بهشت بورژوازی؛ تزهایی که سرمایه داری روسیه هنوز از همه ظرفیت های خود خالی نشده است، که ظرفیت توسعه و موفقیت هنوز باقی است، که به کارگیری شیوه های صنعتی کار شامل کشاورزی نیز خواهد شد، بنا نموده اند. آنها به این خاطر به این نتیجه رسیدند که اگر بلشویک ها کودتا کردند، اگر بدون منتظر ماندن شرایط مادی ضروری، قدرت را برای ساختن سوسیالیسم به دست گرفتند، آنها یا باید خود را به دموکراسی بورژوازی حقیقی تغییر دهند، یا نیروهایی که در درون توسعه می یابند، به لحاظ سیاسی منفجر شده، مقاومت کمونیست ها در مقابل قوانین اقتصاد سرنگون شده و به جای آنان مارتوف، چرنوف، میلیوکوف خواهند نشست، که رژیمشان به توسعه نیروهای مولد کشور آزادی حکمفرمایی خواهند داد.

البته، همه می دانند که روسیه یک کشور عقب مانده تر از انگلستان، ایالات متحده، آلمان و فرانسه و غیره است. اما هر کس باید بداند: اگر پرولتاریا در این کشور به اندازه ای قوی بود که قدرت را بگیرد، از سلب کنندگان سلب مالکیت کند، مقاومت لجوجانه سرکوب کنندگان را که توسط بورژوازی سراسر دنیا حمایت می شد از سر راه بردارد؛ پس این پرولتاریا به طور حتم به اندازه کافی قوی است تا طرح کشاورزی سرمایه دارانه آشفته را با یک نقشه نامتناقض و مکانیزه نقشه مند به نفع صنعت و قدرت پرولتری - که با اشتیاق آگاهانه دهقانان، که شاهد سهولت کارشان شده اند - از جا بکند.

چه کسی می گوید این کار آسانی است؟ هیچ کس. خصوصاً با راه انداختن

جنگ داخلی توسط اس.ارها، منشویک‌ها، بورژوازی و ملاکین. این کار سختی است، اما این کار عملی خواهد شد، حتی اگر منشویک‌ها و اس.ارها با کادتها و سلطنت‌طلب‌ها متحد شوند و خود را برای بازگشت بورژوازی به آب و آتش بزنند.

ما باید این سؤال را در یک مقام عملی طرح کنیم. زمانی نه چندان دور، رفیق لنین نامه‌ای به رفقای مهاجر در آمریکا نوشت و از آنها به خاطر کمک فنی‌یی که به ما در سازمان دادن مدل سوخوزها و کلخوزها به وسیله استفاده از تراکتورها برای شخم‌زدن و برداشت فرستاده بودند، تشکر کرد. و پروا/ گزارشی از کار چنین کمونی را در پرم انتشار داد.

مثل هر کمونیست دیگری، ما خوشحال شدیم که پرولتاریای آمریکا جایی که ما به شدت به آن نیاز داریم، به کمک ما آمده است. اما توجه ما به طور غیرعامدانه به یک قسمت این گزارش جلب شد که می‌گفت این تراکتورها برای مدتی بدون استفاده بودند زیرا: (۱) گازوئیل ناخالص بوده (۲) آنها مجبور بودند آن را از راه بسیار دور، با تأخیر وارد کنند (۳) رانندگان در روستا وقت زیادی را صرف فراگیری به کار بردن آن کرده‌اند، (۴) جاده‌ها و خصوصاً پل‌ها برای تراکتورها مناسب نبوده‌اند.

اگر مکانیزه کردن کشاورزی سرنوشت انقلاب ما را تعیین می‌کند و موضوع نگرانی برای پرولتاریای جهان است، آن کار باید بر اساسی استوارتر توسعه یابد. بدون انکار چنین کمک بزرگی (که رفقای خارجی ما اهدا کرده‌اند) یا کم کردن اهمیت آن، ما باید درباره نتایج آن فکر کنیم.

اولاً ما نیاز داریم به این توجه کنیم که این تراکتورها در کارخانه‌های ما تولید نشده‌اند. شاید آنها نباید در روسیه تولید شوند، اما اگر این کمک وسعت گیرد، کشاورزی ما به صنعت ایالات متحده پیوسته خواهد شد.

اکنون ما باید بپرسیم چه نوع تراکتوری، چه موتوری به آب و هوای روسی کاربست پذیر است. (۱) آن تراکتور باید به جای گازوئیل کم کیفیت غیرقابل اتکا به عنوان سوخت از نفت سیاه استفاده کند. (۲) استفاده از آن باید آسان باشد تا جایی که نه تنها رانندگان حرفه‌ای که طرز رانندگی آن را بدانند؛ بلکه ما بتوانیم به راحتی رانندگان مورد نیاز را آموزش دهیم. (۳) شما باید تراکتورهایی با قدرت‌های متفاوت داشته باشید ۲۵، ۳۰، ۴۰، ۱۰۰، ۸۰، ۶۰ اسب، این بستگی به نوع خاک، شخم‌زدن زمین بکر یا زمین زیر کشاورزی دارد. (۴) آن تراکتور باید ماشینی جامع برای شخم‌زدن، خرمن‌کوبیدن، علف‌چین و حمل و نقل گندم باشد. (۵) آن باید در کارخانه‌های روسیه تولید شود و برای جستجوی قطعاتش نباید به خارج رفت، در غیر این صورت به جای اتحاد شهر و حومه یک اتحاد بین حومه و سوداگران خارجی به وجود خواهد آمد. (۶) آن باید از سوخت محلی استفاده کند.

بعد از وحشت‌های جنگ و قحطی، کشور ما در کشاورزی به ماشین نوید می‌دهد که این یک پیروزی بزرگ و قریب‌الوقوع تر از هر جای دیگر دنیا خواهد بود. در حال حاضر، حتی یک خیش چوبی ساده، به عنوان وسیله اصلی در حومه ما وجود ندارد، و جایی که وجود دارد، حیوانی برای یوغ کردن وجود ندارد. ماشین‌ها چیزهایی می‌توانند انجام دهند که تصورشان ناممکن است.

کارشناسان ما بر این باورند که تقلید کورکورانه از ایالات متحده برای اقتصاد ما زیان‌بار خواهد بود. آنها همچنین فکر می‌کنند که علیرغم همه چیز، تولید کلان موتورهای ضروری برای کشاورزی ما با ابزار فنی خودمان امکان‌پذیر است. حل این کار از آنجاکه صنعت فولاد ما همیشه از نبود سفارشات شکایت می‌کند آسان تر است. کارخانه‌های ما با نصف

ظرفیت خود کار می کنند، و بنابراین قبل از اینکه خسارت وارد شود، سفارشات خود را به آنها بدهید.

تولید کلان یک ماشین ساده جامع کشاورزی، که میکانیک های آموزش دیده بتوانند به سرعت آن را برانند، که بتواند به جای گازوئیل کم کیفیت غیر قابل اتکا از روغن استفاده کند، در همه مناطق روسیه جایی که حمل روغن یا توسط قطار یا به وسیله قایق آسان است، باید سازمان داده شود. کسی ممکن است در جنوب روسیه، اوکراین، روسیه مرکزی، ولگا و مناطق کاما از روغن موتور استفاده کند. این در سیبری کار نخواهد کرد؛ زیرا حمل روغن خیلی گران خواهد بود. بخش اعظم سیبری مشکلی برای صنعت ماست. اما در سیبری نوع دیگری سوخت وجود دارد، به انضمام چوب. به همین خاطر موتورهای بخاری می تواند جای مهمی را اشغال کند. اگر بتوانیم مشکل تقطیر چوب را حل کنیم، در سیبری شیره چوب بکشیم، ما خواهیم توانست از موتور چوبی استفاده کنیم، که هر دوی این ماشین ها با صرفه ترین خواهند بود. متخصصین فنی بر اساس نتایج عملی تصمیم خواهند گرفت.

روز ۱۰ نوامبر ۱۹۲۰، پر/ود/ تحت عنوان "سرمايه گذاري عظيم" گزارش اخبار تأسيس "جامعه کمک بين المللي برای تجديد حيات صنعت و کشاورزي در اورال" را داد. بعضی از اتحادیه شرکت های دولتی و "کمک بين المللي کارگران" این جامعه را کنترل می کنند، که از قبل دو میلیون روبل طلا به آن اختصاص داده و با شرکت آمریکایی "کیث" برای تعداد زیادی از تراکتورها وارد معامله شده، معامله ای که به طور آشکارا سودمند و با صرفه است. مشارکت سرمایه خارجی ضروری است، اما در چه قلمروی؟ اینجا، ما می خواهیم سؤال زیر را با همه در میان بگذاریم: اگر "کمک بين المللي کارگران" می تواند به ما کمک کند،

ممنون از ارتباطش با شرکت "کیث"، چرا نمی‌تواند با شرکت دیگری در بین خودمان، در روسیه، تولید ماشین‌های ضروری برای کشاورزی را سازمان دهد؟ آیا ضروری است طلایمان را به شرکت "کیث" بدهیم و سرنوشت اقتصاد کشورمان را به آن گره بزنیم؟

در یک کتاب فنی، ما خواندیم که برای استیلا بر مناطق کشاورزی در کشورهای اشغال‌شده به خاطر تحت نفوذ در آوردن اقتصادی خود، شرکت‌های آلمانی با تراکتور آمدند و زمین‌ها را شخم زدند و سپس تراکتورها را به کشاورزان به یک سنت فروختند. بدون ذکر این امر این شرکت‌ها بعد قیمت بالایی خواستند، اما تراکتورها از قبل فروخته شده بودند. این یک پیروزی بدون از دست دادن یک قطره خون بود.

علاقه‌مندی شرکت کیث برای کمک به ما و دادن اعتبار به ما شبیه این است و ما باید خیلی محتاط باشیم.

در حالی که به‌طور نسبی تهیه تراکتورهای متناسب با شرایط روسیه از سوی شرکت کیث نامحتمل است، حتی تراکتورهای کمتر متناسب با شرایط روسیه با توجه به شرایط رقت‌بار کشاورزی ما متضمن موفقیت خواهد بود؛ زیرا هر چیزی در چنین شرایطی موفق خواهد بود. اگر تولید موتورهای متناسب با شرایط روسیه به هر حال امکان‌پذیر است، چرا ما به شرکت کیث نیاز داریم؟ زیرا تا آنجا که ما می‌دانیم، این قطعی نیست که ما نتوانیم تولید ماشین‌های ضروری را خودمان سازمان دهیم.

اگر نظرات و محاسبات مهندسیین پتروگرا در دست باشد، دو میلیون روبل طلای اعطایی این جامعه، یک سرمایه‌گذاری محکم‌تر برای بهبود اقتصادی اورال بهتر از کمک شرکت کیث خواهد بود.

در هر صورت، ما باید این مسأله را به‌طور جدی مورد بحث قرار دهیم، زیرا این مسأله از اهمیت برخوردار است، اهمیتی نه تنها اقتصادی

بلکه سیاسی، نه تنها برای انقلاب روسیه بلکه برای انقلاب جهانی. و ما نمی‌توانیم آن را با یک ضربت حل کنیم. ما نیاز به این داریم که بدانیم ما با این طلا چه می‌توانیم بکنیم، و فکر کنیم: اگر مردم و مقامات صالح تصمیم بگیرند که حتی ارزش امتحان کردنش را ندارد و بهتر است از خارج این کار را بکنیم، اشکالی ندارد.

ما از ارتکاب اشتباه می‌ترسیم: ابتدا ما طلا را به آقای کیث بدهیم، سپس عدم توافقمان را علنی کنیم، و در همان حال به خود ببالیم که ما از اعتراف به اشتباهاتمان نمی‌ترسیم.

اگر ما کشاورزی را در روسیه با تولید ماشین‌های ضروری در کارخانه‌های خودمان به جای خرید آن از شرکت خارجی کیث مکانیزه کنیم، شهر و حومه به‌طور ماندگار با رشد نیروهای مولده به هم پیوند خورده، به همدیگر نزدیک خواهند شد. ما سپس نیاز به این داریم که این مصالحهٔ ایدئولوژیک را با سازمان دادن "اتحادیه‌های نوع بخصوصی" (بعد از برنامهٔ حزب کمونیست روسیه) محکم کنیم. این‌ها شرایط جدایی‌ناپذیری برای از میان بردن روابط سرمایه‌دارانه به‌شکل صلح‌آمیز، بسط پایهٔ انقلاب سوسیالیستی به کمک سیاست جدید اقتصادی است.

انقلاب سوسیالیستی ما تولید خرده‌بورژوازی و مالکیت را با اعلام سوسیالیسم، شهرسازی، ملی کردن از بین نخواهد برد، بلکه با یک مبارزهٔ آگاهانه و ثابت قدم با شیوه‌های جدید به‌ضرر شیوه‌های قدیمی و زیان‌آور، با معرفی سوسیالیسم پیشرو پیش خواهد برد. این دقیقاً اساس پرش از ضرورت سرمایه‌داری به آزادی سوسیالیستی است.

به‌زبانی ساده، اقتصاد جدید و خط مشی سیاسی جدید این است. و بدون توجه به گفتهٔ آدم‌های "همه‌چیزدان"، این سیاست اولاً در درجهٔ اول به دست طبقهٔ کارگر فعال و در مرحلهٔ دوم دهقانان (ونه

مقامات کمونیست، حتی بهترین و روشن‌ترین آنها) می‌تواند عملی شود. سیاست جدید اقتصادی، که از سوی شرایط نیروهای تولیدی کشور ما مقدر گردید، خطراتی را در درون خود برای پرولتاریا استتار می‌کند. ما باید نه تنها نشان دهیم که انقلاب به یک آزمایش عملی در سطح اقتصادی تکیه می‌کند؛ بلکه باید نشان دهیم که اشکال سوسیالیستی اقتصاد در حقیقت بهتر از اشکال سرمایه‌داری هستند، اما مهمتر از هر چیزی ما باید همچنین بر موضع سوسیالیستی مان بدون ایجاد یک کاست الیگارشی که اقتصاد و قدرت سیاسی را به خاطر ترس از کلّ طبقه کارگر قبضه کرده است، اکیداً تأکید کنیم. برای جلوگیری از خطر تبدیل سیاست جدید اقتصادی به سیاست جدید استثمار پرولتاریا، ضروری است که پرولتاریا برای تکمیل وظایف بزرگ پیشروی خود با به رسمیت شناختن اصول دموکراسی پرولتری به‌طور استوار اِزار دفاع از پیروزی‌های انقلاب اکتبر را علیه خطراتی که از هر جانب به وی رومی‌آورد، فراهم سازد. رژیم داخلی حزب و رابطه حزب با پرولتاریا به این معنی باید به‌طور اساسی تغییر یابد.

بزرگترین مخاطره‌ای که با سیاست جدید اقتصادی ارتباط دارد، در این حقیقت نهفته است که شرایط زندگی بخش وسیعی از کادرهای رهبری به سرعت شروع به تغییر کرده است. زمانی که چنین شرایطی به نقطه‌ای می‌رسد که اعضای اجرایی بعضی از شرکت‌ها، برای مثال شرکت شکر، ماهانه حقوق ۲۰۰ طلا روبلی دریافت می‌کند، یک آپارتمان رایگان یا نسبتاً گران به دست می‌آورد، ماشینی برای مسافرتش گیر می‌آورد و امکانات برای ضروریات زندگی را به قیمت پایین به دست می‌آورد، در حالی که کارگران، حتی کارگران کمونیست برطبق قرار دولتی جیره‌های غذایی نسبتاً کم فقط ۴ تا ۵ روبل به‌طور متوسط در ماه دریافت می‌کنند

(و از این، آنها باید همچنین کرایه خانه و هزینه برق بپردازند)، کاملاً روشن است که اکنون یک تفاوت عمیق در شیوه زندگی یکی با دیگری وجود دارد. اگر این کیفیت چیزها خیلی سریع عوض نشود، اما نفوذش را ۱۰ یا ۲۰ سال به کار گیرد، پس از این، شرایط اقتصادی این یکی و آن دیگری آگاهیش را تعیین و آنها از دو اردوی متخاصم با هم تصادم پیدا خواهند کرد. ما باید این را درک کنیم که حتی اگر پست‌های رهبری با افرادی با منشأ اجتماعی خیلی پایین اشغال شود و غالباً این پست‌ها تجدید شوند، آنها مناصبی را اشغال می‌کنند که به هیچ وجه پرولتری نیست. آنها یک لایه قلیل اجتماعی را تشکیل می‌دهند. آنها تحت تأثیر شرایط اقتصادی‌شان، خود را فقط برای بعضی از مشاغل لایق می‌دانند؛ فقط مشاغلی برای تغییر شکل اقتصاد کشور، ارضای مطالبات دیکتاتوری پرولتاریا، ارضای نمایندگان شوراهای کارخانه، ارضای نمایندگان کارگران به کمک اوراد. "پروردگارا ما را از وسوسه شیطان دور بدار و از شر نجات بده." (دعای هفتم در انجیل)

در حقیقت، آنها (بلشویک‌ها) این درخواست‌ها را بیان نفوذ عناصر خرده بورژوازی، نیروهای ضدانقلابی به حساب می‌آورند. بنابراین، اینجا، بدون شک، خطری پیروزی‌های پرولتاریا را تهدید می‌کند و این خطر از طرفی می‌آید که کمتر انتظار آن می‌رود. برای ما خطر این است که قدرت پرولتاریایی با هژمونی یک گروه قدرتمند - که تصمیم دارند قدرت سیاسی و اقتصادی را در دستان خود بگیرند - به طور طبیعی به بهانه بهترین مقاصد "به نام منافع پرولتاریا، انقلاب جهانی و سایر ایده‌های والا فاسد شود". بلی، خطر یک انحطاط الیگارشیک واقعاً وجود دارد.

اما در کشورهایی که تولید خرده بورژوازی نفوذ تعیین‌کننده‌ای دارد، جایی که سیاست اقتصادی به تسریع و تقویت دیدگاه‌های فردگرایانه

مالکین خرده بورژوا کمک می کند، ما باید یک فشار دائمی بر بنیادهای عنصر خرده بورژوایی اعمال کنیم. و این کار را چه کسی انجام خواهد داد؟ آیا این همان مقامات خواهند بود، این ناجیان انسانیت محنت زده؟ حتی اگر آنها همه عقل سلیمان را داشته باشند - یا لنین - باز قادر به این کار نخواهند بود. تنها طبقه کارگر قادر به انجام این کار است، که با حزبی هدایت می شود که زندگی می کند زندگی اش را، رنج می کشد رنجش را، بیماریش را، حزبی که از شرکت فعال پرولتاریا در زندگی کشور نمی هراسد.

گفتن افسانه و دروغ به پرولتاریا به منظور آرامش دادن وجدانش زیان آور و ضدانقلابی است. اما به ما چه گفته شد؟ "ساکت بمان، هر وقت دعوت شدی در تظاهرات شرکت کن، انترناسیونال بخوان هر وقت ضروری بود، بقیه بدون تو به وسیله پسران شجاع، تقریباً کارگرانی مثل تو، اما کسانی که از تو زرنگ ترند و همه چیز را درباره کمونیسم می دانند انجام داده خواهد شد، بنابراین ساکت بمان و به زودی وارد قلمرو کمونیسم خواهی شد." به ما گفته شد این سوسیالیسم انقلابی خالص و ساده است. این آنها هستند که از این ایده دفاع می کنند که افراد زیرک، مشحون از پویایی و مسلح به استعدادهای متعدد، از همه طبقات جامعه (به نظر چنین می آید) می توانند این توده خاکستری (طبقه کارگر) را به یک جامعه و مدینه فاضله کامل هدایت کنند؛ جایی که در آن نه امراض، نه تنبیهی خواهد بود و نه آه کشیدنی؛ بلکه زندگی جاودان. این دقیقاً روش اس. ا. رهای "پدران مقدس" است.

ما باید روش موجود را با روش جدیدی بر اساس فعالیت مستقل طبقه کارگر و نه مرعوب شدن به وسیله حزب عوض کنیم.

ما در ۱۹۱۷ نیاز به دموکراسی توسعه یافته داشتیم و در ۱۹۱۸ و

۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ ضروری بود که همه رهبران دستگاه دولتی را برکنار و قدرت مقامات مستبد منصوب شده از بالا را، که به همه حکم می کردند، جایگزین آنها کنیم. در ۱۹۲۲ ما با وظیفه کاملاً متفاوتی از قبل روبرو شدیم، که بدون شک به سایر اشکال سازمانی و شیوه‌های کار نیاز داشتیم. در کارخانه‌ها (داخلی) ما باید نمایندگان شوراهای کارگران را به عنوان هسته قدرت دولتی سازمان دهیم. ما باید مفاد برنامه حزب کمونیست روسیه را به اجرا بگذاریم که می‌گوید: "دولت شوروی ماشین دولتی و توده‌ها را با هم یک جا جمع می‌کند و یک عنصر در اینست که واحد تولید (کارخانه) به جای قدرت منطقه‌ای هسته اصلی دولت می‌شود. (مراجعه شود به برنامه حزب کمونیست روسیه، قسمت سیاست‌گذاری، بخش ۵) این همان هسته اصلی قدرت دولتی در کارخانه‌ها هستند که باید در نمایندگان شورای کارخانه‌ها اعاده شود، که جای رفقای عاقل ما را خواهد گرفت، رفقای که اکنون اقتصاد و کشور را رهبری می‌کنند.

احتمالاً بعضی خوانندگان با دقت، ما را به فراکسیونسم متهم خواهند کرد (ماده ۱۰۲ قانون جزایی) که اساس مقدس قدرت پرولتاریا را به تحلیل می‌بریم. ما برای چنین خواننده‌ای حرفی برای گفتن نداریم. اما دیگران به ما خواهند گفت: "کشوری را به ما نشان دهید که در آن کارگران از همین حقوق و آزادی‌های موجود در روسیه بهره‌مندند." با این گفته آنها فکر می‌کنند که حق دارند با داشتن مدال پرچم سرخ فراکسیون را بدون درد و خونریزی داغان کنند. برای این دسته، ما می‌توانیم چیزی بگوییم. به ما نشان دهید، رفقای عزیز، کشوری که قدرت به طبقه کارگر تعلق داشته باشد؟ چنین کشوری وجود ندارد، بنابراین، چنین سؤالی پوچ و بی‌معنی است. مسأله بیشتر لیبرال بودن،

بیشتر دموکراتیک بودن از یک قدرت امپریالیستی نیست (که نمی تواند فضیلت بزرگی باشد) مسأله حل وظایف در تنها کشوری در این دنیا است که کودتای اکتبر را برای جلوگیری از تبدیل سیاست اقتصادی جدید به سیاست جدید استثمار پرولتاریا به انجام رسانده، تا در ۱۰ سال آینده پرولتاریا مجدداً فریب نخورد، مجبور نشود احتمالاً مبارزه خونین خود را برای سرنگونی الیگارشی و تضمین پیروزی های اساسی خود شروع کند. پرولتاریا می تواند این را با شرکت مستقیم در حل این وظایف تضمین کند. ایجاد دموکراسی کارگری، به اجرا گذاشتن یکی از ماده های اصلی برنامه حزب کمونیست روسیه است که می گوید: "دموکراسی بورژوازی خود را محدود به اعلام رسمی حقوق و آزادی های سیاسی می کند." برای مثال آزادی تشکل، مطبوعات، برابری برای همه شهروندان. اما در حقیقت، امر اجرایی و به ویژه بردگی اقتصادی کارگران به آنان اجازه نمی دهد به طور کامل از این حقوق و آزادی ها استفاده ببرد.

به جای اعلام تشریفاتی آنها، دموکراسی پرولتری آنها را به عمل درمی آورد، بالاتر از همه برای طبقه ای از مردم، که توسط سرمایه مورد ستم قرار داده شده اند. برای مثال پرولتاریا و دهقانان. به همین خاطر، قدرت شوروی ساختمان ها، چاپخانه ها، انبارهای کاغذ بورژوازی را مصادره کرد و آنها را در اختیار کارگران و سازمان هایشان قرار داد.

وظیفه حزب کمونیست روسیه (بلشویک) این است که توده های وسیع کارگران را قادر سازد تا از حقوق دموکراتیک و آزادی ها بر اساس مادی هر چه پیشرفته تر بهره مند شوند (نگاه کنید به برنامه حزب کمونیست روسیه، بخش سیاست، بند ۳).

ادعای دست یابی به این تزه های برنامه ای در ۱۹۱۸، ۱۹۱۹ یا ۱۹۲۰ پوچ و ضد انقلابی خواهد بود. اما اظهار نظر کردن علیه به رسمیت شناسی آنها

در ۱۹۲۲ حتی پوچ تر و ضدانقلابی تر خواهد بود. اگر ما می خواهیم موقعیت روسیه شوروی را در دنیا بهبود بخشیم، یا صنایعمان را احیا کنیم، یا اساس مادی انقلاب سوسیالیستی مان را با مکانیزه کردن کشاورزی گسترش دهیم، یا با اثرات خطرناک سیاست اقتصادی جدید مقابله کنیم، به ناگزیر باید به طبقه کارگر بازگردیم، که تنها خود مستعد انجام همه چیز است. هر چه کمتر قوی باشد، به همان اندازه باید قوی تر خود را سازمان دهد.

و پسران خوبی که ادارات را اشغال کرده اند نمی توانند چنین امر بزرگی را حل و فصل کنند.

متأسفانه اکثر رهبران حزب کمونیست روسیه این چنین فکر نمی کنند. در رابطه با همه مسائل مربوط به دموکراسی کارگری، لنین در سخنرانی نهمین کنگره سراسری شوروی چنین جواب داد: "هر اتحادیه ای که مطرح می کند، که اتحادیه ها باید در تولید شرکت کنند، به طور کلی من خواهم گفت: این و راجی را متوقف کنید (تشویق و تمجید نمایندگان حزب). بلکه عملاً جواب دهید و به من بگویید (اگر شما پست مسئولی را اشغال کردید، اگر شما اتوریته داشتید، اگر شما یک مبارز حزب کمونیست یا اتحادیه هستید): آیا تولید را خوب سازمان داده اید، در چند سال، چند آدم زیر نظر شما کار می کند، یک هزار، ده ها هزار؟ لیست آدم هایی که شما اعتماد کرده و به آنها یک کار اقتصادی واگذار کرده اید را به من بدهید، که کارشان را به نتیجه رسانده اند، به جای این کار، شما در یک زمان به بیست چیز حمله می کنید و هیچ کدام را هم به خاطر کمبود وقت به اتمام نمی رسانید. بین ما، با اخلاقیات شورویمان، هیچ وقت چیزها خوب به نتیجه نمی رسد. یکی از موفقیت در طی چند سال آینده صحبت می کند. ما در زمینه یادگرفتن در مقایسه با تاجری که

۱۰۰٪ سود وحتى بیشتر از آن به جیب می‌زند، می‌ترسیم. شما ترجیح می‌دهید دربارهٔ مواد خام یک قطعنامهٔ خوب بنویسید و به‌عنوان حزب کمونیست یا نمایندهٔ اتحادیهٔ پرولتاریا افتخار کنید. معذرت می‌خواهم. پرولتاریا از نظر شما چیست؟ آن طبقه‌ای است که در صنعت کار می‌کند. اما این صنعت عظیم کجاست؟ پس این پرولتاریا چیست؟ صنعت شما چیست؟ چرا آن فلج شده است؟ زیرا که دیگر مواد خام وجود ندارد. آیا شما توانسته‌اید آن را به دست آورید؟ نه. شما یک قطعنامهٔ تصویبی می‌نویسید و آنها را جمع کنید و در محصه باقی می‌مانید. و مردم به شما خواهند گفت که این پوچ است. بنابراین شما همانند غاها می‌می‌شوید که در روزگار باستان رم را نجات داد، و در ادامهٔ سخنرانی لنین، چه کسی (بنا به داستان اخلاقی مشهور کریلوف) باید با چماق بزرگی به منظور فروش به بازار هدایت شود.

فرض بر این است که دیدگاه اپوزیسیون کارگری سابق در رابطه با نقش و وظایف اتحادیه‌های کارگری نادرست باشد. که این دیدگاه نقطه نظر طبقهٔ کارگر در قدرت را بیان نمی‌کند؛ بلکه دیدگاه وزیر حرفه‌ای را بیان می‌کند. این رفقا می‌خواهند مدیریت اقتصاد را با ربودن از داستان مقامات شوروی بدون دخالت طبقهٔ کارگر در مدیریت از طریق دموکراسی پرولتری و سازمان نمایندگان شورای کارگران به‌عنوان هستهٔ اصلی قدرت دولتی پس بگیرند. آنها به‌طور ساده فراخوان پرولتریزه-کردن این لانه‌های بوروکراتیک را می‌دهند. و آنها اشتباه می‌کنند.

ما نمی‌توانیم با سخنان لنین در مورد دموکراسی پرولتری و مشارکت پرولتاریا در اقتصاد توده‌ای شریک باشیم. بزرگترین کشفی که توسط رفیق لنین شده اینست که ما دیگر پرولتاریا نداریم. رفیق لنین! ما با شما شادمانیم. بنابراین شما رهبر پرولتاریایی هستید که حتی وجود

ندارد! تو رهبر دولت دیکتاتوری پرولتاریای بدون پرولتاریا هستی! تو رهبر حزب کمونیستی، نه رهبر پرولتاریا.

برخلاف رفیق لنین، همکارانش در کمیته مرکزی و دفتر سیاسی، کامنف، نظر کاملاً متفاوتی دارد. او پرولتاریا را همه جا می بیند. او گفت:

"(۱) ترازنامه پیروزی اکتبر این است که طبقه کارگر سازمان یافته به طور کلی ثروت های عظیم کل صنعت داخلی، حمل و نقل، چوب، معدن، بدون اینکه به قدرت سیاسی اشاره کنیم همه چیز را در اختیار دارد. (۲) صنعت اجتماعی شده دارای اصلی پرولتاریاست غیره و غیره."

هر کس می تواند مثال های بیشتری بیاورد. کامنف پرولتاریا را در کارگزاران می بیند؛ کسانی که خود را از طریق کانال های بورکراتیک در مسکو مستقر ساخته اند، او خودش را، بنا به نظر خودش، از هر کس دیگری پرولترتر می داند، بدون توجه به اینکه کارگر کیست. زمانی که او از پرولتاریا صحبت می کند، او نمی گوید "آنها"، بلکه "ما پرولتاریا...". پرولترهای زیادی از نوع کامنف در مدیریت اقتصاد توده ای مشارکت می کنند. به همین دلیل است که مانند پرولتاریا در مورد دموکراسی پرولتری و مشارکت پرولتاریا در مدیریت اقتصاد سخنرانی عجیبی می کند! کامنف می گوید:

"لطفاً، شما در مورد چه چیزی صحبت می کنید؟ آیا ما پرولتر نیستیم، پرولتاریای سازمان یافته به عنوان واحد فشرده، به عنوان طبقه؟" *

* بلشویک ها و به ویژه افراد مؤثر آنان با پرولترنامیدن همه رهبران، کادرها و اعضای خود پس از قیام اکتبر، دست کارگران را از اداره امور جامعه قطع نمودند. امروز پس از گذشت بیش از هشتاد سال از این تجربه، گرایشات متعدد سرمایه در قالب احزاب چپ تا جایی پیش رفته اند که افراد تن فروش را نیز جزو کارگران قرار داده اند و برای آنها ←

رفیق لنین همهٔ مباحث مربوط به مشارکت پرولتاریا در مدیریت اقتصاد توده‌ای را به‌عنوان یاوه‌گویی بی‌فایده می‌داند زیرا پرولتاریا وجود ندارد. کامنف نیز همین نظر را دارد، اما زیرا پرولتاریا "به‌عنوان واحد فشرده، به‌عنوان طبقه" از قبل برکشور و اقتصاد حکومت می‌کند زیرا همهٔ بوروکرات‌ها از نظروی پرولتر محسوب می‌شوند. آنها، به‌طور طبیعی، از قبل در مورد نکاتی با هم توافق دارند و آنها به‌طور خاصی همدیگر را خوب درک می‌کنند؛ زیرا از انقلاب اکتبر کامنف وارد قراردادی شده است که موضعی علیه رفیق لنین نگیرد و نظرات وی را رد نکند. آنها روی این حقیقت که پرولتاریا وجود دارد، توافق دارند؛ به‌طور طبیعی نه تنها پرولتاریایی که کامنف می‌بیند، بلکه همچنین بر اساس این حقیقت که سطح پایین آمادگیش، شرایط مادیش، بی‌تفاوتی سیاسییش دیکته می‌کند که: "غازها از اقتصاد با یک چماق بزرگ دور نگه‌داشته شوند!" و درواقعیت این آن چیزی است که اتفاق افتاده است.

رفیق لنین اینجا داستان حیوانات را به شکل نامناسبی به کار برده است. غازهای کریلوف فریاد زدند که اجدادشان رم را نجات داده است (اجدادشان، رفیق لنین) درحالی که طبقهٔ کارگر از اجدادشان صحبت نمی‌کنند؛ بلکه از خودشان صحبت می‌کنند زیرا وی (طبقهٔ کارگر، رفیق

→ تقاضای تشکیل اتحادیه می‌کنند. بلشویک‌ها پس از قیام اکتبر به کمک اتحادیه‌های کارگری کمیته‌های کارخانه این تشکل ارگانیک خودکارگران را درهم کوبیدند، هرچند بعد از قیام به‌خاطر قدرت نفوذ کمیته‌های کارخانه برای از بین بردن آن کمی تعلل نمود. لنین از آشفته‌گی اقتصادی بعد از جنگ داخلی، اتحادیه‌های کارگری را کاملاً تحت نفوذ حزب درآورد. دیدگاه لنین و کامنف هر دو در خدمت مخدوش کردن مرزهای طبقاتی بود. همین مسأله سبب گردید حزب به‌جای طبقه بنشیند و ثمرهٔ تلاش و خوان هزاران کارگر آگاه و رادیکال قربانی اهداف سرمایه‌گردد. (پویندگان...)

لنین) انقلاب اجتماعی را به سرانجام رسانده است و با توجه به این حقیقت می‌خواهد کشور و اقتصاد را خود کنترل کند. اما رفیق لنین طبقه کارگر را به جای غازه‌های کریلوف گرفته و چماقش را می‌چرخاند، او به طبقه کارگر می‌گوید: "بگذار اجدادت در آرامش بخوابند! شما از سوی دیگر چه کار کرده‌اید؟" پرولتاریا چه جوابی به رفیق لنین می‌تواند بدهد؟

شما می‌توانید با خونسردی ما را با چماق تهدید کنید، ما با وجود این با صدای بلند و صریح خواهیم‌گفت که به رسمیت‌شناسی دموکراسی کارگری بدون دودلی و با انسجام امروز نیازی است که طبقه پرولتاریای روسیه آن را تا مغز استخوان خود حس می‌کند؛ زیرا طبقه کارگر یک نیرو است. هر چه ممکن است پیش آید، اما شیطان همیشه بر در کارگر فقیر نخواهد بود.

سیاست جدید اقتصادی و مدیریت صنعت

در حقیقت، طبق سیاست جدید اقتصادی از یک طرف دولت (تراست‌ها، اتحادیه‌ها و غیره) و از سوی دیگر سرمایه خصوصی و تعاونی‌ها در صنعت شریک شده‌اند. صنعت ملی شده ما خصوصیت و سیمای صنعت خصوصی سرمایه‌داری به خود گرفته، به این معنی که آن بر اساس نیازهای بازار کار می‌کند.*

از زمان کنگره نهم حزب کمونیست روسیه (بلشویک) سازمان مدیریت اقتصاد، بدون مشارکت مستقیم طبقه کارگر بلکه با کمک

* مانیفست گروه کارگران به درستی روی این نکته تأکید می‌گذارد که پس از قیام مؤسسات اقتصادی جامعه در تراست‌ها و اتحادیه‌های اقتصادی ادغام گردید و همه این منابع مستقیماً در اختیار تحت مالکیت حزب بلشویک درآمد. آن بخشی از سرمایه‌ها که مستقیماً در اختیار حزب قرار گرفت، تحت نام ملی کردن، اقتصاد سوسیالیستی نامیده شد. همین تمرکز سرمایه‌ها سبب ایجاد "دولت کارگران و دهقانان" گردید، دولتی که در مقایسه با دولت‌های سرمایه‌داری اروپای آن زمان با تکیه بر قدرت سیاسی حزب ارزش اضافی مطلق از استثمار نیروی کار برای انباشت سرمایه و ورود به رقابت جدی با دنیای غرب گردید. چنین حرکتی از سوی بلشویک‌ها در تاریخ سرمایه‌داری تا آن زمان امری ناشناخته بود و به همین دلیل برای دهه‌های متعددی در کشورهای مختلف دخالت دولت در اقتصاد و "ملی کردن" را معادل سوسیالیسم دانستند. تا جایی که امروز رقبای جمهوریخواه، اوپاما را سوسیالیست می‌نامند. (پویندگان...)

انتصابات کاملاً بوروکراتیک پیش برده شده است. تراست‌ها هم همین سیستم را برای مدیریت اقتصاد و شرکت‌های ادغام‌شده به کار بردند. طبقه کارگر نمی‌داند چرا فلان و فلان مدیر منصوب شده است، یا بر چه اساسی کارخانه‌ای به این تراست به جای آن دیگری تعلق دارد. تشکر از گروه رهبری‌کننده حزب کمونیست روسیه، آن سهمی در این تصمیمات ندارد.

این کار بدون توجه به نظرات و نگرانی کارگر پیش می‌رود. او مکرراً در شگفت می‌ماند که چگونه به اینجا رسید. او اغلب زمانی را به خاطر می‌آورد که نمایندگان شورای کارگران در کارخانه‌اش ظاهر شده، توسعه یافتند. او سؤال می‌کند: آن چگونه می‌تواند شورای ما باشد؛ شورایی که ما خودمان مطرح کردیم، شورایی که هیچ کس نه مارکس نه انگلس و نه لنین و یا هیچ کس دیگری به فکرش خطور نکرده بود، این چگونه می‌تواند باشد، این شورا مرده است؟ و افکار نگران‌کننده مرتب به او مراجعه می‌کنند... همه کارگران به خاطر خواهند داشت که به چه شیوه‌ای نمایندگان شوراهای کارگران سازمان یافتند.

در ۱۹۰۵، زمانی که هیچ کس در کشور در مورد شوراهای کارگران حرفی نمی‌زد، و زمانی که در کتاب‌ها، تنها مسئله مسئله احزاب، انجمن‌ها و اتحادیه‌ها بود، طبقه کارگر روسیه شوراهای کارخانه به وجود آوردند. این شوراهای چگونه سازمان یافتند؟ در اوج قیام انقلابی، هر کارگاه کارخانه نماینده‌ای انتخاب نمود که خواست‌هایش را به مقام اجرایی کارخانه و دولت تقدیم کند. برای هماهنگ کردن خواست‌ها، این نمایندگان کارگاه‌ها با هم در شورا جمع شدند و بنابراین در شورای نمایندگان.

شوراهای کجا متولد شدند؟ در کارخانه‌ها و کارگاه‌ها. کارگران کارگاه‌ها

وکارخانه‌ها، از هر جنس، مذهب، نژاد یا اعتقاد، خود را در سازمانی متحد کردند؛ جایی که آنها یک ارادهٔ مشترک ایجاد کردند. بنابراین نمایندگان شوراهای کارگران سازمان کارگران در همهٔ شرکت‌های تولیدی هستند. بدین طریق است که شوراها در ۱۹۱۷ دوباره ظاهر شدند. آنها در برنامهٔ حزب کمونیست روسیه (بلشویک) این‌طور تعریف شده‌اند: منطقهٔ انتخاباتی و هستهٔ اصلی دولت واحد تولید (کارگاه، کارخانه) به‌جای منطقه است. حتی بعد از گرفتن قدرت، شوراها اساس باقی ماندند که پایه‌شان محل تولید است، و این انگ آنها در رابطه با هر شکل دیگر قدرت و امتیازشان بود؛ زیرا چنین سازمان دولتی ماشین دولتی توده‌های پرولتاریا را به‌طور تقریبی یکی می‌کند. نمایندگان شوراهای کارگران همهٔ کارگاه‌ها و کارخانه‌ها با هم در مجمع عمومی گرد می‌آیند و نمایندگان شورای شهر را تشکیل می‌دهند، که از سوی کمیته‌های اجرایی هدایت می‌شوند. کنگرهٔ شوراهای ایالات و مناطق کمیته‌های اجرایی شوراهای ایالتی و منطقه‌ای را تشکیل می‌دهد. بالأخره، همهٔ نمایندگان شوراهای کارخانه نمایندگان خود را برای کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه انتخاب می‌کنند و نمایندگان سازمان شوراهای کارگران را تشکیل می‌دهند، ارگان دائمی آنها کمیتهٔ اجرایی نمایندگان شوراهای سراسری کارگران می‌شود.

از روزهای اولیهٔ انقلاب اکتبر، نیازهای جنگ داخلی طلب درگیر شدن جنبش انقلابی نیروهای مسلح را کرد، با سازمان دادن نمایندگان شوراهای سربازان. نیازهای انقلابی آن هنگام به آنها دیکته نمود که متحد شوند؛ که متحد شدند. بدین‌گونه نمایندگان شوراهای کارگران و سربازان تشکیل گردید.

زمانی که شوراها قدرت را گرفتند، آنها با خود دهقانان را آوردند که از سوی نمایندگان شوراهای دهقانان هدایت می‌شد، و سپس قزاق‌ها. بدین ترتیب کمیته اجرایی مرکزی نمایندگان شوراهای کارگران، دهقانان، سربازان و قزاق‌ها سازمان یافت.*

شوراهای کارگران در ۱۹۱۷ به‌عنوان راهنمایان ظاهر شدند، نه تنها در معنی بلکه در شکل: سربازان، دهقانان و قزاق‌ها خودشان را تابع شکل سازمانی پرولتاریا کردند.

در جریان گرفتن قدرت توسط شوراها، به‌طور ناگهانی روشن گردید که این شوراها، خصوصاً نمایندگان شوراهای کارگری، مجبور خواهند شد خود را تقریباً به‌طور کامل در مبارزه علیه صاحبان بردگان قبلی، که قیام کرده بودند، درگیر سازند؛ کسانی که قویاً به‌وسیلهٔ "فراکسیون‌های بورژوازی با عبارت پردازی مبهم سوسیالیستی" حمایت شدند. و تا آخر ۱۹۲۰، شوراها درگیر خردکردن مقاومت استثمارگران بودند.

در طی این مدت، شوراها خاصیت‌شان را در رابطه با تولید از دست دادند و پیش از این، در ۱۹۲۰، نهمین کنگرهٔ حزب کمونیست روسیه (بلشویک) مدیریت تک‌نفرهٔ کارگاه‌ها و کارخانه‌ها را حکم نمود. برای لنین، انگیزهٔ این تصمیم بر این حقیقت استوار بود که تنها چیزی که به‌خوبی انجام گرفته است، ارتش سرخ با رهبری فردی بود.

*مانیفست به صراحت به شورای کارگران، سربازان، دهقانان و قزاق‌ها اشاره می‌کند. این شوراها همان‌طور که از نامشان مشخص است منافع و اهداف متفاوتی را دنبال می‌کردند و این خود یکی از نقاط ضعف کارگران روسیه در آن دوره است. همین امر به شکلی با کمی تفاوت در شوراهای آلمان اتفاق افتاد. بلشویک‌ها با استفاده از همین ضعف سازمانی کارگران توانستند شوراها را در دستگاه و ماشین حزبی و دولتی به تحلیل ببرند و عملاً کارگران رادیکال و جدی را سرکوب و نهایتاً از بین ببرند. (پویندگان...)

و اکنون نمایندگان شوراهای کارگران در کارخانه‌ها و کارگاه‌ها کجا هستند؟ آنها دیگر وجود ندارند و کاملاً فراموش شده‌اند (حتی اگر ما درباره قدرت شوراها به صحبت کردن ادامه دهیم). نه. دیگر شورا وجود ندارد و شوراهای ما امروز مجلس ملی یا زمستوها را نمایندگی می‌کند. (با کتیبه‌ای بالای آن: "این یک شیر است نه یک سگ").

هر کارگری می‌داند که نمایندگان شوراهای کارگران یک مبارزه سیاسی را به خاطر فتح قدرت سازمان دادند. بعد از گرفتن قدرت، آنها مقاومت استثمارگران را خرد کردند. جنگ داخلی، که استثمارگران علیه پرولتاریای در قدرت برپا کردند، با سوسیالیست‌های انقلابی و منشویک‌ها، چنان خصوصیت شدید و تلخی را به وجود آورد که عمیقاً کل طبقه کارگر را درگیر خود ساخت. به همین علت است که کارگران از مسایل قدرت شوروی به همان اندازه از مسایل تولید، برای چیزی که قبلاً به خاطرش جنگیده بودند، عزل شدند. برای فتح تولید، ابتدا ضروری بود که استثمارگران یاغی از هم دریده شوند. و کارگران محق بودند.

اما در اواخر ۱۹۲۰، مقاومت استثمارگران درهم شکسته شد. پرولتاریا، خونین و زخمی، خسته، گرسنه، و سرمازده، توانست از ثمرات پیروزی‌هایش بهره‌مند شود. او شروع به تولید کرد. و در مقابل وی وظیفه سترگ جدیدی قرار داشت، یعنی سازمان این تولید، سازمان اقتصاد کشور. او مجبور بود حداکثر کالاهای مادی را برای نشان دادن امتیاز دنیای پرولتری تولید کند.

سرنوشت همه پیروزی‌های پرولتاریا به این حقیقت به دست گرفتن و سازمان دادن تولید از نزدیک گره خورده است.

"تولید هدف جامعه است و به همین خاطر کسانی که تولید را اداره

می‌کنند حکومت کرده‌اند و اکنون نیز بر جامعه حکومت می‌کنند.”

اگر پرولتاریا موفق نشود خود را در رأس تولید قرار داده و توده خرده بورژوازی دهقانان، متخصصین و روشنفکران شرکت‌های بزرگ را تحت نفوذ و تأثیر خود قرار دهد، همه چیز مجدداً از دست خواهد رفت. رودخانه‌های اشک‌ها و خون‌ها، تل‌های اجساد، درد ورنج ناگفته پرولتاریا در انقلاب تنها برای بارور ساختن زمینی خدمت خواهد کرد که بر روی آن سرمایه‌داری خود را اعاده خواهد کرد؛ جایی که یک دنیای جدید استثمار بر خواهد خاست، ستم انسان به همنوع خود، اگر پرولتاریا تولید را بهبود نبخشد، خود را بر عنصر انسانی خرده بورژوازی دهقان و متخصص تحمیل نکند، اساس مادی تولید را تغییر ندهد.

نمایندگان شوراهای کارگران اراده پرولتاریا را در مبارزه برای قدرت قالب زده بودند، در جبهه جنگ داخلی پیروز شدند، در جبهه سیاسی اما پیروزی آنها تضعیف گردید؛ حتی به درجه‌ای که ما باید نه از بهبودی شوراها، بلکه از بازسازی آنها صحبت کنیم.

ما باید شوراها را در همه کارگاه‌ها و کارخانه‌های ملی شده برای حل این وظیفه عظیم جدید برای خلق این دنیای شادمانی، که خون‌های زیادی به خاطرش بر زمین ریخته شد، احیا کنیم.

پرولتاریا تضعیف شده است. پایه و اساس قدرتش (صنعت بزرگ) استحکامش به حالت وحشتناکی درآمده است، اما هر چه پرولتاریا ضعیف‌تر باشد، به همان اندازه باید اتحاد و همبستگی و سازمان داشته باشد. نمایندگان شورای کارگران شکلی از سازمان هستند که قدرت اعجاب‌انگیزش را نه تنها در غلبه بر دشمنان و مخالفین پرولتاریا در روسیه نشان داد، بلکه همچنین استیلای ستمگران را در سراسر دنیا

لرزاند، انقلاب سوسیالیستی تمام جامعهٔ ستم سرمایه‌داری را تهدید می‌کند.

اگر این شوراهاى جدید، فرماندهی بالای تولید و مدیریت کارخانه‌ها را به دست بگیرند، آنها نه تنها قادر به فراخوان پرولتاریا و نیمه پرولتاریا برای حل معضلات خواهند بود، بلکه همچنین به طور مستقیم کل ماشین دولتی را در تولید به کار خواهند گرفت؛ نه در حرف، بلکه در عمل. بعد از این کار، پرولتاریا برای مدیریت شرکت‌ها و صنایع، شوراها را به عنوان سلول قدرت دولتی سازمان خواهد داد، پرولتاریا در آنجا نمی‌تواند توقف کند: آن کار را به سازمان تراست‌ها، اتحادیه‌ها و ارگان‌های مرکزی هدایت‌کننده، منجمله شوراهاى عالی مشهور برای اقتصاد ملی ادامه خواهد داد، و این عمل به کار کمیتهٔ اجرایی مرکزی سراسر روسیه محتوای جدیدی خواهد بخشید. شوراها به عنوان اعضای کمیتهٔ مرکزی اجرایی سراسری همهٔ کسانی را که در جبهه‌های جنگ داخلی جنگیدند به کار در جبههٔ اقتصادی تعیین خواهند کرد. به طور طبیعی همهٔ بوروکرات‌ها، همهٔ اقتصاددانان، که خود را به عنوان ناجیان پرولتاریا در نظر می‌گیرند (کسانی که می‌ترسند از همه چیز بالاتر از بیان و قضاوت)، مشابهاً افرادی که مشاغل راحت را در ارگان‌های متعدد اشغال می‌کنند، با سروصدا اعتراض خواهند کرد. آنها آنچه که قبلاً ویرانی تولید، ورشکستگی انقلاب اجتماعی معنی می‌داد را مورد حمایت قرار خواهند داد؛ زیرا اغلب آنان می‌دانند که موقعیت‌هایشان مدیون ظرفیت‌هایشان نیست، بلکه مدیون آشنایان‌شان است، به "کسانی که آنها می‌شناسند"، و نه به هیچ وجه به اعتماد پرولتاریا، که به نامش حکومت می‌کنند. بقیهٔ آنها، ترس بیشتری از پرولتاریا نسبت به متخصصین، رهبران جدید شرکت‌ها، کارفرمایان جدید و Slastschows

دارند.

کمدی سراسر روسیه با مدیران سرخش هماهنگ به پرولتاریا فشار می آورند تا مدیریت بوروکراتیک اقتصاد را تقدیس و بوروکراسی* را تمجید کنند، این نیز یک کمدی است؛ زیرا اسامی مدیران به شدت

* اگر مانیفست گروه کارگران روسیه به دقت خوانده شود، می توان ارتباط بوروکراسی را با مجموع پراتیک بلشویک ها درک کرد. قیام اکتبر پایه های نظام سرمایه را در روسیه لرزاند، اما به خاطر از دست رفتن بهترین کارگران جدی و رادیکال در جریان جنگ داخلی، قدرت کارگران آگاه رو به ضعف نهاد و به تدریج حزب بلشویک پایه های قدرت خود را استحکام بخشید. قبضه کردن اقتصاد و قدرت سیاسی و تشکیل دولت متمرکز بالأجبار بوروکراسی را تقویت نمود. هر کدام از گرایشات سرکوب شده توسط حزب شکل گیری اپوزیسیون خود را نقطه انحطاط دولت کارگری نامیدند، در حالی که بوروکراسی خود را در جنگ داخلی مستقر نمود. در میان اپوزیسیون درون حزبی، اپوزیسیون تروتسکی، که اختلافش با جناح حاکم استالین بر سر قدرت بود، بعدها خود را به عنوان ناجی انقلاب اکتبر جا زد. اختلاف بین جناح استالین و تروتسکی در درون حزب بلشویک بعدها شکاف ایجاد کرد. تروتسکی علیرغم وجود جامعه طبقاتی در شوروی، دولت شوروی را دولت کارگری دفورمه نامید و تا آخر عمر خود نیز از تکرار این یاوه دست برنداشت. علیرغم وجود مناسبات کامل بورژوازی در جامعه شوروی تروتسکیست ها هنوز هم از دولت شوروی منهای استالین دفاع می کنند. اینان به جای تحلیل اقتصادی - طبقاتی از جامعه شوروی، همه معضلات ناشی از عملکرد سرمایه در جامعه شوروی را به گردن استالین و استالینیسم انداختند، در حالی که قبل از تسلط استالین بر ماشین حزبی و دولتی، بوروکراسی به عنوان یکی از وجوه بارز آن در جامعه به طور برجسته حضور داشت. بوروکراسی حاصل روش و منش رهبران حزب بلشویک نبود، بلکه حاصل نظام سرمایه و دولت متکی بر این نظام می باشد. سلسله مراتب و تقسیم کار و امتیازات ویژه رهبران و کادرهای اقتصادی و سیاسی و از همه مهمتر اقتصاد متکی بر نیاز بازار حتی در زمان حیات خود لنین بر جامعه شوروی حاکم بود. (پویندگان...)

حمایت‌شده تراس‌ها علیرغم اشتیاق سوزانشان برای تبلیغ خود در مطبوعات ظاهر نمی‌شود. همه تلاش ما برای افشای یک محرک، که نه زمانی چندان دور، ۸۰ روبل از پلیس تزار دریافت کرد - بالاترین پرداخت برای چنین فعالیتی - و اکنون در رأس تراس لاستیک قرار دارد، با یک مقاومت غیرقابل عبور مواجه شد. ما درباره محرک لسچاوا - مورات (برادر کمیساریای مردم برای تجارت داخلی) صحبت می‌کنیم. این روشنایی کافی بر ماهیت گروهی که کمپین برای مدیران سرخ را راه‌اندازی کرد، می‌اندازد.

کمیته اجرایی مرکزی شوراهای سراسری روسیه، که به مدت یک سال انتخاب شدند و کنفرانس‌های دوره‌ای ترتیب می‌دهند، میکرب فساد پارلمانی را تشکیل می‌دهند. و گفته می‌شود: رفقا اگر برای مثال شما به جلسه رفقا تروتسکی، زینوویف، کامنف، و بوخارین - که چند ساعتی درباره شرایط اقتصادی صحبت می‌کنند، بروید - چه می‌شود کرد. آدم یا باید غیبت کند و یا به سرعت قطعنامه‌های پیشنهادی سخنران را تأیید کند؟ با توجه به اینکه کمیته مرکزی سراسری روسیه به امر اقتصاد نمی‌پردازد، بلکه گاه به‌گاه به بعضی اطلاعات گوش می‌دهد و جلسه تمام شده و هر کس به راه خود می‌رود. همین چیز در رابطه با پروژه کنجکاوی که توسط کمیساریاهای مردم ارائه نمود اتفاق افتاد، که کمیته اجرایی مرکزی شوراهای سراسری روسیه آن را بدون خواندن قبلی تأیید نمود. چرا قبل از تصویب، آن را بخوانید؟ بدیهی است، کسی نمی‌تواند از رفیق کوروسکی (کمیساریای عدالت) تحصیلکرده‌تر باشد. کمیته اجرایی سراسر روسیه به یک اتاق ساده ثبت تصمیمات تبدیل شده است. و رئیس آن؟ با اجازه شما، اما ارگان عالی در رابطه با وظایف پیشاروی پرولتاریا با مسایل بی‌اهمیت مشغول است. برای ما چنین به نظر

می‌رسد، برعکس کمیتهٔ اجرایی مرکزی سراسری روسیه بیش از دیگران باید با توده‌ها ارتباط داشته باشد، و این ارگان قانونگذاری عالی باید در رابطه با مهمترین موضوعات اقتصاد ما تصمیم بگیرد.

شورای کمیساریای مردم ما، بنا به نظر رئیسش، رفیق لنین، یک دستگاه واقعی بوروکراتیک است. اما او ریشهٔ این شر را در این حقیقت می‌بیند که آدم‌ها در ارگان بازرسی کارگران و دهقانان فاسد هستند و به‌طور ساده پیشنهاد تغییر این آدم‌ها را - که مقامات رهبری را اشغال کرده‌اند - می‌کند. بعد از آن، همه چیز بهتر خواهد شد. ما اینجا در مقابل خودمان مقالهٔ رفیق لنین را - که در *پراودا*، ۱۵ ژانویهٔ ۱۹۲۳ چاپ شده است - داریم. این یک نمونه "مانور سیاسی" است. بهترین رفقای پیشرو ما در حقیقت این معضل را در بوروکرات‌ها می‌بینند؛ زیرا آنها شر را در وجود کسی می‌بینند که در رأس ارگان بازرسی کارگران و دهقانان قرار دارد. این ما را به یاد روح افسانهٔ حیوانات می‌اندازد: "شما از روی اجبار موسیقی دان نمی‌شوید". آنها تحت تأثیر محیط فاسد شده‌اند. محیطی که آنها را بوروکرات ساخته است. محیط را عوض کنید و این آدم‌ها خیلی خوب کار خواهند کرد. شورای کمیساریای مردم به شکل شورای وزرا و شهروندان هر کشور سرمایه‌داری سازمان یافته و تمام عیوب آن را دارد. ما باید کار تعمیر اقدامات مشکوک آن را متوقف، یا آن را منحل سازیم، تنها هیئت رئیسهٔ کمیتهٔ اجرایی مرکزی را با شعبه‌های مختلفش حفظ کنیم، همان‌طور ما در ایالات و مناطق و کمون‌ها باید این کار را بکنیم. و کمیتهٔ اجرایی مرکزی را با کمیته‌های ثابتش به ارگان دائمی تبدیل کنیم که به مسایل متعدد پردازد. اما با این ترتیب کمیتهٔ اجرایی مرکزی به نهادی بوروکراتیک تبدیل نمی‌شود، ما باید محتوای کار آن را تغییر دهیم و این کار تنها زمانی ممکن خواهد بود که

پایه آن (هسته اصلی قدرت دولتی) نمایندگان شوراهای کارگران در همه کارگاه‌ها و کارخانه‌ها احیا شود؛ جایی که تراست‌ها، اتحادیه‌ها، مدیران کارخانه براساس دموکراسی پرولتری توسط کنگره شوراهای، از مناطق تا کمیته اجرایی مرکزی از نو سازمان داده خواهند شد. بنابراین ما نیازی به یاوه‌گویی در مورد مبارزه علیه بوروکراسی و مجادله نخواهیم داشت.

با سازمان دادن دوباره ارگان‌های هدایت‌کننده، با معرفی همه عناصر واقعاً بیگانه با بوروکراسی (و بدون گفتگو) ما حقیقتاً مسأله مورد نگرانی خودمان را در رابطه با سیاست جدید اقتصادی حل خواهیم کرد. بنابراین طبقه کارگر خواهد بود که صنعت و کشور را هدایت کند نه یک گروه بوروکرات، که تهدیدی برای تبدیل به یک الیگارش‌ی هستند.

در نتیجه بهتر است بازرسی کارگران و دهقانان (رابکری) به جای اصلاحات در عملکردش و تعویض مقاماتش منحل شود. * اتحادیه‌ها (از طریق کمیته‌های خود) عهده‌دار بازرسی تولید خواهند بود. ما (دولت کارگری) نیاز به ترس از کنترل پرولتری نداریم و اینجایی برای مخالفت واقعی وجود ندارد، اگر این همان ترسی نباشد که پرولتاریا در بوروکرات‌ها از همه نوعشان ایجاد می‌کنند.

پس نهایتاً باید درک شود که کنترل باید از آنچه که تحویل داده می‌شود، و تولید می‌شود مستقل باشد، اتحادیه‌ها باید نقش بازرسان یا کنترل دولتی را بازی کنند. بنابراین هسته محلی اتحادیه در کارگاه‌ها و کارخانه‌ها به ارگان کنترل تبدیل می‌شود. کمیته‌های ایالتی در شوراهای دولتی اتحادیه‌های کارگری، ارگان‌های کنترل در ایالات و شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری سراسری روسیه همین کارکرد را در مرکز خواهند

* رابکری نام روسی ارگان بازرسی کارگران و دهقانان. (پویندگان...)

داشت. شوراها کنترل اتحادیه‌ها را هدایت می‌کنند، این اساس رابطه بین این دو سازمان در دولت پرولتاریایی است. در شرکت‌های خصوصی (که از طریق اجاره یا واگذاری اداره می‌شوند)، کمیته‌های اتحادیه‌های کارگری نقش کنترل دولتی را ایفا می‌کنند، برای تضمین انطباق با قانون کار، پرداخت تعهدات از سوی مدیریت، صاحبان سهام و غیره به دولت پرولتری.

چند کلمه در مورد دو گروه

دو سند که ما در مقابل خود داریم {یکی} توسط یک گروه زیرزمینی امضاشد، گروه مرکزی حقیقت کارگران*، دیگری بدون امضا، بیان برجسته اشتباهات سیاسی ما هستند.

حتی تفریحات ادبی بی‌ضرر بخش لیبرال حزب کمونیست روسیه - که هنوز مجاز می‌باشد (به اصطلاح "سانترالیست دموکراتیک‌ها") - به‌سادگی نمی‌تواند در مطبوعات ما ظاهر شود. چنین اسنادی، عاری از

* حقیقت کارگران، گروهی از سوسیالیست‌های روسیه بود که در سپتامبر سال ۱۹۲۱ تشکیل شد. نشریه این گروه از سوسیالیست‌ها در برلین در ژانویه ۱۹۲۳ ظاهر شد. استدلال این گروه این بود که در جریان جنگ جهانی اول "سرمایه‌داری نظامی-دولتی" گرایش به تمرکز اداره اقتصاد پیدا کرده و بورژوازی جدیدی را به وجود آورده است، که ترکیبی از سرمایه‌داران قدیمی و سازمان‌دهندگان فنی روشنفکر می‌باشد. آنها اعلام کردند که با وجود اینکه حزب کمونیست روسیه حزب طبقه کارگر بوده، اکنون به حزب یا سازمان‌دهندگان و مدیران ماشین دولتی تبدیل شده است که خط سرمایه‌داری را پیش می‌برد. برای مبارزه با این، آنها تشکیل محافل تبلیغی مخفی را در محل کار، اتحادیه‌های کارگری و سایر سازمان‌های کارگری، منجمله درون حزب را پیش کشیدند. در ماه دسامبر ۱۹۲۳ اعضای این گروه منجمله فانی سامویلوا شوتسکیور، افین رافیلویچ شولن، ولادیمیر مارکویچ خایکویچ، یاکوف گریگوریچ بودنیتسکی، پالین ایوانوا لاس-کوزلوا، اولگ پترویچ، ویکن بلیو و نللی جورجونا کریم به‌عنوان رهبران این گروه شناسایی و از حزب اخراج شدند. (پویندگان...)

مبانی تئوریک و عملی، مانند فراخوان چسبنده گروه "حقیقت کارگران" هیچ وزنی در بین کارگران پیدا نمی کرد اگر به طور قانونی انتشار می یافتند، اما در غیر این صورت آنها می توانند سمپاتی نه تنها پرولتاریا، بلکه همچنین کمونیست ها را به خود جلب کنند.

سند بدون امضایی که بدون شک به وسیله لیبرال های حزب کمونیست روسیه تهیه شده است، به درستی ذکر می کند:

(۱) بوروکراتیسم شورا و ماشین حزبی

(۲) انحطاط عضویت حزبی

(۳) جدایی بین نخبگان با توده ها، طبقه کارگر و مبارزین پایه حزبی

(۴) تمایز مادی اعضای حزب

(۵) وجود قوم و خویش پرستی

چگونه با همه این ها باید مبارزه شود؟

(۱) تأمل بر مسائل تئوریک در یک چارچوب کاملاً پرولتری و کمونیستی

(۲) تضمین اتحاد ایدئولوژیکی و آموزش عناصر سالم و پیشرو حزبی در همان چارچوب

(۳) مبارزه درون حزب برای شرط اساسی سازماندهی مجدد داخلی خود، لغو دیکتاتوری و عملی نمودن آزادی بحث درون حزبی

(۴) مبارزه در داخل حزب به نفع شرایط توسعه شوراهای و حزب، در نتیجه هموار نمودن راه حذف نیروهای خرده بورژوازی و نفوذ آن و مستحکم ساختن بیشتر قدرت و نفوذ هسته های کمونیستی.

این‌ها ایده‌های اساسی این لیبرال‌هاست.

اما، بنابراین بگویید، چه کسی از گروه رهبری حزب با این پیشنهادات مخالفت می‌کند؟ هیچ‌کس. زیرا این گروه معادلی بهتر از این عوام‌فریبی ندارد.

لیبرال‌ها همیشه دقیقاً برای گروه رهبری حزب نقش مخالفین "رادیکال" را بازی کرده و بنابراین طبقه کارگر و کمونیست‌های زیادی را، که دلایل اصلی برای نارضایی‌شان دارند، همراه کنند. و نارضایی آنها به قدری زیاد است، که باید به‌سوی بوروکرات‌های حزبی و شوراها کانالیزه شود، تا اپوزیسیونی اختراع گردد. اما آنها خود را خسته نمی‌کنند؛ زیرا لیبرال‌ها هر بار با کلمات قلنبه‌سلنبه خود با جواب به مسأله‌ای مشخص با عبارات کلی به آنها کمک می‌کنند.

در بین پرسنل فعلی کمیته مرکزی، چه کسی علیه رادیکال‌ترین نکته این پیشنهادات اعتراض خواهد کرد؟

مبارزه در داخل حزب به نفع شرایط توسعه شوراهای و حزب، در نتیجه هموار نمودن راه حذف نیروهای خرده‌بورژوازی و نفوذ آن و مستحکم‌ساختن بیشتر قدرت و نفوذ هسته‌های کمونیستی.

نه تنها آنها اعتراض نخواهند کرد، بلکه آنها این اظهارات را با قدرت بیشتری بیان می‌کنند. به آخرین مقاله لنین نگاه کنید، خواهید دید که او "بعضی چیزهای خیلی رادیکال گفت (از نقطه نظر لیبرال‌ها): به‌استثنای کمیساریای امور خارجه ما، دستگاه دولتی ما حداکثر همان یادگار گذشته است، که تغییری به خود ندیده است." بنابراین او تلاش می‌کند با لیبرال‌ها رابطه برقرار کند، او به آنها قول می‌دهد که آنها را به کمیته مرکزی آورده و کمیسیون کنترل مرکزی را گسترش دهد؛ و آنها چیزی بهتر از این نمی‌خواهند. و البته، وقتی آنها وارد کمیته مرکزی شدند،

صلح جهانی همه جا مستقر خواهد شد. در رابطه با پیشنهاد بحث آزاد در حزب، آنها یکی از جزئیات کوچک را فراموش می‌کنند: پرولتاریا را. زیرا بدون آزادی بیان برای پرولتاریا، آزادی در حزب ممکن نخواهد بود. داشتن آزادی عقیده در درون حزب و در همان حال محروم کردن طبقه - که منافعش را این حزب نمایندگی می‌کند- عجیب خواهد بود. به جای اعلام نیاز برای بنیان‌های دموکراسی پرولتری بنا به برنامه حزب، آنها صحبت از آزادی برای پیشروترین کمونیست‌ها می‌کنند. و جای شکی نیست که پیشروترین‌ها ساپرانوف، ماکسیموفسکی و شرکا خواهند بود، اگر زینوویف، کامنف، استالین، لنین خودشان را پیشروترین بدانند، سپس توافق کنند که آنها "بهترین" هستند، آن موقع عضویت در کمیته مرکزی و کمیسیون کنترل کارگری را افزایش خواهند داد و همه چیز درست خواهد شد.

لیبرال‌های ما به‌طور باورنکردنی... لیبرال هستند، و آنها به چیزی بیش از آزادی تشکل نیاز ندارند. اما چه بشود؟ آنها به ما چه می‌خواهند بگویند، توضیح دهند؟ تنها همین چیزهایی که در دو صفحه کوچک نوشته‌اید؟ بسیار خوب! اما اگر می‌خواهید تظاهر کنید که بی‌گناه و مظلوم هستید، یک پناهنده سیاسی، آنگاه شما نیاز به این دارید کسانی را که باید فریب داده شوند، فریب دهید.

نتیجه این جدل‌ها کاملاً "رادیکال" و حتی "انقلابی" هستند: شما می‌بینید، نویسندگان آرزو دارند که کنگره ۱۲ حزب یک یا دو (چه جسارتی!) مقام را که در انحطاط عضوگیری بیشترین نقش را داشته‌اند، در توسعه بوروکراسی نقش داشتند، در حالی که نیت خود را پشت عبارات پنهان می‌کنند؛ الک کند (زینوویف، استالین، کامنف).

این شیک و شسته رفته است! وقتی زینوویف، استالین، کامنف جای

خود را در کمیته مرکزی به ماکسیموفسکی، ساپرانوف و اوبولنسکی* بدهند، همه چیز عالی خواهد شد، واقعاً عالی. ما تکرار می‌کنیم که لیبرال‌های همکار! شما نباید بترسید، در کنگره ۱۲ شما وارد کمیته مرکزی خواهید شد، که برای شما ضروری است، نه کامنف، نه زینوویف، و نه استالین شما را متوقف نخواهند کرد. موفق باشید!

به عبارت خودشان، گروه "حقیقت کارگران" از کمونیست‌ها تشکیل شده است. مثل همه پرولتاریایی که آنها مورد خطاب قرار می‌دهند، ما باید با رضایت باور کنیم، اما مشکل اینجاست که این‌ها کمونیست‌هایی از نوع خاصی هستند. به نظر آنها، اهمیت مثبت انقلاب اکتبر روسیه این است که آن چشم‌اندازی عالی برای توسعه سریع روسیه به یک کشور سرمایه‌داری پیشرفته باز کرده است. همان‌طور که این گروه استدلال می‌کند، بدون شک این یک فتح بزرگ انقلاب اکتبر است.

این به چه معناست؟ این یعنی کمابیش دعوت به عقب‌نشینی، به سرمایه‌داری، ترک شعارهای سوسیالیستی انقلاب اکتبر است. مواضع سوسیالیسم را تقویت نکن، مواضع پرولتاریا به‌عنوان طبقه حاکم، اما آنها را تضعیف کن، و برای طبقه کارگر تنها مبارزه برای دستمزدها را باقی بگذار.

بنا به ادعاهای این گروه، روابط سرمایه‌داری کلاسیک از قبل احیا شده است. بنابراین به طبقه کارگر توصیه می‌کند که خود را از "تخیلات کمونیستی" رها ساخته و آنها را دعوت می‌کند که برای "انحصار" حق

* ماکسیموفسکی، ساپرانوف و اوبولنسکی از اعضای مهم گروه حقیقت کارگران. (پویندگان...)

رأی به وسیله کارگران مبارزه کند، بدین معنی که آن را انکار کند. اما کمونیست‌های محترم! آیا به ما اجازه خواهید داد که آن را بخواهیم؟ (یعنی خواست حق رأی انحصاری برای کارگران: پویندگان...)

اما این محترمین چنان احمق نیستند که آشکارا بگویند از بورژوازی حمایت می‌کنیم. بنابراین پرولترها چه اعتمادی به آنها خواهند داشت؟ کارگران باید فوراً درک کنند که این همان ترجیح‌بند قدیمی منشیوک‌ها، اس.ارها و کادتهاست، که در خارج از دیدگان گروه قرار دارد. با این حال اجازه نمی‌دهد این راز آشکار شود. زیرا ادعا می‌کند که مصمم است علیه "خودسری اداری" بجنگد، اما "با تقیه‌هایی: تا آنجا که ممکن است در غیاب اعضای انتخابی پارلمانی".

این حقیقت که کارگران شوراها و کمیته اجرایی خود را انتخاب می‌کنند، این انتخابات نیست، فقط تصور کنید، این برای این است که انتخابات واقعی با شرکت بورژوازی و کمونیست‌های حقیقت کارگران ترتیب داده شود و نه انتخابات کارگران. و همه این (بگو اگر این طور نیست) "کمونیستی" و "انقلابی" است! چرا "کمونیست‌های" عزیز، در نیمه راه متوقف شده و توضیح نمی‌دهید که این انتخابات باید انتخابات عمومی، برابر، مستقیم و با رأی مخفی باشد، که ویژگی روابط سرمایه‌دارانه عادی است؟ که این یک دموکراسی بورژوایی خواهد بود؟ آیا می‌خواهید از آب گل‌آلود ماهی بگیرید؟

کمونیست‌های محترم، آیا شما امیدوارید با تکرار ثابت کلمه "انقلاب" مقاصد ارتجاعی و ضدانقلابی خودتان را مخفی کنید؟ در طول شش سال گذشته، طبقه کارگر روسیه به اندازه کافی ضدانقلابیون افراطی دیده است که مقاصد شما را برای فریب درک کند. تنها چیزی که می‌تواند به موفقیت شما کمک کند، غیبت دموکراسی پرولتری است؛

سکوتی که بر طبقه کارگر تحمیل شد.

ما سایر کلمات قلبه سلنبه این گروه را کنار می‌گذاریم، تنها به این توجه می‌کنیم که تفکر این "حقیقت کارگران" از آ.باگدانوف* قرض گرفته شده است.

* آلکساندر آلکساندروویچ باگدانف از سال ۱۹۰۳ طرفدار بلشویسم بود. وی یکی از رقبای اصلی لنین در میان بلشویک‌ها بود. باگدانف در سال ۱۹۰۵ دستگیر و تا ماه مه ۱۹۰۶ در زندان بود. پس از آزادی از زندان به تبعید فرستاده شد. نفوذ باگدانف در میان بلشویک‌ها به قدری زیاد بود که کادرهای این حزب مدتها به وی و لنین به‌عنوان دو رهبر اصلی بلشویک‌ها نگاه می‌کردند. لنین نهایتاً در سال ۱۹۰۹ در جلسه‌ای در پاریس با بسیج طرفداران خود باگدانف را از حزب اخراج کرد. (پویندگان...)

حزب

شکی در این نیست که حتی اکنون حزب کمونیست روسیه (بلشویک) تنها حزبی است که منافع پرولتاریا و کارگران روسیه را در کنار خود نمایندگی می‌کند. حزب دیگری وجود ندارد. برنامه و اساسنامه حزب بیان‌نهایی تفکر کمونیستی است. از لحظه‌ای که حزب کمونیست روسیه پرولتاریا را برای قیام و تصرف قدرت سازمان داد*، از این زمان به یک

* برخلاف ارزیابی نویسندگان مانیفست این حزب بلشویک نبود که پرولتاریا را برای به‌دست‌گرفتن قدرت هدایت کرد، بلکه نه تنها این حزب، همچنین همه احزاب موجود آن زمان از حرکت رادیکال کارگران آگاه و جدی همیشه عقب‌تر بودند. همه وقایع تاریخی دنباله‌روی و بعدها سوار شدن احزاب سیاسی روسیه را بر امواج حرکت اعتراضی کارگران نشان می‌دهد. اول فوریه، زمانی که هزاران کارگر خصوصاً کارگران زن در پتروگراد در اعتراض به کمبود نان، که به شورش نان مشهور شد، شرکت کردند و برای بار اول بعد از ۱۹۰۵ شوراها در شهرهای بزرگ اروپایی روسیه ظاهر شدند. به فاصله کوتاهی در ماه مارس کمیته‌های کارخانه در محیط کار اتوریته و دیسیپلین کار را به چالش کشیدند. در این زمینه حتی مورخین اولیه خود بلشویک‌ها نتوانستند این حقیقت را تحریف کنند. پانکراتو مورخ دولتی شوروی نوشت: "پرولتاریا بدون تصویب قانونی، سازمان‌های خود را همزمان به وجود آوردند: شورای نمایندگان کارگران، اتحادیه‌های کارگری و کمیته‌های کارخانه. خود این مورخ دولتی در همین اظهار نظر کوتاه خود علیرغم اعتراف به سازمان‌های خودجوش خود کارگران شکل‌گیری اتحادیه‌های کارگری را با شوراها و کمیته‌های کارخانه همزمان اعلام می‌کند. این ←

حزب دولتی تبدیل شد و در طی جنگ داخلی سخت نیز چنین بود، تنها نیروی قادر به مقابله با بقایای رژیم مطلقه و ارضی، سوسیالیست‌های انقلابی و منشویک‌ها. در طی این سه سال مبارزه، ارگان‌های رهبری حزب شیوه‌های کاری را اقتباس کردند که با جنگ داخلی وحشتناک سازگار بود، اما اکنون آنها این شیوه‌ها را به‌کلّ فاز جدید انقلاب اجتماعی بسط می‌دهند و در آن پرولتاریا خواست‌های کاملاً متفاوتی جلو می‌گذارد. از این تضاد بنیادین همه کمبود و نواقص حزب و کارشوراها جاری می‌شود. این نواقص به قدری جدّی هستند که آنها کار خوب و مفید حزب کمونیست روسیه را تهدید به باطل کردن می‌کنند. اما حتی بیش از این، آنها این حزب را به‌عنوان یک حزب آوانگارد ارتش بین‌المللی پرولتاریا به انهدام تهدید می‌کنند. آنها تهدید می‌کنند؛ زیرا روابط کنونی نپ - حزب را به اقلیتی از صاحبان قدرت و منابع اقتصادی در کشور تبدیل کرده، که می‌رود با توطئه خود را به‌عنوان یک کاست بوروکراتیک مستقر سازد.

تنها خود پرولتاریا می‌تواند کاستی‌های این حزب را مرمت کند. او می‌تواند ضعیف باشد، شرایط زندگی ممکن است سخت باشد، اما هنوز به اندازه کافی توان دارد کشتی شکسته‌اش را (حزب را) تعمیر کند و نهایتاً به سرزمین موعود برسد.

امروز، دیگر کسی نمی‌تواند این را حفظ کند که واقعاً برای رژیم

→ یک تحریف تاریخی است زیرا اتحادیه‌های کارگری بر اساس قانون شکل گرفتند و تشکیل اتحادیه در دوره تزار ممنوع بود. اتحادیه‌های کارگری حتی در اکتبر ۱۹۱۷ همچنان نقشی ایفا نکردند و همه تلاش‌هایشان همراه بلشویک‌ها به از بین بردن کمیته‌های کارخانه متمرکز شد. ما در آینده با اسناد تاریخی، این حقیقت آن زمان را بیشتر خواهیم شکافت. (پویندگان...)

داخلی حزب* ضروری است که شیوه‌های معتبر در جنگ داخلی را به کار گیرد. به همین خاطر، به منظور دفاع از اهداف حزب، ضروری است تلاش کند - حتی با اکراه - شیوه‌هایی را به کار گیرد که شیوه‌های حزب نیست. در شرایط فعلی، این ضرورت عینی است که یک گروه کارگران کمونیست تشکیل شود، که به طور سازمانی با حزب کمونیست روسیه ارتباطی ندارد، اما برنامه و اساسنامه‌اش را به طور کامل به رسمیت می‌شناسد*. چنین گروهی باید به عنوان اپوزیسیون سرسخت حزب

* از نظر نویسندگان مانیفست رژیم درون حزب افراد اصلی هدایت‌کننده حزب یعنی نین، تروتسکی، زینوویف و استالین هستند. هر کس تا حدودی با احزاب راست و چپ آشنایی داشته باشد این را می‌داند که هر حزبی نه توسط همه کادرها و اعضای آن، بلکه توسط تعداد بسیار محدودی از سیاستگزاران آن حزب اداره می‌شود. این تعداد معدود برای پیشبرد سیاست‌های خود اغلب با یاریگیری از اعضای کمیته مرکزی و کادرهای اصلی قدرت خود را در درون حزب حفظ می‌کنند. به جرأت می‌توان گفت توده‌های حزبی کمترین نقش را در هدایت حزب دارند. آنها مثل هر شهروند ساده در جامعه بورژوازی فقط رأی‌دهندگانی بیش نیستند؛ آن‌هم فقط برای فرستادن "نمایندگان" به کنگره‌های حزبی. وجود باندهای و کثافت‌کاری‌های چنین احزابی سبب شده است که توده‌های مردم از طبقات مختلف اعتماد خود را نسبت به احزاب از دست بدهند. این امر در مورد احزاب "چپ" ایرانی بیشتر صدق می‌کند. این احزاب و سازمان‌ها برای جلوگیری از اضمحلال کامل خود در هر دوره تعدادی از کادرهای ضعیف‌النفس خود را به کمیته مرکزی راه می‌دهند، تا بدین وسیله آنها را با دادن یک مقام تشریفاتی بی‌خاصیت حفظ کنند. (پویندگان...)

* نویسندگان مانیفست به عنوان بخشی از کارگران رادیکال و جدی پس از تشخیص اختلافات عمیق خود با حزب بلشویک، عملاً مجبور می‌شوند حزب دیگری را در تقابل با حزب رسمی دولتی تشکیل دهند، اما علیرغم این اقدامات اعلام می‌کنند که برنامه حزب بلشویک را به طور کامل قبول دارند. علت این امر را باید در باورهای مشترکی بین بلشویک‌ها، کارگران و طبقات دیگر یافت. همه طبقات از جمله نویسندگان ←

غالب، بوروکراسی شوروی و اتحادیه‌ها ایجاد شود. وظیفهٔ این گروه اعمال نفوذ قاطع بر تاکتیک‌های حزب کمونیست روسیه، کسب سمپاتی توده‌های پرولتر، بدین ترتیب مجبور کردن حزب برای ترک خطوط وسیعی از مشی خود خواهد بود.

→ مانیفست بر این باور بودند که باید عقب‌ماندگی‌های اقتصادی روسیه برطرف گردد و روسیه به یک کشور صنعتی تبدیل گردد. این پاشنهٔ آشیل کارگران رادیکال در آن دوره بود. در آن دوره همین خواست تاریخی بورژوازی روسیه بود. برای بورژوازی روسیه تفاوتی نداشت که این امر از سوی بلشویک‌ها عملی شود و یا از سوی احزاب مخالف بلشویک‌ها و یا هر جناحی از بورژوازی روسیه. نویسندگان مانیفست بر این باور بودند که با صنعتی کردن روسیه پایه‌های سوسیالیستی انقلاب اکتبر فراهم می‌شود و پرولتاریا با به‌کارگیری دموکراسی پرولتاریایی قادر می‌شود که بوروکراسی (حزب بلشویک) را شکست دهند. (پویندگان...)

نتیجه

(۱) جنبش پرولتاریای همهٔ کشورها، خصوصاً کشورهای پیشرفته، به مرحلهٔ مبارزه برای لغو استثمار و ستمگری، مبارزه برای سوسیالیسم رسیده است.

سرمایه‌داری کل بشریت را تهدید به غرق کردن در بربریت می‌کند. طبقهٔ کارگر باید وظیفهٔ تاریخی خود را تحقق بخشد و بشریت را نجات دهد.

(۲) تاریخ مبارزهٔ طبقانی به‌صراحت نشان می‌دهد که، در شرایط تاریخی مختلف، همان طبقه جنگ داخلی و یا صلح مدنی را موعظه کرده است. تبلیغ برای جنگ داخلی و صلح مدنی توسط همان طبقه - خواه انقلابی و انسانی بوده و خواه ضدانقلابی و دقیقاً خودخواهانه - از منفعت طبقهٔ مشخصی علیه منفعت جامعه، ملت، انسانیت دفاع کرده است.

تنها پرولتاریا همیشه انقلابی و انسانی است، خواه از جنگ داخلی حمایت کند و خواه از صلح مدنی.

(۳) انقلاب روسیه نمونه‌های قابل توجهی فراهم می‌کند که چگونه طبقات مختلف از حامیان جنگ داخلی به حامیان صلح مدنی تبدیل می‌شوند و برعکس.

تاریخ مبارزهٔ طبقاتی به‌طور کلی و در ۲۰ سال گذشته در روسیه

به طور ویژه به ما می آموزد که طبقات حاکم کنونی - که صلح مدنی را ترویج می کنند - از جنگ داخلی طرفداری خواهند کرد، بی رحمانه و خونین، زمانی که پرولتاریا قدرت را بگیرد. ما می توانیم بگوییم "همان فراکسیون های بورژوازی با عبارات مبهم سوسیالیستی" احزاب انترناسیونال دوّم و انترناسیونال دوونیم.

در همه کشورهای پیشرفته، حزب پرولتاریایی، با همه توان و قدرتش، باید به طرفداری از جنگ داخلی علیه بورژوازی و شرکایش بپردازد؛ و هر زمان پرولتاریا پیروز شد به دفاع از صلح مدنی اقدام کند.

(۴) در شرایط حاضر، مبارزه برای دستمزد و کم کردن روز کار از طریق اعتصابات، پارلمان و غیره دامنه انقلابی سابق خود را از دست داده است و تنها پرولتاریا را تضعیف می کند، آن را از وظیفه اصلیش منحرف می کند، توهمات امکان اصلاحات در شرایطش را در درون جامعه سرمایه داری احیا می کند. ما باید از اعتصابیون دفاع کنیم، به پارلمان برویم، نه برای مبارزه برای دستمزد، بلکه برای سازمان دادن نیروهای پرولتاریا برای مبارزه قطعی علیه دنیای ستمگری.

(۵) بحث سؤال یک "جبهه متحد" از زاویه نظامی (همان طور که ما همه جوانب آن را بحث کردیم) و تنها نتیجه مترتب بر آن برای پرداختن جدی به این مشکل تاکنون با شکست روبرو شده است؛ زیرا (در متن جاری) نقد هر چیزی کاملاً غیرممکن است. اشاره به تجربه انقلاب روسیه تنها برای افراد نادان است و در هر حال به وسیله همان تجربه تأیید نشده است، در نتیجه در

اسناد تاریخی همچون یادداشت باقی می ماند (قطعنامه های کنگره ها، کنفرانس ها و غیره).

دیدگاه مارکسیستی و دیالکتیک معضلات مبارزه طبقاتی با یک دیدگاه دگماتیک جایگزین گردید.

تجربه مشخص یک دوره با اهداف و وظایف به طور اتوماتیک به دوره دیگری، که خصیصه ویژه خود را دارد حمل شد، که به ناگزیر بر تحمیل یک تاکتیک اپورتونیستی "جبهه متحد" به احزاب کمونیست دنیا منجر می شود. تاکتیک "جبهه متحد": با انترناسیونال دوّم و دوونیم به طور کامل تجربه انقلاب روسیه و برنامه حزب کمونیست روسیه (بلشویک) را رد می کند. این تاکتیک موافقت با دشمنان آشکار طبقه کارگر است.

ما باید جبهه متحدی با سازمان های انقلابی طبقه کارگر، که حاضرند برای دیکتاتوری پرولتاریا، علیه بورژوازی و فراکسیون-هایش بجنگند، به وجود آوریم.

۶) تزه های کمیته مرکزی انترناسیونال بین الملل تغییر قیافه کلاسیک برای تاکتیک های فرصت طلبانه در عبارات انقلابی است.*

* تاکتیک های فرصت طلبانه کمینترن در رابطه با بورژوازی بیشتر خود را در کنگره چهار این تشکل نشان داد که از ۵ نوامبر تا ۵ دسامبر سال ۱۹۲۲ در پتروگراد و مسکو برگزار شد. در این کنگره کمینترن اعضای خود (احزاب کمونیست دنیا) را عملاً به همکاری با بورژوازی خواند. در بخش مربوط به شرکت کمونیست ها در پارلمان ها و دولت های بورژوایی احتمالات زیر را برای کمونیست ها در اروپا در نظر گرفت: اول. یک دولت لیبرال کارگران مانند دولت استرالیا و احتمالاً در آینده نزدیک در انگلستان.

دوّم. یک دولت سوسیال دموکراتیک کارگران (آلمان)
سوم. یک دولت کارگران و دهقانان. چنین احتمالی در کشورهای بالکان، چکسلواکی ←

۷) نه تزه‌ها و نه مباحث کنگره‌های انترناسیونال کمونیستی به مسألهٔ جبههٔ متحد در کشورهایی که انقلاب سوسیالیستی را تکمیل کرده‌اند و در آن دیکتاتوری پرولتاریا اعمال می‌شود نپرداخته است. این به دلیل نقش حزب کمونیست روسیه در انترناسیونال و در سیاست‌های داخلی روسیه است. ویژگی مسألهٔ "جبههٔ متحد" در چنین کشورهایی این است که این مسأله در مراحل مختلف پروسهٔ انقلابی به شیوه‌های متفاوت حل و فصل می‌شود: در دورهٔ سرکوب مقاومت استثمارگران و همکارانشان، بعضی راه‌حل‌ها معتبر است، زمانی که استثمارگران منکوب شده و پرولتاریا در ساختن نظم سوسیالیستی پیشرفت کرد، با این حال به کمک نپ و اسلحه در دست، برعکس روش دیگری مورد نیاز است.

۸) مسألهٔ ملی. انتصابات وسیع خودسرانه، بی‌توجهی به تجربهٔ محلی، تحمیل آقا بالاسرها و تبعیدیان ("تغییرات برنامه‌ریزی-شده") کل رفتار گروه رهبری حزب کمونیست روسیه (بلشویک) نسبت به احزاب ملی وابسته به اتحاد جماهیر شوروی، در توده‌های خیلی از گروه‌های نژادی کوچک گرایشات شوونیستی را تشدید کرده که در احزاب کمونیست رخنه می‌کند.

→ و غیره

چهارم. یک دولت ائتلافی از سوسیال دموکرات‌ها و کمونیست‌ها پنجم. یک دولت واقعی کارگران که تنها می‌تواند توسط حزب کمونیست تشکیل شود. بدین ترتیب اگر قبل از جنگ سوسیال دموکرات‌هایی نظیر نوسکه و شیدمان و اِبرت خائنین به سوسیالیسم معرفی می‌شدند، اکنون بنا به رهنمود کمینترن کمونیست‌ها باید با آنان همکاری کرده، با هم دولت تشکیل می‌دادند. (پویندگان...)

برای رهایی یافتن از این گرایشات یک بار برای همیشه، ما باید اصول دموکراسی پرولتری را در سازمان احزاب کمونیست ملی به کار بندیم، که هر حزبی توسط کمیته مرکزی رهبری شود، به انترناسیونال سوّم ملحق شوند، مانند حزب کمونیست روسیه (بلشویک) یک بخش خودمختار آن را تشکیل دهند. برای حل، وظایف عمومی، احزاب کمونیست کشورهای اتحاد جماهیر شوروی باید کنگره‌های دوره‌ای خود را برگزار کنند که در آن کمیته اجرایی دائمی اتحاد جماهیر شوروی را انتخاب کنند.

۹) نپ نتیجه مستقیم وضعیت نیروهای تولیدی کشور ماست. نپ باید برای حفظ موقعیت‌هایی که پرولتاریا در اکتبر تسخیر کرد مورد استفاده قرار گیرد.

حتی در صورت یک انقلاب در یکی از کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، نپ فازی از انقلاب سوسیالیستی خواهد بود که عبور از آن غیرممکن است. اگر انقلاب در یکی از کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری به وقوع بپیوندد، روی مدت و پیشرفت نپ تأثیر خواهد گذاشت.

اما در همه کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، نیاز به سیاست جدید اقتصادی در بعضی مراحل انقلاب پرولتری بستگی به درجه نفوذ شیوه تولید خرده بورژوازی در مقایسه با صنعت سوسیالیزه شده خواهد داشت.

۱۰) انقراض نپ در روسیه با مکانیزه کردن سریع کشور ارتباط دارد، پیروزی تراکتور بر خیش چوبی. بر این بنیان‌های توسعه نیروهای تولیدی یک رابطه متقابل جدید بین شهرها و حومه برقرار می‌شود. تکیه بر وارد نمودن ماشین‌آلات خارجی برای نیاز

اقتصاد کشاورزی درست نیست. این به لحاظ سیاسی و اقتصادی زیان آور است؛ چون این کار اقتصاد کشاورزی ما را به سرمایه خارجی وصل می کند و صنعت روسیه را تضعیف می سازد. تولید ماشین آلات ضروری در روسیه امکان پذیر است، این کار صنعت را تقویت و شهر و روستا را به شیوه ارگانیک به هم نزدیک ساخته، فاصله مادی و ایدئولوژیکی را از میان برداشته و به زودی شرایط را برای رهاکردن نپ فراهم خواهد کرد.

(۱۱) سیاست جدید اقتصادی تهدید و حشتناکی را شامل می شود. جدا از این حقیقت که از طریق آن انقلاب سوسیالیستی امتحان اقتصادش را می گذراند، به علاوه این حقیقت، که ما باید در عمل امتیاز اشکال زندگی اقتصاد سوسیالیستی را نسبت به اشکال سرمایه دارانه نشان دهیم - بالاتر از همه این ها - ما باید به مواضع سوسیالیستی بچسبیم؛ بدون تبدیل شدن به یک کاست سلسله - مراتبی، که همه قدرت سیاسی و اقتصادی را در دست می گیرد و از طبقه کارگر بیش از هر چیز دیگری می ترسد.

برای جلوگیری از تبدیل سیاست جدید اقتصادی به سیاست جدید استثمار پرولتاریا، پرولتاریا در حل وظایف عظیمی که در این زمان با آن روبروست، باید بر اساس دموکراسی پرولتاریا مستقیماً شرکت کند، که امکان آن را به طبقه کارگر خواهد داد، تا از پیروزی های اکتبر از همه خطرات از هر سو که بیایند، حراست کند، و به طور رادیکال رژیم درونی حزب و ارتباطش را با آن تغییر دهد.

(۱۲) اجرای اصل دموکراسی پرولتری باید متناظر با وظایف اساسی لحظه کنونی باشد.

بعد از حل و فصل وظایف سیاسی-نظامی (تصرف قدرت و سرکوب مقاومت استثمارگران) پرولتاریا به حل مشکل ترین و مهمترین مسأله اقتصادی سوق می یابد: تبدیل روابط قدیمی سرمایه داری به یک روابط پیروزمندانه سوسیالیستی. تنها بعد از کامل کردن چنین وظیفه ای پرولتاریا خود را پیروز محسوب می کند. اگر نه هنوز همه چیز بیهوده خواهد بود، و خون و مرده تنها برای حاصلخیزی زمینی خواهد بود که از آن قصر استثمار و ستم حاکمیت بورژوازی ادامه به سربلند کردن خواهد کرد.

برای تکمیل این وظیفه به طور قطع ضروری است که پرولتاریا واقعاً در مدیریت اقتصاد شرکت کند: "هرکس خود را در رأس تولید بیابد، به همان اندازه خود را در رأس جامعه و در رأس دولت می یابد.

بنابراین ضروری است:

که در همه کارخانه ها و شرکت ها نمایندگان شوراهای کارگران ایجاد شود.

که کنگره های شوراهای رهبران تراست ها، اتحادیه ها و اتوریته های مرکزی را انتخاب کنند.

که کمیته اجرایی سراسری روسیه به یک ارگانی، که کشاورزی و صنعت را مدیریت می کند، تبدیل شود. این وظیفه - که بر پرولتاریا تحمیل شده است - باید با این دید دموکراسی پرولتری را به واقعیت تبدیل سازد. این باید در ارگانی بیان شود که پیگیرانه کار می کند و در درون خود با بخش های دایمی و کمیسیون هایی آماده برای مقابله با همه مشکلات تشکیل شود. اما شورای کمیساریای مردم، که تقریباً وزارت بورژوازی را

تقلید می‌کند، باید منحل شود و کارش به کمیته اجرایی شوراهای سراسری روسیه محول گردد.

اما امروز اتحادیه‌ها به وظایفی می‌پردازند، که به دولت پرولتری تعلق ندارد، که مانعی برای نفوذشان است و با مفاد موقعیتشان در درون جنبش بین‌المللی در تناقض است.

کسی که از نقش اتحادیه‌ها می‌ترسد، ترس خود را از پرولتاریا نشان می‌دهد و همه ارتباطاتش را با آن از دست می‌دهد.

۱۳) بر زمینه نارضایی عمیق طبقه کارگر، گروه‌های متعددی شکل می‌گیرند که پیشنهاد سازمان دادن پرولتاریا را می‌کنند. دو جریان: پلاتفرم لیبرال سانترالیست دموکراتیست‌ها* و حقیقت کارگران از طرفی عدم روشنایی سیاسی خود و از طرف دیگر تلاششان را برای ربط پیدا کردن با کارگران نشان می‌دهد. طبقه کارگر در جستجوی شکل بیان نارضایی خود است.

هر دو گروه، که احتمالاً عناصر صادق پرولتری به آنها تعلق دارد، شرایط فعلی را نارضایتبخش ارزیابی می‌کنند، و به نتایج اشتباهی می‌رسند (از نوع منشویکی).

۱۴) در حزب رژیمی وجود دارد، که برای رابطه حزب با طبقه پرولتاریا مضر است، که در حال حاضر، به هیچ وجه اجازه طرح

* سانترالیست دموکراتیست‌ها (Democratic Centralists) گروهی از اپوزیسیون درون حزب کمونیست شوروی بود، که با کنترل شدید حزب و دولت بر شوراهای محلی و ارگان‌های حزبی محلی مخالفت می‌نمود. این گروه بین سال‌های ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ شکل گرفت. افراد مشهور این گروه عبارت بودند از: تیموفی وی. سایرانوف، ولادیمیر اف. اسمیرنوف و والرین اوسینسکی. اغلب هواداران این گروه را روشنفکران درون حزب تشکیل می‌داد. (پویندگان...)

مسایلی را نمی‌دهد که برای گروه رهبری حزب کمونیست روسیه (بلشویک) شرم‌آور است. از اینجا ضرورت تشکیل گروه کارگران حزب کمونیست روسیه (بلشویک) براساس برنامه و اساسنامه حزب کمونیست روسیه ناشی می‌شود، که بتواند یک فشار قطعی بر گروه رهبری خود حزب وارد آورد.

ما همه عناصر قابل اعتماد (منجمله "سانترالیست دموکراتیک‌ها" و "حقیقت کارگری" و "اپوزیسیون کارگری"*) و همه کسانی که

* اپوزیسیون کارگری (Workers' Opposition) درمقابله با بوروکراتیزه شدن حزب کمونیست درسال ۱۹۲۰ در درون این حزب شکل گرفت. این حرکت از سوی الکساندر شلیاپنیکوف رهبر اتحادیه فلزکاران هدایت می‌شد و الکساندر کولونتای، سرگی مدودوف، میخائیل ولادیمیروف (رهبر اتحادیه پارچه‌بافی)، کیریل اورلوف (عضو شورای صنایع جنگی)، آلکسی کیسیلیوف (رهبر اتحادیه معادن)، یوری لوتووینوف (یکی دیگر از رهبران کارگران فلزکار و عضو شورای سراسری اتحادیه‌های کارگری) عضو این اپوزیسیون بودند. اینان طرفدار نقش بیشتر اتحادیه‌های کارگری در اداره اقتصاد جامعه بودند و می‌خواستند کارگران خود رهبران خود را انتخاب کنند و این رهبران مسئول اداره اقتصاد جامعه باشند. آنها بر این باور بودند که کمیساریاها اوزار تخانه‌های اولیه در شوروی [در اتحادیه کمتر دخالت کنند و اتحادیه‌ها مستقل بمانند. در همان حال اپوزیسیون با استخدام متخصصین بورژوازی تحت کنترل اتحادیه‌های کارگری مخالفتی نداشتند.

شلیاپنیکوف و هوادارانش با "گروه کارگران" میاسنیکوف مباحثاتی را پیش بردند، اما برخلاف میاسنیکوف، آنها خواهان ترک حزب نبودند. بعدها کولونتای از میان این اپوزیسیون، دیپلماتی مشهور گردید و شلیاپنیکوف به نوشتن خاطراتش مشغول شد. شلیاپنیکوف به عنوان یک بلشویک قدیمی، بعد از ۱۹۱۷ از سوی لنین اولین وزیر کار دولت شوروی شد. پس از نوشتن خاطرات، حزب وی را مجبور ساخت که طی چند مقاله به اشتباهات خود در خاطراتش اعتراف کند.

شلیاپنیکوف درسال ۱۹۳۳ از حزب اخراج، و در سال ۱۹۳۵ بازداشت شد. وی علیرغم عدم اقرار به اتهامات خود در ۲ دسامبر ۱۹۳۷، تیرباران گردید. (پویندگان...)

خود را در خارج و درون حزب می‌یابند فرامی‌خوانیم، براساس
مانیفست گروه کارگران حزب کمونیست روسیه (بلشویک)
متحد شوند.
هرچه زودتر ضرورت خودسازماندهی تشخیص داده شود،
مشکلات برای غلبه کمتر خواهد بود.

به پیش رفقا!

آزادی کارگران امر خود کارگران است.

مسکو، فوریه ۱۹۲۳

دفتر سازمان موقت مرکزی گروه کارگران

حزب کمونیست روسیه (بلشویک)

نامهٔ لنین به میاسنیکوف

نامه به: گ. میاسنیکوف

۵ اوت ۱۹۲۱

رفیق میاسنیکوف

من تنها توانستم هر دو مقاله‌ات را بخوانم. من از محتوای سخنرانی‌های شما در سازمان پرُم (فکر می‌کنم پرُم باشد) و اختلافات شما اطلاعی ندارم. من در این مورد نمی‌توانم چیزی بگویم. در این رابطه دفتر سازمان به این مسأله خواهد پرداخت، که شنیده‌ام کمیسیون ویژه‌ای را برای این کار منصوب کرده است.

هدف من چیز دیگری است. هدف من نگاه‌انداختن به مقالاتت به‌عنوان ادبیات و اسناد سیاسی است. آنها اسناد جالبی هستند.

اشتباه اصلی شما، من فکر می‌کنم به روشن‌ترین وجهی در "موضوعات آزاردهنده" خود را آشکار می‌سازد و من وظیفهٔ خود می‌دانم تا آنجا که می‌توانم شما را قانع سازم.

در ابتدای مقالهٔ شما دیالکتیک را درست به کار می‌گیرید، درحقیقت، هرکس نتواند درک کند که شعار "صلح مدنی" را جایگزین شعار "جنگ داخلی" کند، خود را مسخرهٔ دیگران می‌کند، و حتی بدتر از این. در این مورد حق با شماست.

اما دقیقاً به این خاطر که در این مورد حق با شماست، من تعجب

می‌کنم که در نتیجه‌گیری‌ها یتان شما دیالکتیکی را که خود به درستی به کار گرفته‌اید، فراموش کرده‌اید.

آزادی مطبوعات از سلطنت‌طلبان تا آنارشیست‌ها، همه با هم...

خیلی خوب! اما یک دقیقه صبر کنید: هر مارکسیست و هر کارگری که به تجربه ۴ سال انقلاب ما فکر کند، خواهد گفت: "اجازه دهید به این نگاه کنیم - چه نوع آزادی مطبوعات؟ به کدام طبقه؟ ما به مطلق باور نداریم. ما به دموکراسی خالص می‌خندیم."

شعار آزادی مطبوعات در انتهای قرون وسطی به شعار جهان بزرگ تبدیل شد و تا قرن نوزدهم باقی ماند. چرا؟ زیرا این شعار ایده‌های بورژوازی مترقی را بیان کرد. برای مثال علیه پادشاهان و کشیش‌ها و فتوادل‌های لرد و زمین‌داران.

هیچ کشوری به اندازه اتحاد جماهیر شوروی در ره‌ساختن توده‌ها از نفوذ و تأثیر کشیش‌ها و زمین‌داران کار انجام نداده است و هنوز هم این کار را انجام می‌دهد. ما این کار "آزادی مطبوعات" را بهتر از هر کسی در دنیا انجام داده‌ایم. در سراسر جهان، هر جاکه سرمایه‌داران وجود دارند، آزادی مطبوعات به معنای آزادی خرید روزنامه، آزادی خرید نویسنده، رشوه‌دادن، خرید و قلب "افکار عمومی" به نفع بورژوازی است. این یک حقیقت است. هیچ‌کس نمی‌تواند آن را رد کند.

اما در مورد ما چگونه؟ آیا کسی می‌تواند انکار کند که بورژوازی در این کشور شکست داده شده است، اما منهدم نگردیده است؟ بورژوازی مخفی شده است. هیچ‌کس نمی‌تواند آن را انکار کند. آزادی مطبوعات در اتحاد جماهیر شوروی، که به وسیله دشمنان بورژوازی جهانی محاصره شده است، به معنای سازمان سیاسی برای بورژوازی و خادمین وفادار آن است. منشیوک‌ها و سوسیال روولوسیونرها. این یک حقیقت غیر قابل رد

است.

بورژوازی (در سراسر جهان) هنوز از ما قوی تر است. در اختیار-
گذاشتن اسلحه دیگری نظیر آزادی سازمان سیاسی (= آزادی مطبوعات
زیرا مطبوعات هسته و اساس سازمان سیاسی است) به معنای هموار کردن
راه دشمن و کمک کردن به دشمن طبقاتی است.

ما قصد خودکشی نداریم، و بنابراین این کار را نخواهیم کرد. ما این
حقیقت را به روشنی می بینیم: "آزادی مطبوعات در عمل به معنای این است
که بورژوازی بین المللی فوراً صدها و هزاران نویسنده کادت، سوسیال
رولوسیونر و منشویک را خواهد خرید و تبلیغات خود را سازمان داده و
علیه ما خواهند جنگید.

این یک حقیقت است. "آنها" ثروتمندتر از ما هستند و آنها نیرویی
ده برابر بیشتر از ما برای جنگیدن با ما خواهند خرید. نه، ما آن کار را
نخواهیم کرد. ما به بورژوازی بین المللی کمک نخواهیم کرد. شما چگونه
از ارزیابی طبقاتی - از ارزیابی بین طبقات به یک موضع احساساتی، و آدم
بی فرهنگ نزول کرده اید؟ این برای من یک معماست.

در مورد "صلح داخلی یا جنگ داخلی" یا در مورد اینکه ما چگونه
پیروز شدیم و چگونه بر دهقانان پیروز خواهیم شد (کشیدن آنها به سمت
پرولتاریا) در مورد این دو مسأله (= مسائلی که سیاست جهانی را تحت
تأثیر قرار می دهد) در این موارد که در هر دو مقاله به آنها پرداخته اید، شما
به جای موضع احساسی و بی فرهنگی توانسته اید موضع مارکسیستی
بگیرید. شما رابطه طبقات را به شکل عملی و هوشیارانه در نظر گرفته اید،
و به ناگهان شما به موضع عمیق احساسی لغزش پیدا می کنید.

"خشم و سوءاستفاده در این کشور شایع است: آزادی مطبوعات
آنها را آشکار خواهد کرد."

تا آنجا که من می‌توانم از دو مقاله شما قضاوت کنم، آنجا که روحیه خود را از دست داده‌اید. شما به خودتان اجازه داده‌اید که به وسیله برخی حقایق غم‌انگیز و اسفناک افسرده شوید و توانایی ارزیابی از نیروها را هشیارانه از دست بدهید. آزادی مطبوعات به نیروهای بورژوازی جهان امکان خواهد داد. این یک حقیقت است. "آزادی مطبوعات" به حزب کمونیست در روسیه کمک نخواهد کرد تا تعدادی از ضعف‌ها، اشتباهات، بدبختی‌ها و آفات خود را تمیز کند. (نمی‌توان انکار کرد که سیلی از این آفات وجود ندارند) زیرا این چیزی نیست که بورژوازی جهانی می‌خواهد. اما آزادی مطبوعات در دستان بورژوازی جهانی اسلحه‌ای خواهد بود. بورژوازی نمرده است. بورژوازی زنده است. بورژوازی در کمین است و نظاره می‌کند. بورژوازی از قبل میلیوکوف را استخدام کرده است تا چرنوف و مارتوف خدمات وفادارانه‌شان را تقدیم کنند (بخشاً به خاطر حماقت آنها و بخشاً به خاطر دشمنی جناحی با ما. اما اساساً به خاطر منطقی عینی خرده‌بورژوا دموکراتیکشان).

شما مسیر نادرستی را انتخاب کرده‌اید. شما خواستید آفات حزب کمونیست را درمان کنید، اما به دارویی دست بردید که مطمئناً به مرگ ختم خواهد شد. نه به دست تو، بلکه به دست بورژوازی جهانی (+ میلیوکوف + چرنوف + مارتوف). تو نکته کوچکی را فراموش کرده‌ای، نکته بسیار کوچکی به نام بورژوازی جهانی و آزادی وی برای خریدن روزنامه‌های مراکز سازمان‌سیاسی. نه، ما این راه را نخواهیم رفت. از بین هزار کارگر آگاه سیاسی، نهصد نفر آنان رفتن به چنین راهی را رد خواهند کرد.

ما آفات زیادی داریم. اشتباهات (اشتباهات معمول ما، همه ما اشتباه کرده‌ایم، شورای کار و دفاع، شورای کمیساریای مردم و کمیته مرکزی)

مثل کسانی که در پاییز و زمستان ۱۹۲۰ خواربار و سوخت توزیع کردند (این‌ها اشتباهات بزرگی بودند). این اشتباهات آفاتی را که از شرایط ما سرچشمه می‌گیرند، تشدید کرده است.

نقائص و کجی‌های ما فراوانند. آنها به خاطر قحطی ۱۹۲۱ به طور وحشتناکی تشدید گردیده‌اند. این به قیمت تلاش فوق‌العاده برای رهاشدن تمام خواهد شد، اما ما از این وضع خلاص خواهیم شد و ما از قبل این را شروع کرده‌ایم. ما خودمان را رها خواهیم کرد زیرا در اساس سیاست ما درست است. این سیاست همه نیروهای طبقاتی را در مقیاس جهانی در نظر می‌گیرد. ما خودمان را رها خواهیم کرد زیرا ما نمی‌خواهیم موقعیتمان را بهتر از آنچه هست نشان دهیم. ما همه مشکلات را به رسمیت می‌شناسیم. ما همه آفات را می‌بینیم و به طور روشمندی برای درمان آنها اقداماتی می‌کنیم، با پشتکار و بدون اینکه دستپاچه شویم.

شما اجازه داده‌اید وحشت بر شما غلبه کند. دستپاچگی مثل شیبی است که وقتی بدان قدم گذاشتید، شما را به موقعیتی می‌راند که بیشتر به این شبیه می‌شود که یا شما حزب تازه‌ای می‌سازید و یا نزدیک به این می‌شوید که دست به خودکشی بزنید.

شما نباید به دستپاچگی راه دهید. آیا سلول‌هایی از حزب وجود دارند که از آن جدا می‌شوند؟ وجود دارند. این شر و بدبختی و یک آفت است. آری آن وجود دارد. این یک بیماری شدید است. ما می‌توانیم آن را ببینیم. این آفت باید توسط پرولتاریا و اقدامات حزبی درمان شود نه با "آزادی" (برای بورژوازی). بیشتر چیزهایی که در مورد احیای اقتصادی کشور، شخم‌زن میکانیکی وغیره، مبارزه برای تأثیرگذاری بر دهقانان وغیره درست و مفید هستند. چرا این را جداگانه مطرح نمی‌کنی؟ ما باید با هم هماهنگ در یک حزب کار کنیم. این کار مزایای بزرگی خواهد

داشت. این مزایا یک باره به دست نخواهد آمد، بلکه بسیار آرام. شوراها را احیا کنیم، همکاری افراد غیر حزبی را تضمین کنیم، کار اعضای حزب را تأیید کنیم. این مطلقاً درست است. برای این کار پایانی وجود ندارد و این کار به زحمت شروع شده است. چرا این کار را در یک راه عملی تقویت نکنیم؟ در یک اعلامیه برای کنگره؟ چرا این کار را نکنیم؟

چرا از کار کردن با بیل بترسیم (سوءاستفاده کردن را از طریق کمیسیون کنترل مرکزی یا مطبوعات حزبی، پراودا محکوم نکنیم؟) سوءظن درباره کار سخت با بیل سبب دستپاچگی مردم می شود، تا راه آسان "آزادی مطبوعات" را جستجو کنند (برای بورژوازی).

چرا باید شما به اشتباه آشکار خود، و اشتباه غیر حزبی و شعار ضد پرولتری "آزادی مطبوعات" اصرار بورزید؟ چرا با کار بیل زدن سوءاستفاده را از بین نمی برید، آن را شکست نمی دهید و به مردم غیر حزبی آن را به طور عملی و به روش کسب و کار کمک نمی کنید؟

آیا شما یک مورد سوءاستفاده مخصوص را با کنترل مرکزی طرح و وسیله از بین بردن آن را پیشنهاد داده اید؟ نه، این کار را نکرده اید. حتی برای یک بار. شما با دیدن موجی از بدبختی ها و آفات راه به ناامیدی داده و با عجله خود را در آغوش دشمن انداخته اید؛ بورژوازی. "آزادی مطبوعات" برای بورژوازی. اندرز من اینست: به یأس و دستپاچگی راه ندهید.

ما و آن کسانی که با ما احساس هم دردی می کنند، کارگران و دهقانان، هنوز یک مخزن عظیم قدرت داریم. ما هنوز مقدرار زیادی قدرت و سلامت داریم.

ما به اندازه کافی برای درمان بیماری هایمان تلاش نمی کنیم. ما در

زمینه به کار بستن شعار کمک به مردم غیر حزبی خوب کار نمی‌کنیم. بگذار مردم غیر حزبی کار اعضای حزبی را تأیید کنند. اما ما می‌توانیم و صد برابر بیش از اکنون در این زمینه کار خواهیم کرد.

من امیدوارم پس از اندیشیدن محتاطانه در این مورد با دوری جستن از غرور کاذب، روی این اشتباه سیاسی آشکار اصرار نخواهید کرد ("آزادی مطبوعات"). بلکه خود را جمع‌وجور کرده، بر دستپاچگی خود غلبه کرده و به کار عملی مشغول شده، کمک خواهید کرد که با مردم غیر حزبی ارتباط برقرار شده و کمک خواهید کرد مردم غیر حزبی، کار افراد حزبی را تأیید کنند.

کار در این زمینه پایانی ندارد. با پرداختن به این کار شما می‌توانید (و باید) کمک به درمان بیماری‌ها بکنید؛ آرام اما مطمئن به جای تعقیب شعار پرزرق‌وبرق توخالی "آزادی مطبوعات".

با سلام‌های کمونیستی

لنین

منتشر شد:

۱. اپوزیسیون بلشویکی علیه لنین:
گابریل میاسنیکوف و گروه کارگران
اثر: پال آوریچ

۳. کمون کرونشات
اثر: آیدامت

پویندگان تجارب تاریخی - طبقاتی کارگران